

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَىٰ آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

پوهنتون جوزجان

معاونیت تحقیقات علمی

آمریت مجله علمی

مجله علمی- تحقیقی جوزجانما

علمي- څېړنيزه مجله

دوره ۱۹، شماره ۱ (مسلسل ۴۸)، بهار و تابستان ۱۴۰۵

حوزۀ فعالیت

علوم اجتماعی

مجله علمی - تحقیقی جوزجانان

دوره ۱۹، شماره ۱ (مسلسل ۴۸)، بهار و تابستان ۱۴۰۵

صاحب امتیاز: پوهنتون جوزجان

ناشر: پوهنتون جوزجان

مدیر مسئول: پوهندوی عبدالکریم احمدی

سردبیر: پوهنمل دوکتور محمد دانشگر

اعضای هیأت تحریر

پوهاند نورالله آلتای

پوهاند عتیق الله نافع

پوهنوال محمد آرش خلیلی

پوهندوی ابوریحان انتظار

پوهندوی عبدالرحیم فرزاد

پوهندوی جمشید احمدی

پوهندوی عبدالوکیل لیوال

پوهندوی محمد عارف انوری

پوهنمل محمد میرزایی

پوهنمل قدرت الله ایوبی

پوهنمل عبدالولی مختاری

معاون تحقیقات علمی: پوهنوال دوکتور محمد اکرم حکیم

آمر مجله علمی: پوهنمل محمد علم عدیل

دیزاینر مجله علمی: یار محمد فیضی

ویراستار مجله علمی: حکمت الله حسنی

دیزاین: آمریت مجله علمی

تعداد صفحات: ۱۶۴

تیراژ: ۱۰۰ جلد

قطع: وزیری

سال تأسیس: ۱۳۸۷

تمدیـد جواز: ۱۴۰۲

ناشر: پوهنتون جوزجان

محل چاپ: شبرغان

مسئولیت صحت مطالب مقالات با نویسندگان است.

کلیه حقوق چاپ و نشر این اثر برای پوهنتون جوزجان محفوظ است. نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

ایمیل: sj.jawzjanan@gmail.com – sj.jawzjanan@ju.edu.af

وبسایت: http://jawzjanan.ju.edu.af

شماره تماس: ۹۳۷۸۱۶۰۰۵۳+ / ۹۳۷۶۶۴۱۴۳۴۵+

آدرس: جوزجان، شبرغان، پوهنتون جوزجان، آمریت مجله علمی.

راهنمای نویسندگان

رهنمود نگارش و فارمت نگارش مقالات مجله علمی- تحقیقی جوزجانان در وبسایت این مجله (http://jawzjanan.ju.edu.af) قابل دسترس است.

مقاله طبق رهنمود مجله ترتیب و فایل ورد آن به همراه تعهدنامه نویسندگان به ایمیل مجله (sj.jawzjanan@ju.edu.af / sj.jawzjanan@gmail.com) ارسال شود.

مقاله ارسالی بعد از بررسی توسط مدیر مسئول، سردبیر، هیأت تحریریه و داوران مربوط؛ تأیید، رد و یا برای اصلاح به نویسنده بازگشت داده می‌شود

مقاله باید قبلاً و یا هم‌زمان برای هیچ مجلهٔ دیگری ارسال نشده باشد و همچنین تا زمانی که نتیجه قطعی مقاله در این مجله مشخص نشود؛ به مجلهٔ دیگر ارسال نگردد.

مجله در پذیرش، رد، تلخیص و ویرایش مقاله آزاد بوده و مسئولیت مطالب هر مقاله از هر لحاظ به عهده نویسنده می‌باشد.

نام نویسنده‌گان همراه با رتبه علمی و وابستگی سازمانی (دیپارتمنت، پوهنځی، پوهنتون یا بست و اداره‌ای که نویسنده در آن مشغول به کار است)، شهر، کشور، ایمیل، اُرکید نمبر (ORCID ID) و شماره تماس، ذیل عنوان مقاله درج شده و نویسنده مسئول نیز مشخص گردد.

گواهی پذیرش (Accept) مقاله بر اساس درخواست نویسنده و پس از اتمام مراحل داوری و تصویب نهایی هیأت تحریریه از طریق آمریت مجله صادر می‌شود.

هر مقاله به صورت دو سو کور یا دو طرف ناشناس (Double-blind peer review) حداقل به وسیله دو (در صورت نیاز سه) داور با تکمیل فورم ارزیابی، مرور می‌شود.

ارجاع به منابع به صورت درون‌متنی به روش APA می‌باشد.

فهرست مطالب

بررسی تأثیر بازارهای مشترک بر ابعاد اقتصاد محلی (مطالعهٔ موردی: بازار مشترک اشکاشم میان افغانستان و تاجکستان ۱
پوهندوی ابوریحان انتظار، پوهنمل حمیدالله عبادی، واثق حسین صفا

تأثیر قابوس‌نامه بر شکل‌گیری روایت‌های تعلیمی در آثار سنایی و عطار ۲۳
پوهنمل دوکتور سید روضت الله مجید، پوهنمل دوکتور محمد دانشگر

د کیفیت لوړونې په برخه کې د معیاري ژبې ونډه ۴۹
پوهنیار واحدالله نېکزاد، پوهندوی عبدالوکیل لېوال

نقش و کارکردهای چندوجهی روابط همسایگی در زندگی روزمره؛ مطالعه‌ای کیفی مبتنی بر تحلیل محتوا در افغانستان ۵۹
پوهنیار عبدالمصور ظهور

بازشناسی حبیبی کابلی و منظومهٔ یوسف و زلیخای او ۷۷
پوهنیار خالد نظامی، پوهنوال سید آقا مسافر، نامزدپوهنیار احمدولی صارم

شروط مقترن عقد از منظر فقه اسلامی ۹۹
نامزدپوهنیار عبدالبصیر امینی، پوهنیار احمدالدین رحمانی

تحلیل و گونه‌شناسی تلمیحات قرآنی به قصص پیامبران در غزلیات حیدری وجودی ۱۱۵
نامزدپوهنیار سمیع الله ابراهیمی، پوهنیار تاج محمد محمدی، محمد رومل صدیقی

شکنندگی مرزهای حریم خصوصی مهاجران: تحلیل نشانه‌شناختی تصاویر مهاجران افغان در اردوگاه‌های اسکان مؤقت و دائمی ۱۳۳
دوکتور سید نبی سجادی، پوهندوی محمد عارف انوری

مجله علمی- تحقیقی جوزجانان

دوره ۱۹؛ شماره ۱ (مسلسل ۴۸)؛ بهار و تابستان ۱۴۰۵؛ صفحات ۱-۲۲

شاپا چاپی: ۳۰۸۰-۱۰۶۰- شاپا الکترونیکی: ۳۰۸۰-۱۰۷۹

بررسی تأثیر بازارهای مشترک بر ابعاد اقتصاد محلی

(مطالعهٔ موردی: بازار مشترک اشکاشم میان افغانستان و تاجکستان)

ابوریحان انتظار[۱*]، حمیدالله عبادی[۲]، واثق حسین صفا[۳]

۱*. پوهندوی، دیپارتمنت دارهٔ تجارت، پوهنځی اقتصاد، پوهنتون جوزجان، شبرغان، افغانستان (نویسندهٔ مسئول).
https://orcid.org/0009-0009-7861-8226 - interzaraburaihan@gmail.com

۲. پوهنمل، دیپارتمنت ادارهٔ تجارت، پوهنځی اقتصاد، پوهنتون جوزجان، شبرغان، افغانستان.
https://orcid.org/0000-0002-7297-562X - Hameedullah2005m@gmail.com

۳. محصل صنف سوم، دیپارتمنت ادارهٔ تجارت، پوهنځی اقتصاد، پوهنتون جوزجان، شبرغان، افغانستان.
https://orcid.org/0009-0003-9918-8540 - w.husafa23@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۴/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۷/۲۶)

چکیده

بازار مشترک با تسهیل مبادلات تجارتی، کاهش هزینه‌ها، ایجاد اشتغال و جذب سرمایه‌گذاری، نقش کلیدی در توسعهٔ اقتصادی مناطق مرزی ایفا می‌کند. تحقیق حاضر با هدف بررسی نقش بازار مشترک اشکاشم بر اقتصاد محلی و به‌ویژه بر درآمد و رفاه ساکنان منطقه انجام شد. روش تحقیق توصیفی- تحلیلی و به‌صورت پیمایشی بود. داده‌ها با استفاده از پرسش‌نامه از ۱۰۰ نفر از تاجران، فروشندگان و خریداران که به‌صورت تصادفی ساده انتخاب شدند، جمع‌آوری شد. پایایی پرسش‌نامه با آلفای کرونباخ (۰.۸۰۳) تأیید شد. به دلیل عدم نُرمال بودن داده‌ها، از آزمون‌های ناپارامتریک ضریب همبستگی اسپیرمن و تحلیل رگرسیون استفاده گردید. یافته‌ها نشان داد که بین بازار مشترک و ایجاد فرصت‌های شغلی جدید رابطهٔ مثبت و معنی‌داری وجود دارد (Sig=۰.۰۰۰ ،r=۰.۳۹۰). همچنین بازار مشترک بر رشد تجارت و سرمایه‌گذاری تأثیر مثبت و معنی‌داری داشته است (Sig=۰.۰۰۰ ،r=۰.۳۷۱). علاوه‌براین، رابطهٔ مثبت و معنی‌داری میان بازار مشترک و بهبود رفاه و توسعه منطقه‌ای مشاهده شد (r=۰.۳۵۰، Sig=۰.۰۰۰). نتایج رگرسیون چندگانه نشان داد که ابعاد اشتغال، سرمایه‌گذاری و رفاه منطقه‌ای در مجموع ۳۶.۱ فیصد از تغییرات اقتصاد محلی را تبیین می‌کنند (R^2=۰.۳۶۱). بر این اساس، فرضیهٔ اصلی تحقیق مبنی بر تأثیر مثبت و معنادار بازار مشترک بر اقتصاد محلی تأیید گردید. به‌طور کلی، بازار اشکاشم با افزایش درآمد، کاهش بیکاری و رونق تجارت، نقش مؤثری در توسعهٔ پایدار منطقه ایفا کرده است.

کلمات کلیدی: *اشتغال، اقتصاد محلی، بازار مشترک اشکاشم، تجارت مرزی، توسعه منطقه‌ای، رفاه.*

---

* **ارجاع:** انتظار، ابوریحان؛ عبادی، حمیدالله و صفا، واثق حسین. (۱۴۰۵). بررسی تأثیر بازارهای مشترک بر ابعاد اقتصاد محلی (مطالعهٔ موردی: بازار مشترک اشکاشم میان افغانستان و تاجکستان) . *مجلهٔ علمی- تحقیقی جوزجانان*، ۱۹(۱)، ۱-۲۲.
https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.109

Scientific-Research Journal of Jawzjanan
Volume 19; Issue 1 (Serial No. 48); Spring & Summer 2026; Pages 1–22
P-ISSN: 3080-1060– E-ISSN: 3080-1079

Investigating the impact of the Joint Market`s on the Dimensions of the Local Economy (Case Study:The Ishkashim Joint Market between Afghanistan and Tajikistan)

Aburaihan Intezar*[1], Hameedullah Ebadi[2], Wasiq Hussain Safa3

1*. Assistant Prof. Department of BBA, Faculty of Economics, Jawzjan University, Sheberghan, Afghanistan (Corresponding Author).
intezaraburaihan@gmail.com - https//:orcid.org/0009-0009-7861-8226
2. Senior Teaching Assistant. Department of BBA, Faculty of Economics, Jawzjan University, Sheberghan, Afghanistan.
hameedullah2005m@gmail.com - https://orcid.org/0000-0002-7297-562X
3. Three year Student, Department of BBA, Faculty of Economics, Jawzjan University, Sheberghan, Afghanistan.
w.hsafa23@gmail.com - /https://orcid.org/0009-0003-9918-8540

(Received: 01/07/2026 - Accepted: 18/10/2026)

Abstract

A joint market plays a key role in the economic development of border regions by facilitating trade exchange, reducing costs, creating employment, and attracting investment. The present study was conducted with the aim of investigating the role of the Ishkashim joint market on the local economy, particularly on the income and welfare of the region's residents. The research method was descriptive-analytical and survey-based. Data were collected using a questionnaire distributed to 100 traders, sellers, and buyers who were selected through simple random sampling. The reliability of the questionnaire was confirmed using Cronbach's alpha (0.803). Due to the non-normal distribution of the data, non-parametric tests including Spearman's correlation coefficient and regression analysis were employed. The findings indicated a positive and significant relationship between the joint market and the creation of new employment opportunities (r=0.390, Sig=0.000). Furthermore, the joint market had a positive and significant impact on trade growth and investment (r=0.371, Sig=0.000). Additionally, a positive and significant relationship was observed between the joint market and the improvement of welfare and regional development (r=0.350, Sig=0.000). The results of multiple regression showed that the dimensions of employment, investment, and regional welfare collectively explained 36.1% of the changes in the local economy (R^2=0.361). Accordingly, the main hypothesis of the research—that the joint market has a positive and significant effect on the local economy—was confirmed. Overall, the Ishkashim market has played an effective role in the sustainable development of the region by increasing income, reducing unemployment, and boosting trade.

Keywords: *Employment, Ishkashim Joint Market, Border Trade, Local Economy, Regional Development, Welfare.*

* . **Citation:** Intezar, A.; Ebadi, H. & Safa, W. (2026). Investigating the impact of the Joint Market`s on the Dimensions of the Local Economy (Case Study:The Ishkashim Joint Market between Afghanistan and Tajikistan) . *Scientific-Research Journal of Jawzjanan, 19*(1), 1–22.
https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.109

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَىٰ آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

امروزه تجارت مرزی به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم توسعهٔ اقتصادی در مناطق مرزی شناخته می‌شود. بسیاری از کشورها با ایجاد بازارهای مشترک و بازارچه‌های مرزی تلاش نموده‌اند تا از ظرفیت‌های جغرافیایی خود در راستای افزایش درآمد، اشتغال‌زایی و توسعهٔ اقتصادی بهره‌برداری نمایند. مناطق مرزی معمولاً از جمله مناطقی هستند که به دلیل دوری از مراکز اقتصادی و کمبود زیرساخت‌ها با مشکلاتی همچون فقر، بیکاری و مهاجرت مواجه‌اند. از این‌رو، ایجاد بازارهای مشترک می‌تواند زمینهٔ مناسبی برای رونق فعالیت‌های اقتصادی و بهبود سطح زندگی ساکنان این مناطق فراهم سازد (پاشازاده و خداکرمی، ۱۳۹۱، ص. ۴۸).

افغانستان به‌عنوان کشوری محصور در خشکه، برای دستیابی به توسعهٔ اقتصادی پایدار نیازمند بهره‌برداری مناسب از ظرفیت‌های تجارت منطقه‌ای است. توسعهٔ بازارچه‌های مرزی و بازارهای مشترک می‌تواند یکی از راهبردهای مهم در جهت افزایش صادرات، کاهش فقر، ایجاد اشتغال و ارتقای سطح زندگی مردم مناطق مرزی باشد. با این حال، مؤفقیت این سیاست مستلزم پلان‌گذاری دقیق، حمایت از تولیدات داخلی، ایجاد زیرساخت‌های مناسب و مُدیریت صحیح روابط تجارتی با کشورهای همسایه است (کهنه‌پوشی، ۱۳۹۱، ص. ۱۰).

بدخشان در شمال‌شرق افغانستان، پنج بازارچه مرزی مشترک با ولایت بدخشان تاجکستان در ولسوالی‌های اشکاشم، شغنان، نسی، مایمی و خواهان دارد. این بازارچه‌ها در زمان حاکمیت قبل از امارت اسلامی هر هفته یک روز به روی مردم دو سوی مرز باز می‌شدند و تاجران و مردم دو کشور به مبادلات تجارتی می‌پرداختند. پس از چهار سال تعطیلی به دلیل همه‌گیری کووید-۱۹، چهار بازار مشترک میان افغانستان و تاجکستان در سنبله سال۱۴۰۲ هجری شمسی دوباره بازگشایی شدند. به گفتهٔ مقامات محلی بدخشان، این بازارها با تفاهم میان دو کشور و پس از رفع موانع گمرکی فعالیت خود را آغاز کردند.

بازار مشترک اشکاشم به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز تبادل تجارتی میان افغانستان و تاجکستان، نقش قابل توجهی در توسعهٔ اقتصادی ولسوالی اشکاشم و مناطق پیرامون آن ایفا می‌کند. این بازار بستر را فراهم ساخته است تا تاجران، تولیدکنندگان و ساکنان دو سوی مرز بتوانند کالاها و خدمات خود را مبادله نموده و از مزایای تجارت فرامرزی بهره‌مند شوند. باشندگان بدخشان بازگشایی و تجارت در این بازارهای مشترک را برای رشد اقتصادی

خانواده‌های دو کشور مهم می‌دانند. یکی از فروشندگان محلی در این بازار بیان کرده است که در روزهای بازگشایی، فروش روزانهٔ آنان به حدود ۵۵۰۰۰ افغانی رسیده است، در حالی‌که در روزهای عادی فروش چندانی ندارند.

یادگار فیض، والی بدخشان تاجکستان نیز تأکید کرده است که بازار مشترک مرزی به ساکنان دو سوی مرز این امکان را می‌دهد که با ایجاد کارخانه‌ها و خریدوفروش تولیدات شان به توسعهٔ اقتصادی دست یابند. اسدالله، یکی از دکانداران بازار اشکاشم، در مصاحبهٔ میدانی گفت که پس از بازشدن این بازارچه‌ها، فروشات یک روزه آن‌ها به مراتب بیشتر از فروشات یک هفتهٔ آنان در بازار اشکاشم است و حتی مردم از فیض‌آباد، کندز و تخار نیز مواد می‌آورند و در این‌جا به فروش می‌رسانند.

فعالیت این بازار موجب افزایش گردش سرمایه، توسعهٔ کسب‌وکارهای کوچک، ایجاد فرصت‌های شغلی و بهبود درآمد خانوارهای محلی شده است. درآمد یکی از مهم‌ترین شاخص‌های سنجش رفاه اقتصادی و توسعه محلی محسوب می‌شود. هر گونه افزایش در سطح درآمد خانوارها می‌تواند به بهبود کیفیت زندگی، افزایش قدرت خرید، کاهش فقر و ارتقای سطح رفاه اجتماعی منجر شود. بازار مشترک اشکاشم از طریق گسترش مبادلات تجارتی و ایجاد فرصت‌های جدید اقتصادی می‌تواند نقش مؤثری در افزایش درآمد ساکنان منطقه داشته باشد.

با وجود مزایای آشکار و بالقوه بازارهای مشترک، بهره‌برداری بهینه از این ظرفیت‌ها همواره با چالش‌هایی همراه بوده است. برخی کارشناسان نسبت به پیامدهای منفی احتمالی ورود گسترده کالاهای ارزان‌قیمت خارجی هشدار داده‌اند که ممکن است توان رقابتی تولیدکنندگان داخلی را کاهش داده و موجب تضعیف صنایع نوپای افغانستان گردد. همچنین وابستگی بیش از حد به واردات می‌تواند تعادل تجارتی کشور را بر هم زده و زمینهٔ وابستگی اقتصادی را افزایش دهد (یاوری، ۱۴۰۲، ص. ۱۰). از سوی دیگر، بررسی تجربیات مؤفق کشورهای مختلف نشان می‌دهد که بازارهای مشترک زمانی می‌توانند به توسعهٔ پایدار منجر شوند که علاوه بر اهداف اقتصادی، ابعاد اجتماعی، فرهنگی و امنیتی نیز مورد توجه قرار گیرد (Agnes, 2011, p. 40; Bacsi, 2006, p. 25). در غیر این صورت ممکن است به جای توسعهٔ متوازن، وابستگی اقتصادی، افزایش واردات و تضعیف تولید داخلی را به همراه داشته باشند.

با وجود اهمیت استراتیژیک بازار مشترک اشکاشم در معادلات اقتصادی منطقه و تأثیرات مشهود آن بر زندگی مردم، تا کنون مطالعهٔ دقیق، جامع و مستقلی در زمینهٔ بررسی تأثیر این

بازار بر درآمد و توسعه اقتصاد محلی انجام نشده است. بیشتر تحقیقات موجود به بررسی بازارچه‌های مرزی در سایر نقاط کشور پرداخته‌اند و خلأ علمی آشکاری در مورد ارزیابی کمی و کیفی آثار این بازار خاص بر شاخص‌های معیشتی و رفاهی ساکنان منطقه وجود دارد. بنابراین، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که بازار مشترک اشکاشم چه تأثیری بر درآمد، اشتغال، سرمایه‌گذاری و رفاه عمومی ساکنان منطقه داشته است؟ و آیا این تأثیرات در جهت توسعه پایدار اقتصاد محلی بوده است یا خیر؟

از این رو تحقیق حاضر تلاش دارد تا با بهره‌گیری از روش‌های علمی و میدانی، نقش این بازار را در بهبود وضعیت اقتصادی ساکنان منطقه و توسعه اقتصاد محلی مورد بررسی قرار دهد تا ضمن پُرکردن خلأ موجود در ادبیات تحقیق، زمینه‌ای برای پلان‌گذاری بهتر، سیاست‌گذاری مؤثر و بهره‌برداری پایدارتر از ظرفیت‌های موجود فراهم گردد. یافته‌های این تحقیق می‌تواند به سیاست‌گذاران، برنامه‌ریزان اقتصادی و سرمایه‌گذاران کمک کند تا از مزایا و چالش‌های بازارهای مشترک آگاهی بیشتری کسب کرده و راهکارهای مناسبی برای توسعهٔ تجارت و افزایش رفاه اقتصادی ارائه نمایند.

اهداف تحقیق

۱. هدف اصلی: بررسی تأثیر بازار مشترک اشکاشم بر ابعاد اقتصاد محلی (با محوریت اشتغال، سرمایه‌گذاری و رفاه منطقه) .

۲. اهداف فرعی

۱. بررسی تأثیر بازار مشترک اشکاشم بر افزایش فرصت‌های شغلی و کاهش بیکاری.

۲. بررسی تأثیر بازار مشترک اشکاشم بر رونق تجارت مرزی و جذب سرمایه‌گذاری.

۳. بررسی تأثیر بازار مشترک اشکاشم بر ارتقای سطح رفاه و توسعهٔ متوازن منطقه.

سؤالات تحقیق

برای این‌که محقق بتواند ساحهٔ کاری تحقیق خود را مشخص کند لازم است در مورد سؤالاتی که راجع به تحقیق پیدا می‌شود ،پاسخ درست بدهد. سؤالات تحقیق هذا قرار ذیل اند:

۱. **سؤال اصلی:** بازار مشترک اشکاشم چه تأثیری بر ابعاد اقتصاد محلی (با تأکید بر اشتغال،سرمایه‌گذاری و رفاه منطقه) دارد؟

۲. سؤالات فرعی

۱. بازار مشترک اشکاشم چه نقشی در ایجاد فرصت‌های شغلی جدید داشته است؟

۲. بازار مشترک اشکاشم چه تأثیری بر رشد تجارت و سرمایه‌گذاری محلی داشته است؟

۳. بازار مشترک اشکاشم چگونه بر بهبود رفاه و توسعهٔ منطقه‌ای تأثیر گذاشته است؟

فرضیه‌های تحقیق

۱. فرضیهٔ اصلی

H0: بازار مشترک تأثیر مثبت و معنادار بر ابعاد اقتصاد محلی ندارد.

H_1: بازار مشترک تأثیر مثبت و معنادار بر ابعاد اقتصاد محلی دارد.

۲. فرضیهٔ فرعی اول

H0: بازار مشترک فرصت‌های شغلی جدید ایجاد نکرده است.

H_1: بازار مشترک فرصت‌های شغلی جدید ایجاد کرده است.

۳. فرضیهٔ فرعی دوم

H0: بازار مشترک باعث رشد تجارت و سرمایه‌گذاری نشده است.

H_1: بازار مشترک باعث رشد تجارت و سرمایه‌گذاری شده است.

۴. فرضیهٔ فرعی سوم

H0: بازار مشترک باعث بهبود رفاه و توسعهٔ منطقه‌ای نشده است.

H_1: بازار مشترک باعث بهبود رفاه و توسعه منطقه‌ای شده است.

اهمیت تحقیق

امروزه بازارهای مشترک به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای توسعهٔ اقتصادی شناخته می‌شوند. این بازارها با تسهیل مبادلات تجارتی، افزایش فرصت‌های شغلی و گسترش سرمایه‌گذاری، نقش مهمی در بهبود وضعیت اقتصادی جوامع ایفا می‌کنند. از آن‌جا که بسیاری از کشورهای در حال توسعه با مشکلات مانند؛ بیکاری، فقر و پایین بودن سطح درآمد مواجه هستند، بررسی تأثیر بازارهای مشترک بر درآمد و رفاه اقتصادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

این تحقیق می‌تواند به سیاست‌گذاران، برنامه‌ریزان اقتصادی و سرمایه‌گذاران کمک کند تا از مزایای بازارهای مشترک آگاهی بیش‌تری کسب کرده و راهکارهای مناسبی برای توسعهٔ تجارت و افزایش رفاه اقتصادی ارائه نمایند. همچنین نتایج این تحقیق می‌تواند زمینه را برای اتخاذ تصمیمات مؤثر در راستای تقویت همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای فراهم سازد.

روش‌شناسی تحقیق

این تحقیق از نظر هدف، کاربُردی و از روش گردآوری اطلاعات ، توصیفی-پیمایشی می‌باشد. هدف اصلی تحقیق، بررسی نقش بازار مشترک اشکاشم بر درآمد و توسعهٔ اقتصاد محلی است.

برای جمع‌آوری اطلاعات، علاوه بر استفاده از منابع کتاب‌خانه‌ای و اسناد علمی در روش کتابخلنه‌ای از برگه‌برداری، گزارش‌ها ، مقالات و آمارهای ادارات مربوطه، و در روش میدانی به تعداد ۱۰۰ پرسش‌نامه به‌صورت تصادفی ساده میان تاجران، فروشنده‌گان، خریداران و سایر افرادی که با بازار مشترک اشکاشم در ارتباط بوده لند، توزیع گردید. پس از جمع‌آوری پرسش‌نامه‌ها اطلاعات دسته‌بندی و با استفاده از نرم افزار SPSS نسخه ۲۵ تحلیل شده و نتایج آن برای ارزیابی تأثیر بازار مشترک بر درآمد و توسعهٔ اقتصاد محلی مورد استفاده قرار گرفت.

۱. جامعهٔ آماری

جامعهٔ آماری این تحقیق شامل تمام تاجران، فروشنده‌گان، خریداران و فعالان اقتصادی مرتبط با بازار مشترک اشکاشم در ولایت بدخشان افغانستان می‌باشد. بر اساس برآوردهای محلی و آمار غیر رسمی بازار، حجم جامعهٔ آماری ۵۰۰ نفر برآورد گردید.

۲. نمونهٔ آماری

حجم نمونه بر اساس جدول مورگان برای جامعه ۵۰۰ نفری ،۲۱۷ نفر تعیین شد.اما به دلیل محدودیت‌های دسترسی، عدم همکاری برخی تاجران و محدودیت زمانی، در نهایت ۱۰۰ نفر به عنوان نمونه نهایی انتخاب شدند. روش نمونه‌گیری از نوع تصادفی ساده بوده ،به این صورت که فهرستی از فعالان بازار تهیه و از میان آنان ۱۰۰ نفر به صورت تصادفی انتخاب و پرسش‌نامه در اختیار شان قرار گرفت.

۳. ابزارگردآوری اطلاعات یا داده‌ها

ابزار اصلی جمع‌آوری اطلاعات در این تحقیق پرسش‌نامه بوده که سؤالات آن در راستای سنجش تأثیر بازار مشترک بر درآمد، اشتغال، تجارت و توسعهٔ اقتصادی طراحی شده است،پرسش‌نامه شامل ۲۰ سؤال بود که یک سؤال جمعیت شناختی (سؤال باز) از تحلیل پایایی حذف و ۱۹ گویه باقی ماند.

۴. روایی ابزار

برای بررسی روایی پرسش‌نامه، از روش روایی محتوایی استفاده شده بدین منظور، پرسش‌نامه در اختیار سه نفر از استادان متخصص در حوزهٔ اقتصاد، توسعه و مُدیریت قرار گرفته از آن‌ها خواسته شده تا نظر خود را در بارهٔ میزان تناسب سؤالات با متغیرهای تحقیق، وضوح عبارات، عدم تکرار و جامعیت گویه‌ها اعلام نمایند. پس از بررسی نظریات ،برخی سؤالات

اصلاح و چند گویهٔ تکراری حذف گردیده در نهایت،روایی محتوایی پرسش‌نامه تایید شده و نسخهٔ نهایی برای توزیع آماده گردید.

گویه‌ها	تعریف عملیاتی	متغیرها
سؤالات ۱ تا ۵	ایجاد فرصت‌های شغلی جدید و کاهش بیکاری در منطقه	اشتعال
سؤالات ۶ تا ۱۰	جذب سرمایه و رشد در مبادلات تجارتی در بازار	سرمای‌گذاری
سؤالات۱۱ تا ۱۵	بهبود سطح زندگی،درآمد و خدمات عمومی ساکنان	رفاه و توسعهٔ منطقه‌ای
سؤالات ۱۶ تا ۱۹	میزان استفاده و تعامل افراد با بازار مشترک اشکاشم	تجربه بازار مشترک

۵. روش تحلیل داده‌ها یا اطلاعات

داده‌های به دست‌آمده از پرسش‌نامه‌ها پس از جمع‌آوری، با استفاده از روش‌های آماری و تحلیل توصیفی با استفاده از نرم افزار SPSS نسخه ۲۵ مورد بررسی قرار گرفته و نتایج در قالب جداول و نمودارها ارائه شده است.

الف) مبانی نظری تحقیق

مبانی نظری این تحقیق بر نظریه توسعهٔ اقتصاد محلی، نظریه تجارت مرزی و نظریهٔ معیشت پایدار استوار است. براساس نظریه توسعهٔ اقتصاد محلی، رشد اقتصادی زمانی تحقق می‌یابد که ظرفیت‌های درونی یک منطقه فعال گردد و زمینهٔ اشتغال، سرمایه‌گذاری و افزایش درآمد ساکنان فراهم شود. بازارهای مشترک به‌عنوان یکی از ابزارهای توسعهٔ اقتصادی محلی می‌توانند موجب افزایش فعالیت‌های تجارتی، رونق کسب‌وکارها و رشد سرمایه‌گذاری شوند.

نظریهٔ تجارت مرزی بیان می‌کند که مبادلات تجارتی میان مناطق مرزی کشورهای هم‌جوار می‌توانند به افزایش درآمد، توسعهٔ زیرساخت‌ها، کاهش هزینه‌های مبادلات و ارتقای سطح رفاه ساکنان منجر شود. بازار مشترک اشکاشم نمونه‌ای از این نوع همکاری اقتصادی است که زمینهٔ مبادلات رسمی میان افغانستان و تاجکستان را فراهم کرده است. همچنین نظریهٔ معیشت پایدار بر نقش دارایی‌ها وفرصت‌های اقتصادی در بهبود زندگی خانوارها تأکید دارد. براساس این نظریه، افزایش فرصت‌های شغلی و درآمد ناشی از فعالیت بازارهای مشترک می‌تواند به تقویت سرمایهٔ مالی، اجتماعی و انسانی ساکنان منجر شود.

بنابراین انتظار می‌رود بازار مشترک اشکاشم از طریق افزایش حجم مبادلات تجارتی، ایجاد فرصت‌های شغلی، افزایش درآمد خانوارها، جذب سرمایه و توسعهٔ فعالیت‌های اقتصادی، نقش مؤثری در توسعهٔ اقتصاد محلی منطقه ایفا نماید.

ب) پیشینهٔ تحقیق

مطالعات مختلف نشـــان داده‌اند که بازارهای مشـــترک و بازارچه‌های مرزی نقش مهمی در توسعهٔ اقتصادی مناطق مرزی دارند.

محقیقن	عنوان تحقیق	محل مطالعه	نتایج
پاشـــازاده و خـداکـرمـی (۱۳۹۱)	نقش بازارچه مرزی در امنیت منـاطـق مـرزی (مطـالـعـه مـوردی: بـازارچـه مـرزی شهرستان بیله سوار)	بازراچه مرزی شـهرسـتان بیله سوار	این تحـقـیـق بـا بهره‌گـیری توزیع پرســش‌نامه و آزمون ۱ تک نمونه‌ای نشـــان می‌دهد که بازارچه مذکور در سطح اطمینان ۹۵ فیصد توانسته است، نقش مؤثر بر توسـعهٔ اقتصـادی منطقه داشـته باشـد و موجب کاهش بیکاری و قاچاق و افزایش اشـتغال و تنوع شـغلی شود.
اسـماعیل زاده، خالد. (۱۳۸۵).	مطالعه انســـان شـــناختی بازارچه های مشـــترک مرزی با رویکرد انســـان شـــناســـی اقتصادی	روســـتـاهـای پیرامون بازارچه‌های مرزی	از نتـایج این تحقیق می‌توان گفت کـه بازارچه مرزی تأسـیس شـده، توانسـته اسـت بر روی بهبود وضـعیت اقتصـادی روستاییان مؤثر باشد اما در مهار پدیده قاچاق و فعالیت‌های غیر رسـمی ناتوان بوده است.
طـیـب‌نـیـا و مـنـوچـهـری (۱۳۹۵)	نقش بـازارچـه‌هـای مرزی در توسـعهٔ اقتصـادی و اجتماعی مناطق روستایی	روســـتاهای بخش خاو و میرآباد شهرستان مریوان	به این نتیجه رســیدند که بازار چه‌های مرزی موجب افزایش اشـــتغال، امنیت شـــغلی و بهبود وضـــعیت اقتصـــادی ساکنان مناطق مرزی می‌شوند.
ســـلـــوکـی (۱۴۰۳)	بررســـی نقش بازارچه مرزی میرجاوه	بـازارچـه مـرزی مـرزی میرجاوه	دریـافت کـه این بـازارچـه تـأثیر قـابـل توجهی بر توسـعه گردشـگری، افزایش درآمد خانوارها و بهبود معیشت ساکنان محلی داشته است.
عاشری و همکاران (۱۳۹۱)	ارزیـابی اثرات اقتصـــادی، اجتمـاعی و امنیتی، احـداث بازارچه‌ای مرزی و نقش آن‌ها در تـوســـعـه مـنـاطـق مـرزی(بـازارچـه مـرزی) جوانرود(شیخ صالح)	بازارچه مرزی جوانرود(شیخ صالح)	دسـت‌آوردهای این تحقیق که حاصـل تحقیق میـدانی از بـازارچـه جولانرود اســـت،گویایی تأثیر مثبت بازارچه بر افزایش اشـــتغال، بهبود دســـترســـی مرزنشـینان به مایتحاج و افزایش درآمد آن‌ها است.

بررسی مطالعات پیشین نشان می‌دهد که بیشتر تحقیقات بر نقش بازارچه‌های مرزی در توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی تأکید داشته اند؛ اما تحقیق مستقلی در مورد نقش بازار مشترک اشکاشم بر اشتغال، سرمایه‌گذاری و رفاه منطقه‌ای انجام نشده بود. از این جهت، تحقیق حاضر خلأ موجود را تا حدودی پوشش داد و می‌تواند خلأ موجود در ادبیات تحقیق را تا حدوی پوشش دهد.

ج) یافته‌های تحقیق

تجزیه و تحلیل داده‌های تحقیق

این بخش بحث مفصل را در مورد تجزیه وتحلیل و تفسیر اطلاعات حاصل از تحقیق میدانی، ارایه می‌دهد. به منظور تجزیه و تحلیل اطلاعات از جدول فراوانی و گراف‌های دایروی و ستونی کار گرفته می‌شود. پرسش‌نامه‌ها برای ۱۰۰ نفر به صورت تصادفی توزیع گردیده است که آمار هریک به صورت جداگانه با استفاده از برنامه آماری(SPSS v25 وExcel) مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

پرسش‌نامه مربوط ۲۰ سؤال می‌باشد به افراد که به حیث نمونه انتخاب شده‌ها بودند توزیع و پس ازجمع‌آوری پرسش‌نامه گردآوری شده، در نخست پرسش‌نامه‌ها کُد گذاری و بعداً از طریق نرم افزار(SPSS v25) مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. که در ذیل اکثریت از این سؤالات که با فرضیۀ اصلی و فرعی مرتبط است برای ثبوت فرضیه‌ها تحت بررسی قرار می گیرند.

۱. آمارۀ توصیفی

آماره توصیفی شاخه‌ای از علم آمار است که هدف آن توصیف و خلاصه سازی داده‌ها به روش‌های ساده و قابل فهم است. در این شاخه از آمار، داده‌های خام جمع‌آوری شده، با استفاده از ابزارهای مانند؛ جدول‌ها، نمودارها و شاخص‌های آماری به شکل منظم و قابل تحلیل نمایش داده می‌شوند. آمار توصیفی به تحلیل عددی ویژگی اصلی داده‌ها نظیر میانگین، میانه، مُد، انحراف معیار، دامنه و واریانس می‌پردازد.

این نوع آمار بیش‌تر در مرحله اولیه تحقیق کاربُرد دارد تا دید کلی و مناسبی از داده‌ها به دست آید. برخلاف آمار استنباطی، در آما توصیفی هیچ نتیجه‌گیری کُلی از جامعۀ آماری انجام نمی‌شود، بلکه تمرکز آن بر نمایش ویژگی‌های موجود در نمونه با داده‌های موجود است. آمار توصیفی پایه‌ای برای تحلیل‌های پیچیده‌تر بوده و در علوم مختلف از جمله اقتصاد ،مُدیریت، روانشناسی و علوم اجتماعی کاربُرد گسترده دارد.

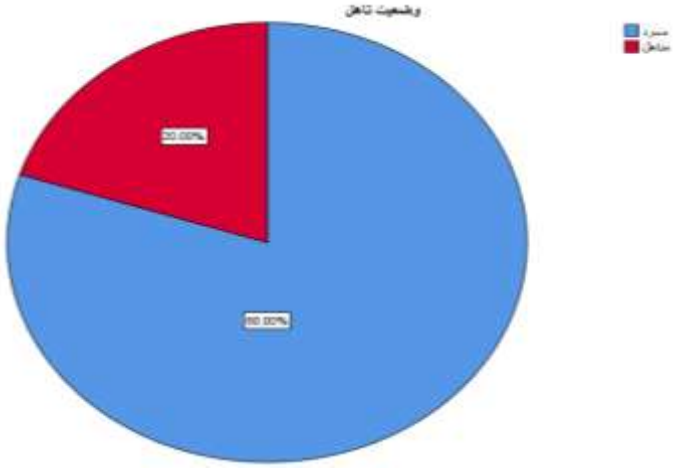

تبصره: این نمودار توزیع وضعیت تأهل پاسخ‌دهندگان را نشان می‌دهد و بیان‌گر آن است که ۸۰ فیصد از افراد نمونه مجرد۲۰، فیصد متأهل هستند. این توزیع نشان می‌دهد که ترکیب نمونه از نظر وضعیت مجرد نسبتاً بالا است، با این حال سهم افراد متأهل کمتر از افراد مجرد است.

ب) سن

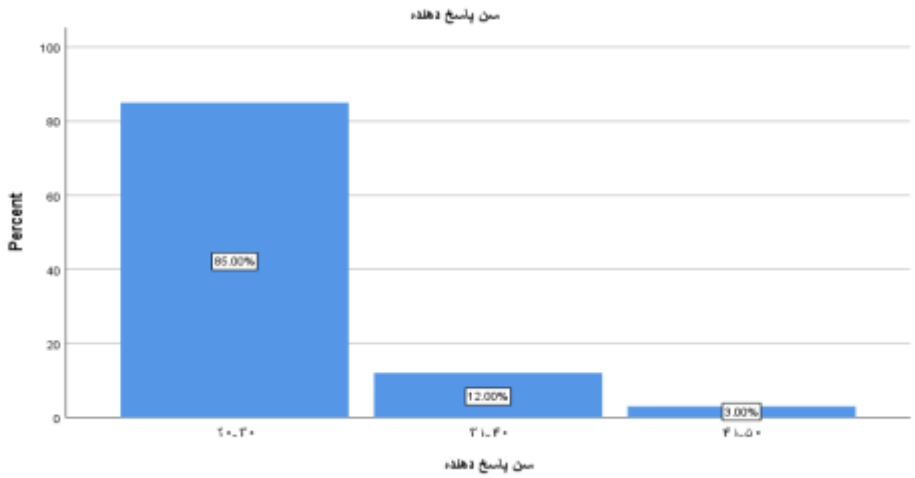

تبصره: همان طورکه در نمودار فوق مشاهده می‌شود، بیش‌ترین تعداد پاسخ دهندگان (۸۵ فیصد) درگروه سنی ۲۰- ۳۰ سال قراردارند. این موضوع نشان می‌دهد که نمونه تحقیق بیش‌تر شامل افراد جوان وفعال بوده است. همچنین (۱۲فیصد) بین ۳۱ تا ۴۱ سال و (۳فیصد)

بین ۴۱-۵۰ سال هستند. که بیان‌گر تمرکز سنی نمونه برای گروه جوان و میان سال بالا می‌باشد. این ویژه‌گی سنی می‌تواند بر نحوۀ پاسخ‌گویی دیدگاه‌ها نیز تأثیرگذار باشد.

ج) سطح تحصیلات

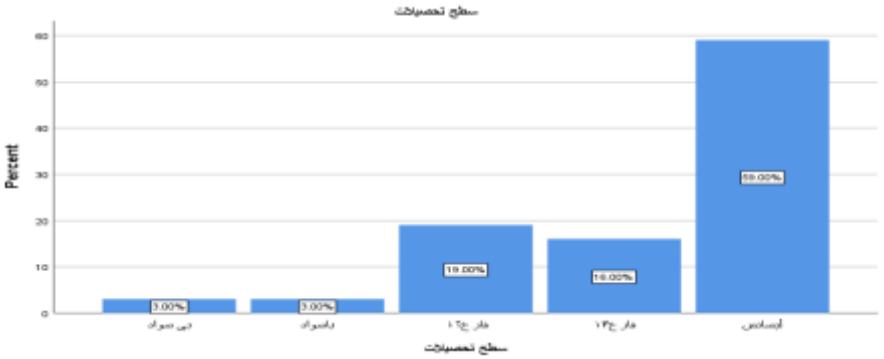

تبصره: همان طور که مشاهد می‌شود نتیجۀ فوق نشان می‌دهد که بیش‌ترین سهم پاسخ دهندگان(۵۹فیصد)دارای تحصیلات در سطح لیسانس اند .همچنین، (۱۹فیصد) از پاسخ دهندگان فارغ صنف دوزادهم و (۱۶ فیصد) فارغ صنف چهاردهم و (۳ فیصد) پاسخ دهندگان با سواد اند و (۳ فیصد) بی‌سواد امی باشد. به این نتیجه می‌رسیم که بیشترین پاسخ‌دهندگان دارای سطح تحصیلات لیسانس و ۱۲ بالاتر هستند. این ویژه‌گی تحصیلی می‌تواند بر نحوۀ پاسخ‌گویی ودیدگاه‌ها نیز تأثیرگذار باشد.

د) نوع کار

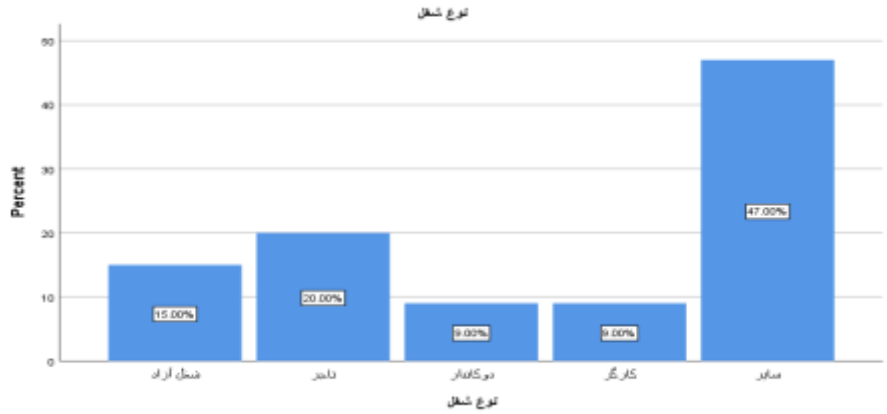

تبصره: بیشترین سهم پاسخ‌دهندگان (۴۷ فیصد) را سایر مشاغل تشکیل می‌دهند، ۲۰ فیصد را تاجران تشکیل می‌دهند که تجربه مستقیم فعالیت‌های روزلنه بازار دارند. ۱۵فیصد

پاسخ‌دهنده‌گان را مشاغل آزاد تشکیل می‌دهد ، ۹ فیصد پاسخ‌دهندگان دکاندار و ۹ فیصد آن هم کارگران بازار بوده‌اند.این تنوع نشـــان دهنده تأثیرپذیری گســـترده‌تر بازار فراتر از فعالان تجاری است و گروه‌های مختلیف اقتصادی را در بر می‌گیرد.

۲. آمار استنباطی

۲-۱. تحلیل پایایی آلفای کرونباخ

همانطورکه درجدول ذیل مشاهده می‌شود به منظور بررسی پایایی ابزار تحقیق، از آمون آلفای کرونباخ اسـتفاده شـده اسـت. مقدار ضـریب آلفای کرونباخ برای کل پرسـش‌نامه برابر با بدسـت آمد ۰.۸۰۳ اســت. مقدار نشــان دهنده پایایی و بالایی قابل اعتماد ابزار تحقیق اســت. به طور کُلی، اگر مقدار آلفا بالاتر از۰.۷ باشـــد، ابزار از نظری آماری پایا تلقی می‌شـــود. مقدار ۰.۸۰۳ نشان می‌دهد که پرسش‌نامه از همسانی درونی بسیار مطلوبی بر خوردار است وآیتم‌ها به خوبی یک مفهوم واحد را اندازه‌گیری می‌کنند. بنابراین، می‌توان با اطمینان برای سـنجش متغیر های تحقیق استفاده کرد.

Reliability Statistics	
Cronbach's Alpha	N of Items
.803	19

منبع: خروجی SPSS حجم نمونه: ۱۰۰نفر

آزمون نورمال بودن داده‌ها از آزمون کولموگروف-اسـمیرنوف و شـاپیرو-ویلک برای سـنجش نورمال بودن داده‌ها اســتفاده می‌گردد. برای این‌که بدانیم آیا داده‌های جمع‌آوری شــده نورمال است یا خیر باید فرضیات را بگونه زیر طرح نماییم.

طرح فرضیات

فرضیهٔ صفری (H_0): توزیع مشاهدات نورمال است.

فرضیهٔ تحقیق (H_1): توزیع مشاهدات نورمال نیست.

با توجه به خروجی برنامه SPSS، با اسـتفاده از آزمون کولموگروف- اسـمیرنوف سـطح معنی داری(sig) کمتر از سـطح خطا(α=٪۵) اسـت، بناء فرض صـفر مبنی بر غیر نورمال بودن داده ها تایید می‌شـود. بدین معنی که ارقام دلیلی برای رد فرض صـفر ارائه نمی کند. بنابراین برای تست فرضیات با توجه بر غیر نورمال بودن داده ها از آزمون‌های ناپارامتریک استفاده می‌شود.

Tests of Normality						
	Kolmogorov-Smirnov[a]			Shapiro-Wilk		
	Statistic	df	Sig.	Statistic	df	Sig.

بعُد اشتغال	.143	100	.000	.919	100	.000
بُعد سرمایه	.159	100	.000	.855	100	.000
بُعد اقتصاد محلی	.199	100	.000	.846	100	.000
a. Lilliefors Significance Correction						

منبع: خروجی SPSS حجم نمونه: ۱۰۰نفر

۲-۲. آزمون فرضیه فرعی اول

H0 : بازار مشترک فرصت‌های شغلی جدید ایجاد نکرده است.

H1: بازار مشترک فرصت‌های شغلی جدید ایجاد کرده است.

نتایج آزمون اسپیرمن نشان می‌دهد که ضریب همبستگی بین بعد اشتغال و بعد تجربه بازار مشترک برابر با ۰.۳۹۰ است. این مقدار بیانگر وجود رابطه مثبت و مستقیم با شدت متوسط میان بازار مشترک و اشتغال می‌باشد. همچنین سطح معناداری آزمون (Sig=۰/۰۰۰) کمتر از ۰.۰۵ است؛ بنابراین این رابطه از نظر آماری معنادار است.

نتیجه: فرضیه صفر (H_0) رد و فرضیه مقابل (H_1) تأیید می‌شود. بنابراین، بازار مشترک در ایجاد فرصت‌های شغلی جدید نقش مثبت و معنادار داشته است.

Correlations				
			اشتغال بعد	بازار تجربه بعد مشترک
Spearman's rho	بُعد اشتغال	Correlation Coefficient	1.000	.390**
		Sig. (2-tailed)	.	.000
		N	100	100
	بُعد تجربه بازار مشترک	Correlation Coefficient	.390**	1.000
		Sig. (2-tailed)	.000	.
		N	100	100
Correlation is significant at the 0.01 level (2-tailed).				

منبع: خروجی PSS S حجم نمونه:۱۰۰ نفر

۲-۳. آزمون فرضیه فرعی دوم

H0: بازار مشترک باعث رشد تجارت و سرمایه‌گذاری نشده است.

H_1: بازار مشترک باعث رشد تجارت و سرمایه‌گذاری شده است.

نتایج آزمون اسپیرمن نشان می‌دهد که ضریب همبستگی بین بُعد سرمایه و بُعد تجربهٔ بازار مشترک برابر با ۰.۳۷۱ است. این مقدار نشان‌دهنده رابطهٔ مثبت و مستقیم میان بازار مشترک و رشد تجارت و سرمایه‌گذاری است. همچنین سطح معناداری (Sig=۰/۰۰۰) کمتر از ۰.۰۵ می‌باشد که بیان‌گر معنادار بودن این رابطه است.

نتیجه: فرضیه صفر (H۰) رد و فرضیه مقابل (H1) پذیرفته می‌شود. بنابراین بازار مشترک در رشد تجارت و سرمایه‌گذاری تأثیر مثبت و معناداری داشته است.

Correlations

			سرمایه بعد	بازار تجربه بعد مشترک
Spearman's rho	بُعد سرمایه	Correlation Coefficient	1.000	.371**
		Sig. (2-tailed)	.	.000
		N	100	100
	بازار مشترک- بُعد تجربه	Correlation Coefficient	.371**	1.000
		Sig. (2-tailed)	.000	.
		N	100	100
Correlation is significant at the 0.01 level (2-tailed).				

منبع: خروجی SPSS حجم نمونه: ۱۰۰ نفر

۲-۴. آزمون فرضیه فرعی سوم

H0: بازار مشترک باعث بهبود رفاه و توسعهٔ منطقه‌ای نشده است.

H_1: بازار مشترک باعث بهبود رفاه و توسعهٔ منطقه‌ای شده است.

نتایج آزمون فرضیه فرعی سوم نشان می‌دهد که بین بعُد «تجربه بازار مشترک» و «رفاه و توسعهٔ منطقه‌ای» رابطهٔ مثبت و معناداری وجود دارد. ضریب همبستگی اسپیرمن برابر با ۰.۳۵۰ است که بیان‌گر یک رابطهٔ مثبت و در حد متوسط می‌باشد؛ به این معنا که با افزایش تجربه افراد از بازار مشترک، سطح رفاه و توسعهٔ منطقه‌ای نیز افزایش پیدا می‌کند. از طرف دیگر، مقدار سطح معناداری (Sig = ۰/۰۰۰) کمتر از ۰.۰۵ بوده و این موضوع نشان می‌دهد که این رابطه از نظر آماری کاملاً معنادار است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که فرضیهٔ صفر (H۰) رد شده و فرضیه مقابل (H1) تأیید می‌گردد، یعنی بازار مشترک تأثیر مثبت و قابل توجهی بر بهبود رفاه و توسعه منطقه‌ای دارد.

Correlations				
			بعد رفاه توسعه منطقه‌ای	بعد تجربه بازار مشترک
Spearman's rho	بعد رفاه توسعه منطقه‌ای	Correlation Coefficient	1.000	.350
		Sig. (2-tailed)	.	.000
		N	100	100
	بعد تجربه بازار مشترک	Correlation Coefficient	.350	1.000
		Sig. (2-tailed)	.350	.
		N	100	100

منبع: خروجی SPSS حجم نمونه: ۱۰۰ نفر

۲-۵. آزمون فرضیه اصلی

H0: بازار مشترک تأثیر مثبت و معنادار بر اقتصاد محلی ندارد.

H_1: بازار مشترک تأثیر مثبت و معنادار بر اقتصاد محلی دارد.

نتایج مُدل رگرسیون نشان می‌دهد که مقدار ۰.۴۰۲ =R بوده که بیان‌گر وجود رابطهٔ مثبت بین متغیرهای تحقیق است. همچنین مقدار ۰.۳۶۱ = R^2 نشان می‌دهد که حدود ۳۶.۱ فیصد از تغییرات اقتصاد محلی توسط ابعاد اشتغال، سرمایه‌گذاری و رفاه و توسعه منطقه‌ای تبیین می‌شود؛ اما در جدول ضرایب رگرسیون، سطح معناداری متغیرهای اشتغال (۰.۰۰۴)، سرمایه‌گذاری (۰.۰۰۰) و رفاه و توسعه منطقه‌ای (۰.۰۰۱) همگی کوچک‌تر از ۰.۰۵ هستند. بنابراین، هریک از متغیرهای مستقل در مُدل رگرسیونی تأثیر معنادار آماری دارند.

نتیجه: فرضیه صفر (H0) رد و فرضیه مقابل (H1) تایید می‌شود. بنابراین بر اساس نتایج رگرسیون، شواهد کافی برای اثبات تأثیر مثبت و معنادار بازار مشترک بر اقتصاد محلی وجود دارد، و بین متغیرها رابطه مثبت مشاهده شده است.

Coefficients[a]						
Model		Unstandardized Coefficients		Standardized Coefficients	t	Sig.
		B	Std. Error	Beta		
1	(Constant)	.978	.117		8.341	.000
	بُعد اشتغال	.131	.075	.239	1.746	۰.۰۴.
	بعُد سرمایه	.080	.057	.181	1.391	۰۰۰.
	بُعد رفاه توسعه منطقه‌ای	.029	.043	.070	.674	۰.۰۰۱
a. Dependent Variable: مشترک بازار تجربه بعد						

Model Summary				
Model	R	R Square	Adjusted R Square	Std. Error of the Estimate
1	.402[a]	0.361	.135	.32789
a. Predictors: (Constant), اشتغال بعد ,سرمایه بعد ,ای منطقه توسعه رفاه بعد				

منبع: خروجی SPSS حجم نمونه: ۱۰۰ نفر

Coefficients[a]						
Model		Unstandardized Coefficients		Standardized Coefficients	t	Sig.
		B	Std. Error	Beta		
1	(Constant)	.978	.117		8.341	.000
	اشتغال بُعد	.131	.075	.239	1.746	۰.۰۰۴
	سرمایه بُعد	.080	.057	.181	1.391	.۰۰۰
	توسعه رفاه بُعد ای منطقه	.029	.043	.070	.674	۰.۰۰۱
a. Dependent Variable: مشترک بازار تجربه بعد						

منبع: خروجی SPSS حجم نمونه: ۱۰۰نفر

د) بحث و مناقشه

تحقیق حاضر با تمرکز بر بازار مشترک اشکاشم میان افغانستان و تاجکستان، خلاهای متعددی را در ادبیات تحقیق مناطق مرزی پرُ کرده است که در تحقیقات قبلی وجود داشته است. نخستین و مهم‌ترین آن، خلأ جغرافیایی و بومی است؛ زیرا تقریباً تمام تحقیقات قبلی (مانند؛ مطالعات پاشازاده و خداکرمی، عاشری، طیب‌نیا و منوچهری، و نیز مقاله‌های مربوط به بازارچه اینچه‌برون) به بررسی بازارچه‌های مرزی در ایران محدود شده‌اند و هیچ مطالعهٔ میدانی مستقلی دربارهٔ تأثیرات اقتصادی بازارهای مرزی در شرق افغانستان (ولایت بدخشان) وجود نداشت. تحقیق حاضر برای اولین بار به‌صورت علمی و پیمایشی به بررسی بازار مشترک اشکاشم پرداخته و داده‌های بومی و اولیه از این منطقه خاص ارائه داده است. دومین خلأ، مربوط به نوع و ماهیت بازار است؛ تحقیقات گذشته اغلب بر بازارچه‌های مرزی یک‌طرفه متمرکز بودند، در حالی‌که تحقیق حاضر به‌طور خاص «بازار مشترک» دوسویه را بررسی کرده که در آن مبادلات رسمی و متقارن‌تری میان دو کشور انجام می‌شود. این تفاوت ماهوی، تأثیرات اقتصادی متفاوتی (به‌ویژه در کاهش قاچاق و افزایش درآمد متوازن) ایجاد کرده که در تحقیقات قبلی دیده نشده است. سومین خلأ، رویکرد جامع‌نگر است؛ بسیاری از تحقیقات گذشته تنها یک یا دو بُعد اقتصادی (مثلاً؛ فقط اشتغال یا فقط درآمد) را بررسی کرده‌اند، اما تحقیق حاضر با استفاده از تحلیل رگرسیون چندگانه، هم‌زمان تأثیر بازار را بر سه بُعد کلیدی (اشتغال، سرمایه‌گذاری و رفاه منطقه‌ای) سنجیده و نشان داده که این سه بُعد در مجموع ۳۶.۱ فیصد از تغییرات اقتصاد محلی را تبیین می‌کنند. چهارمین خلأ، چالش با هشدارهای نظری است؛ مقاله «هوشداری بر ایجاد بازارهای مشترک افغانستان- چین» نگرانی‌هایی درباره نابودی صنایع داخلی و وابستگی اقتصادی مطرح کرده بود، اما هیچ تحقیق میدانی برای تأیید یا رد این نگرانی‌ها در مورد یک بازار مشترک واقعی در افغانستان وجود نداشت. تحقیق حاضر نشان داد که بازارهای مشترک (در این نمونه اشکاشم) لزوماً با این پیامدهای منفی همراه نیستند و در صورت مُدیریت صحیح (همان‌طور که فروشندگان محلی از فروش روزانه ۵۵۰۰۰ افغانی خبر داده‌اند) می‌توانند به افزایش درآمد و رونق اقتصادی بدون تضعیف تولیدات داخلی منجر شوند. پنجمین خلأ، بازبینی نظریه‌های توسعه در بستر خاص افغانستان است؛ نظریه‌های توسعهٔ اقتصاد محلی و تجارت مرزی معمولاً با فرض ثبات زیرساخت‌ها ارائه شده‌اند، اما این تحقیق نشان داد که عوامل زمینه‌ای نظیر امنیت، ثبات سیاسی و کیفیت زیرساخت‌ها به‌شدت بر کارآیی بازارهای مشترک تأثیر می‌گذارند. ششمین خلأ، روش‌شناسی است؛ تحقیقات در ایران به آمارهای رسمی گمرک دسترسی دارند، اما در افغانستان چنین داده‌هایی وجود ندارد.

تحقیق حاضر با طراحی یک پیمایش میدانی دقیق (۱۰۰ پرسش‌نامه با آلفای کرونباخ ۰.۸۰۳) و استفاده از آزمون‌های ناپارامتریک، روشی جایگزین و علمی برای مطالعه اقتصاد مرزی در شرایط کمبود داده‌های رسمی ارائه داده است. به‌این ترتیب، تحقیق حاضر نه‌تنها خلأهای دانشی موجود را پرکرده، بلکه با تأکید بر لزوم انجام تحقیقات بومی و زمینه‌محور در افغانستان، مسیر را برای مطالعات تطبیقی، طولی و چندبعدی در منطقه هموار ساخته است.

نتیجه‌گیری

بر اساس نتایج به‌دست‌آمده از تجزیه و تحلیل داده‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که بازار مشترک اشکاشم نقش مهم و مؤثری در بهبود اقتصاد محلی منطقه داشته است. یافته‌های تحقیق نشان داد که این بازار از طریق ایجاد فرصت‌های شغلی جدید، افزایش فعالیت‌های تجاری و سرمایه‌گذاری و همچنین بهبود سطح رفاه و توسعهٔ منطقه‌ای، تأثیر مثبت و معناداری بر زندگی اقتصادی ساکنان محل گذاشته است. نتایج آزمون‌های آماری نیز بیانگر وجود روابط مثبت و معنادار میان بازار مشترک و ابعاد مختلف اقتصاد محلی بوده و فرضیه‌های تحقیق را تأیید نموده است.

همچنین نتایج رگرسیون نشان داد که متغیرهای اشتغال، سرمایه‌گذاری و رفاه و توسعهٔ منطقه‌ای توانسته‌اند بخش قابل توجهی از تغییرات اقتصاد محلی را تبیین نمایند. این موضوع نشان می‌دهد که بازار مشترک اشکاشم به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم توسعهٔ اقتصادی در مناطق مرزی، ظرفیت بالایی برای تقویت فعالیت‌های اقتصادی و افزایش درآمد مردم دارد.

در مجموع، بازار مشترک اشکاشم نه تنها زمینه گسترش روابط اقتصادی و تجاری میان دو کشور را فراهم ساخته است، بلکه در رشد اقتصادی، کاهش بیکاری، افزایش درآمد خانوارها و بهبود شرایط زندگی مردم منطقه نیز نقش ارزنده‌ای ایفا کرده است. بنابراین توجه بیشتر به توسعهٔ زیرساخت‌ها، رفع موانع تجارتی، حمایت از سرمایه‌گذاران و تقویت همکاری‌های اقتصادی مرزی می‌تواند زمینه بهره‌برداری بهتر از ظرفیت‌های این بازار و دستیابی به توسعه پایدار اقتصادی را فراهم سازد.

پیشنهادها

پیشنهادها کاربردی برای سیاست‌گذاران و مسئولان محلی

توسعهٔ زیرساخت‌های فزیکی و خدماتی در ولسوالی اشکاشم: با توجه به این‌که ضریب تبیین اقتصاد محلی (R^2=۰.۳۶۱) نشان می‌دهد که بخش قابل‌توجهی از تغییرات اقتصادی به عوامل زیرساختی وابسته است، پیش‌نهاد می‌شود نهادهای محلی و نهادهای مربوطه نسبت به بهبود

جاده‌های دسترسی، احداث گدام‌های استندرد، تأمین برق پایدار و توسعهٔ شبکه‌های مخابراتی در منطقه اقدام نمایند. این امر می‌تواند مصارف مبادله را کاهش داده و جذابیت بازار را برای سرمایه‌گذاران افزایش دهد.

تسهیل رویه‌های گمرکی: با استناد به اظهارات فروشندگان محلی که فروش روزانه خود را حدود ۵۵۰۰۰ افغانی عنوان کرده‌اند، پیش‌نهاد می‌شود با کاهش تشریفات اداری، افزایش ساعات کاری بازار در روزهای بازگشایی و ایجاد پنجرهٔ واحد گمرکی، زمینه برای افزایش حجم مبادلات و بهره‌مندی بیشتر تاجران فراهم گردد.

حمایت از تولیدات داخلی و توانمندسازی صنایع دستی: با توجه به هشدارهای مطرح‌شده دربارهٔ تضعیف صنایع داخلی در بازارهای مشترک (همانند؛ نگرانی‌های مقاله افغانستان-چین)، پیش‌نهاد می‌شود حکومت با ارائهٔ تسهیلات مالی و مشاوره‌ای به تولیدکنندگان محلی (به‌ویژه در حوزهٔ منسوجات و صنایع دستی بدخشان)، توان رقابتی آنان را در برابر کالاهای وارداتی افزایش دهد. این امر می‌تواند از وابستگی بیش از حد به واردات جلوگیری کند و ارزش‌افزوده بیشتری را در منطقه نگه دارد.

برگزاری دوره‌های آموزشی برای توانمندسازی نیروی کار محلی: با توجه به این‌که شدت رابطه بین بازار مشترک و اشتغال ($r=0.390$) در سطح متوسط ارزیابی شده است، پیش‌نهاد می‌شود دوره‌های آموزشی در زمینهٔ بازاریابی، کارآفرینی، مهارت‌های فنی و آشنایی با شیوه‌های نوین تجارت برای ساکنان محلی برگزار گردد. این امر می‌تواند بهره‌وری و کیفیت تولیدات و خدمات را افزایش دهد و زمینهٔ اشتغال پایدارتر را فراهم کند.

تقویت همکاری‌های نهادی و دیپلوماتیک میان افغانستان و تاجکستان: با توجه به ماهیت دوسویهٔ بازار مشترک اشکاشم، پیش‌نهاد می‌شود با ایجاد کمیته‌های مشترک اقتصادی، انعقاد موافقت‌نامه‌های تجارتی بلندمُدت و حل اختلافات گمرکی، زمینهٔ برای پایداری و توسعه هرچه بیش‌تر بازار فراهم گردد. این امر می‌تواند به الگویی برای سایر بازارچه‌های مرزی در بدخشان (مانند؛ شغنان، نسی، مایمی و خواهان) تبدیل شود.

برنامه‌ریزی برای توسعه متوازن و پایدار: سیاست‌گذاران باید توجه داشته باشند که توسعهٔ اقتصادی صرفاً با افزایش حجم تجارت محقق نمی‌شود. همزمان باید به ابعاد اجتماعی (مانند؛ آموزش، صحت و خدمات عمومی)، زیست‌محیطی (کنترول آلوده‌گی و حفظ منابع طبیعی) و فرهنگی (حفظ هویت محلی) نیز توجه شود تا توسعه پایدار و متوازن در منطقه حاصل آید.

پیشنهادها برای تحقیقات آینده

بررسی تأثیرات بلندمدت و پایدار بازار اشکاشم: با توجه به محدودیت مقطع‌زمانی تحقیق حاضر (که درست پس از بازگشایی مجدد بازار انجام شده)، انجام تحقیقات طولی (Longitudinal) در فواصل زمانی مختلف (مثلاً؛ هر دو سال یکبار) می‌تواند تصویر دقیق‌تری از پایداری تأثیرات بازار بر اقتصاد محلی ارائه دهد.

مطالعهٔ نقش بازار مشترک بر امنیت غذایی و معیشت پایدار خانوارها: با استناد به نظریهٔ معیشت پایدار، تحقیقات آینده می‌توانند به‌طور خاص به بررسی تأثیر بازار اشکاشم بر امنیت غذایی، کاهش فقر و تنوع معیشتی خانوارهای محلی بپردازند و شاخص‌های دقیق‌تری برای سنجش رفاه ارائه دهند.

بررسی تأثیرات بازار مشترک بر مهاجرت و تثبیت جمعیت در منطقه: با توجه به این‌که کاهش مهاجرت یکی از اهداف کلیدی توسعه مناطق مرزی است، انجام تحقیقی درباره تأثیر بازار اشکاشم بر کاهش مهاجرت جوانان و تمایل به ماندگاری در روستاهای پیرامون، می‌تواند به سیاست‌گذاری مؤثر در این زمینه کمک کند.

منابع و مآخذ

اسماعیل زاده، خالد. (۱۳۸۵). مطالعه انسان شناختی بازارچه های مشترک مرزی با رویکرد انسان شناسی اقتصادی، نشریه نامه انسان شناسی، ۵(۹)، ۳۸- ۶۵. https://www.ensani.ir/fa/article/131871/

پاشازاده، اصغر و خداکرمی، زهرا. (۱۳۹۱). نقش بازارچه های مرزی در امنیت اقتصادی مناطق مرزی (مطالعه موردی: بازارچه مرزی شهرستان بیله سوار). همایش ملی شهرهای مرزی و امنیت، چالش ها و رهیافت ها. https://sid.ir/paper/818404/fa

سلوکی، سودابه. (۱۴۰۳). ،نقش بازارچه مرزی در توسعه گردشگری شهرستان میرجاوه، https://civilica.com/doc/1996661

طیب نیا، سیدهادی و منوچهری، سوران. (۱۳۹۵). نقش بازارچه‌های مرزی در توسعه اجتماعی و اقتصادی نواحی روستایی مورد: روستاهای بخش خاو و میرآباد شهرستان مریوان. *اقتصاد فضا و توسعه روستایی*، ۵(۱۵)، ۱۴۷–۱۷۲. https://doi.org/10.18869/acadpub.serd.5.15.147

عاشری، امامعلی؛ نور محمدی، سمیه؛ قادری، رضا و رستمی، علیرضا. (۱۳۹۱). ارزیابی اثرات اقتصادی- اجتماعی و امنیتی احداث بازارچه‌های مرزی و نقش آن در توسعه مناطق مرزی (نمونه موردی: بازارچه‌ی مرزی جوانرود (شیخ صالح))، دومین همایش ملی راهکارهای توسعه اقتصادی با محوریت برنامه‌ریزی منطقه‌ای، سنندج، https://civilica.com/doc/157661

کهنه‌پوشی، سیدهادی. (۱۳۹۱). بررسی اثرات اقتصادی قاچاق کالا بر شهرهای مرزی مطالعه موردی؛ شهر مریوان، استان کردستان، همایش ملی شهرهای مرزی و امنیت؛ چالش‌ها و رهیافت‌ها، زاهدان، https://civilica.com/doc/179179

یاوری، علیرضا. (۱۴۰۲). راهبرد بازارچه‌های مرزی در استقرار امنیت مردم پایه و پایدار مرز. *مجله پژوهشنامه مطالعات مرزی*، ۱۱(۴)، ۱-۱۴. http://doi.org/10.22034/BSS.2024.1275172.1475

Agnes, K. (2011). Border Regions and Trade Development. Journal of Regional Studies, 14(2), 35-48.

Bacsi, Z. (2006). The rural of Cross-Border Cooperation in Rural Development. European Rural Development Review, 12(1), 14-57.

مجله علمی- تحقیقی جوزجانان
دوره ۱۹؛ شماره ۱ (مسلسل ۴۸)؛ بهار و تابستان ۱۴۰۵؛ صفحات ۲۳-۴۷
شاپا چاپی: ۳۰۸۰-۱۰۶۰- شاپا الکترونیکی: ۳۰۸۰-۱۰۷۹

تأثیر قابوس‌نامه بر شکل‌گیری روایت‌های تعلیمی در آثار سنایی و عطار

سید روضت الله مجید[۱]، محمد دانشگر[۲*]

۱. پوهنمل دوکتور، دیپارتمنت ادبیات فارسی‌دری، پوهنځی زبان و ادبیات داخلی، پوهنتون کابل، کابل، افغانستان.
https://orcid.org/0009-0002-1089-0644 - rostayan2019@gmail.com
۲*. پوهنمل دوکتور، دیپارتمنت فارسی‌دری، پوهنځی تعلیم و تربیه، پوهنتون جوزجان، شبرغان، افغانستان (نویسندۀ مسئول). https://orcid.org/0000-0002-4266-437x - mohammaddaneshgar502@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۶/۲۳ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۷/۷)

چکیده

قابوس‌نامه از برجسته‌ترین متون تعلیمی در ادب فارسی‌دری است که با بهره‌گیری از حکایت‌های پندآموز، ساختاری روایی برای انتقال آموزه‌های اخلاقی و تربیتی فراهم آورده است. این اثر، افزون بر جایگاه مهم خود در جریان اندرزنامه‌نویسی، در شکل‌گیری و تداوم برخی الگوهای روایت تعلیمی در آثار ادبی متأخر نیز تأثیرگذار بوده است. براین اساس، تحقیق حاضر با هدف بررسی چگونگی تأثیر قابوس‌نامه بر شکل‌گیری روایت‌های تعلیمی در حدیقۀالحقیقه، اسرارنامه و مصیبت‌نامه انجام شده است. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای است و داده‌ها با رویکرد مقایسه‌ای در سطح ساختار روایت، شیوۀ بیان و کارکرد معنایی حکایت‌ها تحلیل شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که برخی از الگوهای حکایت‌پردازی قابوس‌نامه، از جمله روایت‌های کوتاه اخلاقی، لحن اندرزگونه، تقابل شخصیت‌ها و پایان‌بندی‌های عبرت‌آموز، در آثار سنایی و عطار بازتولید شده است. با این حال، این بازآفرینی با دگرگونی‌هایی در سطح زبان، ساختار روایت و افق معنایی همراه است؛ به‌گونه‌ای که سنایی با پیوند دادن حکایت‌های تعلیمی با مضامین عرفانی در حدیقۀالحقیقه، ساختاری شاعرانه و تأملی برای بیان اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی پدید آورده و عطار در اسرارنامه و مصیبت‌نامه با گسترش روایت‌های تمثیلی و تعمیق لایه‌های معنایی، این میراث روایی را در افقی عرفانی و تأویلی بازپرداخته است.

کلمات کلیدی: *قابوس‌نامه، ادبیات تعلیمی، روایت عرفانی، حدیقۀالحقیقه، اسرارنامه، مصیبت‌نامه.*

---

* **ارجاع:** مجید، سید روضت الله و دانشگر، محمد. (۱۴۰۵). قابوس‌نامه بر شکل‌گیری روایت‌های تعلیمی در آثار سنایی و عطار. *مجلۀ علمی- تحقیقی جوزجانان*، ۱۹(۱)، ۲۳-۴۷.
https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.101

Scientific-Research Journal of Jawzjanan
Volume 19; Issue 1 (Serial No. 48); Spring & Summer 2026; Pages 23–47
P-ISSN: 3080-1060– E-ISSN: 3080-1079

The Influence of Qabus-nama on the Formation of Didactic Narratives in the Works of Sanai and Attar

Sayed Rowzatullah Majid[1], Mohammad Daneshgar[2*]

1. Senior Teaching Assistant, Ph.D. Department of Persian Dari Language and Literature, Faculty of National Langualge and Literature, Kabul University, Kabul, Afghanistan.
rostayan2019@gmail.com – https://orcid.org/0009-0002-1089-0644
2*. Senior Teaching Assistant, Ph.D. Department of Persian Dari Language and Literature, Faculty of Education, Jawzjan University, Shebdrghan, Afghanistan (Corresponding Author).
mohammaddaneshgar502@gmail.com - https://orcid.org/0000-0002-4266-437x

(Received: 14/09/2026 - Accepted: 29/09/2026)

Abstract

Qabus-nama is one of the most prominent didactic texts in Persian-Dari literature. Through its use of instructive tales, it provides a narrative structure for conveying moral and educational teachings. In addition to its significant place in the tradition of didactic counsel literature, the work also influenced the formation and continuity of certain patterns of didactic narration in later literary works. Accordingly, the present study investigates how *Qabus-nama* influenced the formation of didactic narratives in *Hadiqat al-Haqiqa*, *Asrar-nama*, and *Mossibat-nama*. The study employs a descriptive-analytical method based on library research, and the data are analyzed comparatively in terms of narrative structure, mode of expression, and the semantic function of the tales. The findings indicate that some of the patterns of tale construction in *Qabus-nama*, including brief moral narratives, an admonitory tone, the juxtaposition of opposing characters, and instructive endings, are reproduced in the works of Sanai and Attar. This re-creation, however, is accompanied by transformations at the levels of language, narrative structure, and semantic horizon. In *Hadiqat al-Haqiqa*, Sanai connects didactic tales with mystical themes, thereby creating a poetic and reflective structure for articulating moral and mystical ideas. In *Asrar-nama* and *Mossibat-nama*, Attar reworks this narrative legacy within a mystical and hermeneutic horizon by expanding allegorical narratives and deepening their semantic layers.

Keywords: *Qabus-Nama, Didactic Literature, Mystical Narrative, Hadiqat Al-Haqiqa, Asrar-Nama, Mossibat-Nama.*

* . **Citation:** Madjid, S. & Danishgar, M. (2026). The Influence of Qabus-nama on the Formation of Didactic Narratives in the Works of Sanai and Attar. *Scientific-Research Journal of Jawzjanan, 19*(1), 23–47. https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.101

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَىٰ آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

ادب فارسی‌دری در بخش گسترده‌ای از تاریخ خود واجد خصلتی تعلیمی بوده و بسیاری از آثار برجستهٔ آن، در کنار ارزش‌های زیبایی‌شناختی و هنری، حامل آموزه‌های اخلاقی، تربیتی و حکمی‌لند. از این‌رو، انتقال مفاهیم اخلاقی و تربیتی از طریق حکلیت‌ها و روایت‌های پندآموز به یکی از شاخصه‌های مهم میراث ادبی فارسی‌دری تبدیل شده است. در این میان، متون تعلیمی نقشی اساسی در شکل‌گیری و تداوم این شیوه ایفا کرده و به‌عنوان منابعی مؤثر در تکوین ساختارها و درون‌مایه‌های آثار ادبی متأخر شناخته شده‌اند. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های این متون، قابوس‌نامه اثر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وُشمگیر است که در سدهٔ پنجم هجری قمری تألیف شده و افزون بر طرح آموزه‌های اخلاقی و تربیتی، با بهره‌گیری از حکایت‌ها و روایت‌های پندآموز، الگویی مؤثر برای انتقال مفاهیم تعلیمی در ادب فارسی‌دری فراهم آورده است (زرین‌کوب، ۱۳۶۱، ص. ۱۱۸).

اهمیت قابوس‌نامه تنها به جایگاه آن در تاریخ نثر تعلیمی محدود نمی‌شود، بلکه این اثر در روند تحول روایت‌های تعلیمی در ادب فارسی‌دری نیز نقش قابل توجهی داشته است. ساختار حکایت‌پردازانه، زبان نسبتاً ساده و ایجاز در بیان اندرزها سبب شده است که روایت‌های این اثر قابلیت بازآفرینی در آثار ادبی پسین را داشته باشند. در همین چارچوب، برخی از روایت‌ها و الگوهای حکایت‌پردازی قابوس‌نامه توسط سنایی و عطار نیز بازآفرینی شده است.

با وجود این اهمیت، بخش عمدهٔ تحقیقات انجام‌شده دربارهٔ قابوس‌نامه بیشتر به بررسی جنبه‌های تاریخی، فکری و محتوایی آن متمرکز بوده است. برای نمونه، ایمانپور، صفرزایی و ناظمیان‌فرد (۱۳۹۷) با رویکردی تاریخی-تحلیلی خاستگاه‌های اندیشه‌های تربیتی عنصرالمعالی را در پیوند با آیین اندرزهای شاهان ساسانی بررسی کرده‌اند. اسعدی (۱۳۸۹) نیز در تحقیقی توصیفی-تحلیلی به بررسی ساختار و کارکرد نهاد خانواده در قابوس‌نامه پرداخته است. همین‌طور پورالخاص و قرداشخانی (۱۳۹۳) با رویکردی مقایسه‌ای، برخی آموزه‌های تربیتی قابوس‌نامه را با گلستان سعدی مقایسه کرده‌اند. هرچند این تحقیق‌ها در روشن ساختن برخی ابعاد فکری، اجتماعی و محتوایی قابوس‌نامه نقش مهمی داشته‌اند، اما بررسی چگونگی بازآفرینی روایت‌های قابوس‌نامه در آثار سنایی و عطار، همچنان کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

بر این اساس، مسأله اصلی این تحقیق بررسی چگونگی تأثیر قابوس‌نامه بر شکل‌گیری برخی از روایت‌های تعلیمی در آثار عطار و سنایی است. هدف تحقیق حاضر تبیین میزان و نوع این تأثیر در سطح ساختار روایت، شیوهٔ بیان و کارکرد معنایی حکایت‌هاست. برای تحقق این امر، تحقیق حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و بر پایهٔ مطالعات کتابخانه‌ای، روایت‌های تعلیمی قابوس‌نامه را با نمونه‌هایی از حکایت‌های تعلیمی در آثار سنایی و عطار به‌صورت تطبیقی بررسی می‌کند تا جایگاه این اثر در تداوم و تحول جریان روایت‌های تعلیمی در ادب فارسی‌دری روشن‌تر شود. در این راستا، تحقیق حاضر در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر است:

۱. قابوس‌نامه چه نقشی در شکل‌گیری الگوهای روایی حکایت‌های تعلیمی در آثار سنایی و عطار داشته است؟
۲. اقتباس سنایی و عطار از روایت‌های قابوس‌نامه در چه سطوحی از ساختار روایت، شیوهٔ بیان و کارکرد معنایی دچار دگرگونی شده است؟
۳. بازآفرینی روایت‌های قابوس‌نامه در آثار سنایی و عطار چه نقشی در تحول روایت تعلیمی از گفتمان اخلاقی به افق عرفانی داشته است؟

بحث‌وبررسی

قابوس‌نامه از برجسته‌ترین آثار تعلیمی در ادب فارسی‌دری است که در سدهٔ پنجم هجری به قلم امیر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، از امیران خاندان زیاری، نگاشته شده‌است (سبزعلی‌پور و عبداللهی، ۱۳۹۱، ص. ۱۶۷). این اثر در قالب اندرزنامه‌ای خطاب به فرزند نویسنده، گیلانشاه، پدید آمده است؛ اما به‌سبب ساختار روایی، زبان روان، تنوع موضوعی و بهره‌گیری از حکایت‌ها و تمثیل‌ها، دامنهٔ مخاطبان آن به‌مراتب فراتر از یک متن صرفاً شخصی یا خانوادگی رفته و جایگاهی پایدار در میراث ادبی فارسی‌دری یافته است (العاکوب، ۱۳۷۴، ص. ۹۰۰).

قابوس‌نامه دارای چهل‌وچهار باب است که هر یک به موضوعی مشخص از آداب زندگی فردی، مناسبات اجتماعی، اخلاق، سیاست، دین، دانش و مهارت‌های عملی می‌پردازد. با وجود استقلال ظاهری ابواب، پیوند درونی آن‌ها از طریق صدای راویِ واحد و هدف تعلیمی مشترک، نوعی انسجام روایی پدید آورده‌است. در بسیاری از این ابواب، عنصرالمعالی برای انتقال مفاهیم اخلاقی و تربیتی، از روایت حکایت‌گونه، مثال‌های تاریخی، گفت‌وگوهای ضمنی و تمثیل‌های معنادار بهره گرفته‌است. از منظر زبان و سبک، نثر قابوس‌نامه نمونه‌ای شاخص از نثر سادهٔ

فارسی‌دری است که ضمن سادگی و روانی، از ظرفیت‌های بلاغی و ایجاز کامل برخوردار است. این ویژگی‌ها سبب شده‌است که متن، علاوه بر کارکرد تعلیمی، واجد کشش روایی و قابلیت الگوبرداری برای نویسندگان متأخر باشد. حضور مکرر حکایت‌ها و روایت‌های کوتاه در دل اندرزها، نشان می‌دهد که عنصرالمعالی به‌خوبی از ظرفیت روایت برای اقناع مخاطب و ماندگار ساختن پیام بهره برده‌است (الهامی، ۱۳۹۱، ص. ۱۳۱- ۱۳۳).

قابوس‌نامه از حیث منبع‌شناسی فکری نیز متنی چندلایه و متکثر است که هم‌زمان از الگوی حکمت آریانای پیش از اسلام، آموزه‌های اخلاقی اسلامی و مفاهیم قرآن کریم تأثیر پذیرفته و در برخی موارد آن‌ها را در قالبی روایی و اندرزگونه بازآفرینی کرده‌است. این آمیزشِ سنجیدهٔ محتوا و روایت، قابوس‌نامه را به الگویی اثرگذار برای نویسندگان متأخر بدل ساخته‌است. بر همین اساس، قابوس‌نامه را می‌توان متنی واسط و بنیان‌گذار در تحول نثر تعلیمیِ روایت‌محور فارسی‌دری دانست.

قابوس‌نامه و اسرارنامه

فریدالدین ابوحامد محمد بن ابراهیم، عطار نیشابوری در سال ۵۱۲ یا ۵۱۳ هجری قمری در نیشابور به دنیا آمد و در هفتادواند سالگی به سال ۶۱۸ هجری قمری در قتل عام مغولان در نیشابور به شهادت رسید و در همین شهر به خاک سپرده شد (ریاضی، ۱۳۸۶، ص. ۳؛ شجیعی، ۱۳۷۳، ص. ۱). مثنوی اسرارنامه از شاهکارهای عرفانی عطار نیشابوری است که شاعر در آفرینش بسیاری از حکایت‌های تعلیمی آن از میراث روایی پیشینیان بهره گرفته است. یکی از پیش‌متن‌های مهم در شکل‌گیری برخی روایت‌های این اثر، قابوس‌نامه است که شماری از مضامین و الگوهای حکایتی آن در قالبی تازه در اسرارنامه بازآفرینی شده است. در میان این نمونه‌ها، حکایت گفت‌وگوی «پیر فرتوت و جوان رعنا» از مواردی است که عطار با حفظ هستهٔ روایی آن، روایت را در ساختاری شاعرانه و متناسب با بافت گفتمانی اثر خود بازآفرینی کرده است:

بدید از دور پیری را جوانی — خمیده پشت او همچون کمانی
ز سودای جوانی گفت ای پیر — به چندست آن کمان پیش‌آی زر گیر
جوان را پیر گفت ای، زندگانی — مرا بخشیده‌اند این رایگانی
نگه می‌دار زر ای تازه برنا — ترا هم رایگان بخشند فردا

(عطارنیشابوری، بی‌تا، ص. ۸۵)

این روایت در قابوس‌نامه چنین آمده است: «حکایت چنان شنودم که پیری صدساله، گوژپشت، سخت دوتا گشته و بر عُکازه‌ای تکیه کرده، همی‌رفت. جوانی به تماخره وی را گفت: ای شیخ این کمانک به چند خریده‌ای؟ تا من نیز یکی بخرم. پیر گفت: اگر صبر کنی و عمر یابی خود رایگان یکی به تو بخشند، هر چند بپرهیزی» (کیکاووس، ۱۳۸۷، ص. ۵۸).

تحلیل مقایسه‌ای این دو روایت نشان می‌دهد که تأثیرپذیری *اسرارنامه* از *قابوس‌نامه* صرفاً در سطح اقتباس داستانی یا همانندی محتوایی باقی نمانده، بلکه در لایه‌های عمیق‌تری از ساختار و کارکرد روایت نیز قابل مشاهده است. از منظر **ساختار روایت**، هر دو حکایت بر الگوی ساده و فشرده‌ای استوارند که در آن تقابل دو شخصیت- پیر و جوان- محور پیشبرد روایت را تشکیل می‌دهد و روایت از طریق یک گفت‌وگوی کوتاه به نقطهٔ اوج و نتیجه‌گیری پندآموز می‌رسد. با این حال، در **شیوهٔ بیان** تفاوتی آشکار میان دو متن دیده می‌شود؛ در *قابوس‌نامه* روایت در قالب نثری موجز و مستقیم و در چارچوب ادبیات تعلیمی-اخلاقی بیان شده است، در حالی که عطار همان طرح روایی را در قالب نظم، تصویرپردازی و موسیقی کلام گسترش داده و به آن بعدی هنری و تأمل‌برانگیز بخشیده است.

از نظر **کارکرد روایت** نیز تفاوتی معنادار مشاهده می‌شود. در *قابوس‌نامه* هدف اصلی روایت، انتقال اندرز اخلاقی و هشدار نسبت به غرور جوانی و ناپایداری توانایی جسمانی انسان است. در مقابل، عطار با حفظ همین **هستهٔ معنایی روایت**، آن را در بافتی عرفانی قرار می‌دهد و معنای آن را از سطح اندرز اجتماعی به افقی تأویلی‌تر ارتقا می‌دهد. این دگرگونی در **بافت گفتمانی** اثر سبب می‌شود که روایت در *اسرارنامه* تنها یک حکایت اخلاقی نباشد، بلکه تمثیلی از گذر زمان، فناپذیری جسم و ضرورت بیداری معنوی تلقی شود.

از نظر **نوعیت شخصیت‌پردازی** نیز شباهت بنیادی میان دو روایت وجود دارد؛ هر دو بر تقابل دو تیپ نمادین- جوانِ مغرور و پیرِ آزموده- استوارند. با این حال، در روایت عطار، پیر علاوه بر نقش پنددهنده، حامل نوعی حکمت معنوی است که لحن کلام او را از طنز اخلاقی ساده فراتر می‌برد. در همین راستا، **لحن روایت** در *قابوس‌نامه* بیشتر رنگ طنز تعلیمی و نکته‌گویی دارد، در حالی که در *اسرارنامه* لحن روایت به سبب فضای شاعرانه و عرفانی اثر، حالتی تأملی و حکیمانه پیدا می‌کند.

در **پایان داستان** نیز هر دو روایت با یک نتیجه‌گیری کوتاه و پندآموز خاتمه می‌یابند؛ با این تفاوت که پایان‌بندی در *قابوس‌نامه* صریح و مستقیم است، اما در *اسرارنامه* در قالب بیانی شاعرانه عرضه می‌شود و امکان دریافت‌های تأویلی گسترده‌تری را فراهم می‌آورد. از این‌رو،

می‌توان گفت که عطار ضمن حفظ طرح روایی و پیام بنیادین حکایت، آن را در نظام معنایی و هنری تازه‌ای بازسازی کرده است.

مؤلفه مقایسه	اسرارنامه عطار	قابوس‌نامه عنصرالمعالی	نوع رابطه
ساختار روایت	کوتاه و منظوم بر پایه گفت‌وگوی تقابلی	کوتاه و منثور با گفت‌وگوی مستقیم	تشابه در الگوی روایی؛ تفاوت در شکل روایت
کارکرد روایت	تعمیق اندرز در افق تأمل اخلاقی-عرفانی	انتقال پند اخلاقی و هشدار نسبت به غرور جوانی	تفاوت در سطح کارکرد
لحن روایت	تأملی و حکیمانه با رنگ عرفانی	طنزآمیز و نکته‌پرداز اخلاقی	تفاوت در لحن روایت
هستهٔ معنایی روایت	ناپایداری جوانی و گذر ناگزیر عمر	ناپایداری جوانی و فرجام پیری	تشابه
نوعیت شخصیت‌پردازی	شخصیت‌های تیپیک با بار معنوی ضمنی	شخصیت‌های تیپیک اخلاقی	تشابه با تفاوت در بار معنایی
پایان داستان	پایان شاعرانه و تأویل‌پذیر	پایان صریح و مستقیم پندآموز	تفاوت
شیوهٔ بیان	بیان منظوم همراه با تصویرپردازی و موسیقی کلام	بیان منثور، ساده و گزارشی	تفاوت
بافت گفتمانی	عرفانی-تعلیمی در چارچوب مثنوی عرفانی	تعلیمی-اخلاقی در چارچوب نثر اندرزنامه‌ای	تفاوت
نوعیت پیام	تمثیلی اخلاقی با ظرفیت تأویل عرفانی	اندرز اجتماعی و اخلاقی مستقیم	تفاوت

قابوس‌نامه و مصیبت‌نامه

مصیبت‌نامه از دیگر مثنوی‌های عرفانی **عطار نیشابوری** است که شاعر در آفرینش حکایت‌های آن از منابع گوناگون تعلیمی و حکمی بهره گرفته است. در میان این منابع، **قابوس‌نامه** از مهم‌ترین مآخذی است که از نظر الگوی روایت، هسته معنایی و کارکرد اندرزپردازانه بر شماری از حکایت‌های مصیبت‌نامه اثر گذاشته است. حکایت «وفات اسکندر»، از جمله روایت‌هایی است که بررسی تطبیقی آن در **قابوس‌نامه** و **مصیبت‌نامه** می‌تواند به‌خوبی چگونگی انتقال و دگرگونی الگوهای روایی در ادب تعلیمی فارسی‌دری را نشان دهد. روایت مزبور در مصیبت‌نامه چنین بازآفرینی شده است:

چون سکندر را مسخر شد جهان — وقت مرگ او درآمد ناگهان
گفت تابوتی کنید از بهر من — دخمه‌ای سازید پیش شهر من
کف‌گشاده دست من بیرون کنید — نوحه بر من هرزمان افزون کنید
تا ز مال و لشکر و ملک و شهی — خلق می‌بینند دست من تهی
گر جهان در دست من بود آن زمان — در تهی‌دستی برفتم از جهان

ملک و مال این جهان جز پیچ نیست گر همه یابی چو من جز هیچ نیست
(عطارنیشابوری، ۱۳۸۶، ص. ۱۹۳)

روایت فوق در قابوس‌نامه با ساختاری نزدیک، اما در قالب نثر تعلیمی چنین آمده است: «چنانکه شنیدم که ذوالقرنین رحمت‌الله، چون گرد عالم برگشت و همه جهان را مسخر خویش گردانید، بازگشت و قصد خانهٔ خویش کرد. چون به دامغان رسید، فرمان یافت. در وصیت گفت: مرا در تابوتی نهید و تابوت را سوراخ کنید و دست من از آن سوراخ بیرون کنید کف‌گشاده و همچنان همی‌برید تا مردمان همی‌بینید که اگرچه همه جهان بستدیم دست تهی همی‌رویم. دگر گفت: مادر مرا بگویید که اگر خواهی که روان من از تو شادمانه باشد غم من با کسی خور که او را عزیزی نمرده باشد یا با کسی که او نخواهد مرد» (کیکاووس، ۱۳۸۷، ص. ۱۴۸).

تحلیل تطبیقی این دو روایت نشان می‌دهد که عطار در آفرینش برخی از حکایت‌های مصیبت‌نامه به‌صورت آگاهانه از الگوهای روایی و اندرزپردازانهٔ قابوس‌نامه بهره گرفته است. از نظر **ساختار روایت**، هر دو حکایت از طرحی ساده و خطی پیروی می‌کنند که با یادآوری فتوحات اسکندر آغاز می‌شود، سپس با وقوع مرگ و وصیت او ادامه می‌یابد و در پایان با نمایشی نمادین از «دست تهی» به نتیجه اخلاقی می‌رسد. این همسانی ساختاری نشان می‌دهد که عطار در سطح طرح داستانی از چارچوب روایی قابوس‌نامه تأثیر پذیرفته است.

با این حال، **کارکرد روایت** در دو اثر یکسان نیست. در قابوس‌نامه، روایت در چارچوب نثر تعلیمی و اخلاقی قرار دارد و هدف آن انتقال تجربه و حکمت عملی به مخاطب است. در این اثر، حکایت اسکندر نمونه‌ای از اندرزهای اخلاقی است که بر ناپایداری قدرت، بی‌اعتباری مال و مُلک و سرانجام مشترک انسان‌ها در مرگ تأکید می‌کند. در مقابل، عطار همین روایت را در بافت عرفانی مصیبت‌نامه قرار می‌دهد و کارکرد آن را از سطح اندرز اخلاقی صرف فراتر می‌برد.

از نظر **لحن روایت** نیز تفاوت چشمگیری میان دو اثر دیده می‌شود. لحن قابوس‌نامه صریح، مستقیم و اندرزگرانه است و روایت با زبانی ساده و گزارش‌گونه بیان می‌شود. اما در مصیبت‌نامه، لحن روایت شاعرانه، تأملی و آمیخته با حس اندوه وجودی است؛ به‌گونه‌ای که خواننده را به تفکر دربارهٔ حقیقت زندگی و مرگ فرامی‌خواند. این تفاوت لحن، نتیجهٔ تفاوت در **بافت گفتمانی** دو اثر است؛ زیرا قابوس‌نامه در چارچوب گفتمان اخلاقی–تعلیمی ادب‌نامه‌ها قرار دارد، در حالی‌که مصیبت‌نامه بخشی از گفتمان عرفانی و سلوکی ادب فارسی‌دری است.

از منظر **هستهٔ معنایی روایت** نیز هرچند هر دو حکایت بر بی‌اعتباری جهان تأکید دارند، اما در مصیبت‌نامه این معنا به سطحی ژرف‌تر ارتقا می‌یابد. در قابوس‌نامه، «دست تهی» اسکندر

نشـانه‌ای از بی‌ثباتی قدرت و ثروت دنیوی اسـت؛ اما در شـعر عطار همین تصـویر به نمادی از «فقر وجودی» انسـان در برابر حقیقت مطلق تبدیل می‌شـود. بدین‌سـان، روایت از یک اندرز اخلاقی به تأملی عرفانی دربارهٔ تهی‌بودن انسـان از خود و ضـرورت رهایی از تعلقات دنیوی تبدیل می‌شود.

در زمینهٔ **نوعیت شـخصـیت‌پردازی** نیز تفاوت‌هایی دیده می‌شـود. در قابوس‌نامه، اسـکندر بیشتر به‌عنوان شخصیتی تاریخی و عبرت‌آموز معرفی می‌شود که در لحظهٔ مرگ حقیقت جهان را آشـکار می‌سـازد. شـخصـیت‌پردازی در این روایت حداقلی اسـت و تمرکز بر پیام اخلاقی قرار دارد. اما در مصیبت‌نامه، اسکندر به شخصیتی نمادین تبدیل می‌شود که نمایندهٔ قدرت دنیوی و سـرانجام تهی‌دسـتی انسـان اسـت؛ ازاین‌رو شـخصـیت او کارکردی تمثیلی در سـاختار عرفانی روایت پیدا می‌کند.

از حیث **شیوهٔ بیان** نیز تفاوت بنیادین میان دو اثر مشاهده می‌شود. قابوس‌نامه روایت را در قالب نثر تعلیمی و با بیانی مسـتقیم و گزارشـی عرضـه می‌کند، در حالی‌که عطار همان روایت را در قلب مثنوی و با بهره‌گیری از تصـویرهای شـاعرانه و ایجاز هنری بازآفرینی می‌کند. این دگرگونی در شیوهٔ بیان سبب شده است که روایت در مصیبت‌نامه لایه‌های معنایی گسترده‌تری پیدا کند و قابلیت تأویل عرفانی بیابد.

همچنین **پایان داستان** در هر دو اثر با تصویر نمادین «دست تهی» اسکندر شکل می‌گیرد؛ با این تفاوت که در قابوس‌نامه این پایان کارکردی صـریح و اندرزآمیز دارد، اما در مصـیبت‌نامه به نشـانه‌ای عرفانی تبدیل می‌شـود که بیانگر حقیقت فقر و فنا در مسـیر سـلوک اسـت. بر این اسـاس، **نوعیت پیام** نیز در دو روایت متفاوت اسـت: پیام قابوس‌نامه عمدتاً اخلاقی و عبرت‌آموز اسـت، در حالی‌که پیام مصـیبت‌نامه علاوه بر این معنا، بر ضـرورت تهی‌شـدن سـالک از تعلقات و حرکت به سوی حقیقت مطلق تأکید دارد.

مؤلفه مقایسه	قابوس‌نامه	مصیبت‌نامه	نوع رابطه
ساختار روایت	ساختار خطی و ساده	حفظ طرح روایی، به صورت حکایت منظوم	تشابه در طرح اصلی؛ تفاوت در قالب و جایگاه روایی
کارکرد روایت	کارکرد تعلیمی-اخلاقی	کارکرد عرفانی-سلوکی	تفاوت در سطح کارکرد
لحن روایت	اندرزگرانه، مستقیم و تعلیمی	شاعرانه، تأملی و نمادین	تفاوت

هستهٔ معنایی روایت	بی‌ثباتی دنیا و تهی‌دستی انسان در برابر مرگ	تکرار مضمون، با تأویل عرفانی و تأکید بر فقر وجودی انسان در برابر حقیقت	تشابه در هسته، تفاوت در عمق معنایی
نوعیت شخصیت‌پردازی	اسکندر به‌عنوان شخصیت تاریخی-عبرت‌آموز با کارکرد اخلاقی	اسکندر به‌عنوان نماد تمثیلی و حامل دلالت عرفانی	تشابه در شخصیت، تفاوت در کارکرد نمادین
پایان داستان	پایان صریح و تعلیمی همراه با توصیه اخلاقی	پایان نمادین و تأویلی با دلالت عرفانی	تفاوت
شیوهٔ بیان	نثر تعلیمی، گزارشی و مستقیم	مثنوی عرفانی با تصویرپردازی و ایجاز شاعرانه	تفاوت
بافت گفتمانی	گفتمان اخلاقی و اندرزنامه‌ای	گفتمان عرفانی و سلوکی	تفاوت
نوعیت پیام	پیام اخلاقی-عبرت‌آموز درباره ناپایداری دنیا	پیام عرفانی درباره فقر وجودی انسان و تهی‌دستی سالک	تفاوت با حفظ ریشهٔ مشترک معنایی

حکایت «شیرفروش خائن» از جمله روایت‌هایی است که عطار نیشابوری با اقتباس از قابوس‌نامه، آن را در مصیبت‌نامه با بیانی هنری و در قالبی تازه بازآفرینی کرده است؛ اقتباسی که در عین حفظ هستهٔ معنایی روایت، به دگرگونی در سطح ساختار، لحن و کارکرد گفتمانی انجامیده است. عطار این حکایت را چنین به نظم آورده است:

آب بسیار آن یکی در شیر کرد — حق‌تعالی گاو را تقدیر کرد
چون بیامد سر به سوی آب برد — تا که دم‌زد گاو را سیلاب برد
هرچه او صد باره گرد آورده بود — جمله در یک‌بار آبش برده بود
آب چون بر شیر بیش از پیش کرد — جمع کرد و گاو را در پیش کرد

(عطارنیشابوری، ۱۳۸۶، ص. ۱۹۰- ۱۹۱)

روایت فوق در قابوس‌نامه به صورت زیر نقل شده است: «شنیدم که مردی گوسفندی رمه داشت فراوان، وی را شبانی بود صاین و پارسا. هر روز شیر گوسفندان چندانکه بودی حاصل کردی و به نزدیک خداوند گوسفندان بردی. آن مرد هم چندان آب بر شیر کردی و به شبان دادی و گفتی: رو بفروش و شبان آن مرد را نصیحت همی‌کرد و پند همی‌داد که: چنین مکن و با مسلمانان خیانت مکن و روا مدار که عاقبت مرد خائن نامحمود بود و آن مرد سخن شبان نشنود و همچنان همی‌کرد تا به اتفاق شبی این شبان گوسپندان را در رودکده‌ای بداشته بود و خود بر بلندی رفته و خفته و فصل بهار بود، مگر بر کوه بارانی آمد عظیم و سیلی سخت عظیم بیامد و اندرین رودخانه افتاد و این گوسفندان را به جمله ببرد و هلاک کرد. روز دیگر شبان به شهر آمد و به خانهٔ صاحب گوسفندان رفت بی شیر، مرد پرسید که: چونست که شیر نیاوردی؟ شبان گفت: ای خواجه من ترا گفتم که: آب بر شیر مزن و خیلنت مکن، فرمان من نبردی

اکنون آن آب‌ها جمله گرد شد و بر گوسفندان تو گمشاتند و گوسپندان تو جمله ببرد و هلاک کرد. آن مرد پشیمان شد و پشیمانی سودی نداشت» (کیکاووس، ۱۳۸۷، ص. ۱۷۲).

مقایسهٔ این دو روایت نشان می‌دهد که حکایت یادشده نمونه‌ای روشن از تأثیر ساختاری و مضمونی *قابوس‌نامه* بر شکل‌گیری روایت‌های تعلیمی در ادب روایی فارسی‌دری است. از منظر **ساختار روایت**، هر دو متن بر الگوی علّی «خطا– هشدار– وقوع فاجعه– عبرت» استوارند. بدین معنا که خیانت در معامله به‌عنوان کنش آغازین روایت، با هشدار اخلاقی همراه می‌شود و در نهایت با پیامدی ناگوار به پایان می‌رسد. با این حال، تفاوت در فشردگی ساختار به‌روشنی دیده می‌شود: روایت *قابوس‌نامه* ساختاری روایی-گزارشی و نسبتاً مفصل دارد که شامل توصیف موقعیت، گفت‌وگوی شخصیت‌ها و شرح حادثه است؛ در حالی که عطار با حذف جزئیات روایی و فشرده‌سازی حوادث، روایت را در چند بیت موجز سامان داده و آن را با اقتصاد زبانی خاص شعر مثنوی سازگار ساخته است.

از حیث **کارکرد روایت** میان دو متن همسانی و در عین حال تفاوتی بنیادین مشاهده می‌شود. در *قابوس‌نامه*، روایت کارکردی تعلیمی و اخلاقی دارد و در خدمت پندنامه‌ای است که هدف آن ارشاد عملی مخاطب و نکوهش خیانت در معاملات است. در مقابل، در *مصیبت‌نامه*، همین روایت افزون بر کارکرد تعلیمی، در منظومهٔ اندیشهٔ عرفانی عطار جای می‌گیرد و به تمثیلی از رابطهٔ عمل انسان و پیامدهای تقدیری آن تبدیل می‌شود. بدین‌سان، حکایت از سطح اندرز اجتماعی فراتر رفته و در افقی تأملی‌تر به بازنمایی سرنوشت و مکافات کردار انسانی می‌پردازد.

در سطح **لحن روایت** نیز تفاوتی آشکار وجود دارد. لحن *قابوس‌نامه* صریح، خطابی و تعلیمی است؛ نویسنده با بهره‌گیری از روایت و گفت‌وگو، پیام اخلاقی را بی‌واسطه به مخاطب منتقل می‌کند. در مقابل، لحن عطار شاعرانه، نمادین و تا حدی تأویلی است. در نتیجه، روایت در فضای معنایی گسترده‌تری قرار می‌گیرد و مخاطب را به دریافت‌های چندلایه از مفهوم مکافات عمل رهنمون می‌سازد.

از منظر **هستهٔ معنایی روایت**، هر دو متن بر اصل اخلاقی «بازگشت پیامد کردار» تأکید دارند. با این حال، در *قابوس‌نامه* این هسته در قالب اخلاق اجتماعی و نکوهش خیانت در معامله بیان می‌شود، در حالی که عطار آن را به سطحی عام‌تر از تأمل اخلاقی و وجودی ارتقا می‌دهد؛ جایی که «آب‌زدن در شیر» به نمادی از ظلم، فریب و غفلت از عاقبت تبدیل می‌شود و «سیلاب» صورتی از مکافات ناگهانی و گریزناپذیر کردار انسان می‌یابد.

در **نوعیت شخصیت‌پردازی** نیز تفاوت‌هایی دیده می‌شود. در *قابوس‌نامه* شخصیت‌ها عینی و روایی‌اند: صاحب گوسفندان و شبان پارسا، دو قطب اخلاقی داستان را تشکیل می‌دهند و گفت‌وگوی آنان نقش مهمی در پیشبرد روایت دارد. اما در روایت عطار، شخصیت‌ها تقریباً به کلی حذف شده‌اند و روایت به جای تکیه بر کنش شخصیت‌ها، بر تصویرهای تمثیلی و نتیجهٔ اخلاقی متمرکز شده است.

از حیث **پایان داستان**، هر دو روایت به فرجامی عبرت‌آموز می‌رسند، اما شیوه بیان این پایان متفاوت است. در *قابوس‌نامه* پایان با تصریح مستقیم به پشیمانی صاحب گوسفندان همراه است و نتیجه اخلاقی به صراحت بیان می‌شود؛ در حالی که در *مصیبت‌نامه*، نتیجه‌گیری در دل تصویر شاعرانه سیلاب و نابودی دارایی نهفته است و مخاطب خود از دل روایت به معنای اخلاقی آن دست می‌یابد.

در سطح **شیوهٔ بیان و بافت گفتمانی** نیز این تفاوت مشهود است. نثر *قابوس‌نامه* در بافت گفتمانی پندنامه‌ای قرار دارد که بر استدلال اخلاقی و نقل حکایت برای تعلیم مخاطب استوار است. در مقابل، بیان عطار در بافت گفتمانی عرفانی مثنوی قرار می‌گیرد که در آن حکایت‌ها غالباً کارکرد تمثیلی دارند و در خدمت تبیین مفاهیم گسترده‌تر اخلاقی و عرفانی به کار می‌روند.

در نهایت، از نظر **نوعیت پیام**، هرچند هر دو روایت بر اصل مکافات عمل تأکید دارند، اما در *قابوس‌نامه* پیام عمدتاً اخلاقی-اجتماعی و در پیوند با امانت‌داری در معامله است، در حالی که در *مصیبت‌نامه* این پیام به افقی فراخ‌تر از مسؤولیت اخلاقی انسان و پیوند میان کردار و سرنوشت تعمیم یافته است.

مؤلفه مقایسه	قابوس‌نامه	مصیبت‌نامه	نوع رابطه
ساختار روایت	روایت نسبتاً مفصل با توصیف موقعیت، حضور گفت‌وگو و توالی رخدادها	روایت بسیار فشرده و موجز در چند بیت	تشابه در الگوی علّی روایت، تفاوت در میزان بسط و فشردگی
کارکرد روایت	کارکرد تعلیمی-اخلاقی در چارچوب پندنامه	کارکرد تعلیمی-عرفانی در بافت مثنوی روایی تمثیلی	تشابه در جنبه تعلیمی، تفاوت در افق معنایی و کارکرد عرفانی
لحن روایت	صریح، اندرزآمیز و خطابی	شاعرانه، نمادین و تأویلی	تفاوت

هستهٔ معنایی روایت	نکوهش خیانت در معامله و تأکید بر بازگشت پیامد کردار نادرست	بازنمایی مکافات عمل و ناپایداری دنیا در افقی اخلاقی-عرفانی	تشابه در اصل مکافات عمل، تفاوت در گسترهٔ معنایی
نوعیت شخصیت‌پردازی	شخصیت‌ها عینی و مشخص‌اند و از طریق گفت‌وگو نقش روایی دارند.	شخصیت‌ها تقریباً حذف شده‌اند و روایت بر تصویر تمثیلی و نتیجهٔ اخلاقی	تفاوت
پایان داستان	پایان صریح و عبرت‌آموز	پایان تلویحی و تصویری	تشابه در عبرت‌آموزی، تفاوت در شیوهٔ بیان نتیجه
شیوهٔ بیان	نثر تعلیمی و روایی با گزارش تفصیلی حادثه	نظم مثنوی با ایجاز، تصویرپردازی و نمادپردازی شاعرانه	تفاوت
بافت گفتمانی	بافت گفتمان پندنامه‌ای و اخلاق عملی در میراث ادب تعلیمی	بافت گفتمان عرفانی و تمثیلی در میراث مثنوی‌های تعلیمی ـ عرفانی	تفاوت
نوعیت پیام	پیام اخلاق اجتماعی: پرهیز از خیانت و رعایت امانت در معامله	پیام اخلاقی-وجودی: پیوند کردار انسان با سرنوشت و مکافات ناگزیر عمل	تشابه در اخلاقی بودن پیام، تفاوت در سطح و گستره آن

«حکایت گریستن افلاتون از ستایش نادان» از دیگر روایت‌هایی است که هم در *قابوس‌نامه* و هم در *مصیبت‌نامه* نقل شده است. هر دو نویسنده این حکایت را با حفظ هستهٔ معنایی مشترک، اما در دو قالب متفاوت نثر و نظم روایت کرده‌اند. با توجه به تقدم تاریخی *قابوس‌نامه*، قراین متنی و ساختاری نشان می‌دهد که عطار این روایت را از پیش‌متن تعلیمی عنصرالمعالی اقتباس کرده و آن را در دستگاه فکری و هنری خویش بازآفرینی کرده است. روایت مذکور در *مصیبت‌نامه* چنین آمده است:

گفت اندر پیش افلاطون کسی — کان فلانی حمد می‌گفتت بسی
در هنر بستود بسیاری ترا — تا فلک بنهاد مقداری ترا
زان سخن بگریست افلاطون بدرد — روی آورد از سر دردی به مرد
گفت می‌گریم که در دل مشکلی‌ست — تا چه کردم کان پسند جاهلی‌ست
هرچه باشد مرد نادان را پسند — مرد دانا را بود آن تخته بند
می‌ندانم تا پسند او چه بود — تا از آن توبه کنم در حال زود
یک ستایش کان ز جاهل آیدم — صد عقوبت دان که حاصل آیدم
گر مرا اهل دلی تحسین کند — جملهٔ شعرم دل او دین کند

گر ستایش گوی من صد کس بود ذوق یک صاحبدلم می‌بس بود
(عطارنیشابوری، ۱۳۸٦، ص. ۴۵۰-۴۵۱)

همین حکایت در *قابوس‌نامه* چنین نقل شده است: «روزی افلاطون نشسته بود از جملهٔ خاص آن شهر، مردی به سلام او اندرآمد و از هرنوع سخن همی‌گفت. در میانهٔ سخن گفت: ای حکیم! امروز فلان مرد را دیدم که سخن تو می‌گفت و ترا دعا و ثنا همی‌گفت و می‌گفت: افلاطون بزرگوار مردی‌ست که هرگز چنو نبوده‌است، خواستم که شکر او به تو رسانم. افلاطون چون این سخن بشنید، سر فروبرد و بگریست و سخت دل‌تنگ گشت. این مرد گفت: ای حکیم از من چه رنج آمد ترا که چنین تنگ‌دل گشتی؟ افلاطون گفت: از تو مرا رنجی نرسید ولکن مرا مصیبتی ازین بتر چه بود که جاهلی مرا بستاید و کار من او را پسندیده آید؟ ندانم که کدام کار جاهلانه کردم که به طبع او نزدیک بود که او را خوش آمد و مرا بستود؟ تا توبه کنم ازان کار و این غم مرا از آنست که مگر هنوز جاهلم که ستودهٔ جاهلان جاهلان باشند» (کیکاووس، ۱۳۸۷، ص. ۳۶ – ۳۷).

بررسی تطبیقی این حکایت در دو اثر نشان می‌دهد که از حیث **ساختار روایت**، هر دو متن بر طرحی مشابه استوارند: گزارش ستایش فردی جاهل از افلاطون، واکنش غیر منتظرهٔ حکیم و بیان علت این واکنش که به نتیجه‌ای تربیتی و عبرت‌آموز می‌انجامد. در *قابوس‌نامه*، روایت با توصیف موقعیت، حضور شخصیت واسطه و گفت‌وگوی مستقیم میان او و افلاطون شکل می‌گیرد و ساختاری نسبتاً روایی و تفصیلی دارد. در مقابل، عطار همین طرح روایی را در قالب چند بیت موجز و فشرده بازسازی کرده و با حذف جزئیات روایی، بر لحظهٔ تأمل و واکنش درونی افلاطون تمرکز کرده است.

از نظر **کارکرد روایت**، حکایت در *قابوس‌نامه* کارکردی تعلیمی و اخلاقی در چارچوب ادب پندنامه‌ای دارد. عنصرالمعالی از این روایت برای تبیین معیاری اخلاقی بهره می‌گیرد؛ بدین معنا که ستایش جاهلان، نه نشانه فضیلت، بلکه هشداری برای بازنگری در کردار و گفتار است. در مقابل، عطار این روایت را در بافت مثنوی عرفانی خویش قرار داده و کارکرد آن را از تعلیم اخلاق اجتماعی به سطحی درونی‌تر و سلوکی‌تر ارتقا داده است؛ به گونه‌ای که واکنش افلاطون به صورت نمادی از **محاسبهٔ نفس** و هراس از لغزش معنوی جلوه می‌کند.

در سطح **لحن روایت** نیز تفاوت آشکاری میان دو متن دیده می‌شود. لحن *قابوس‌نامه* عقلانی، اندرزآمیز و صریح است و پیام اخلاقی به‌طور مستقیم و بی‌واسطه بیان می‌شود؛ حال

آن‌که در *مصیبت‌نامه*، لحن شاعرانه، عاطفی و تا حدی تأویلی است و اندیشه اخلاقی در قالب تصویر و تأمل درونی عرضه می‌شود.

از منظر **هستهٔ معنایی روایت**، هر دو متن بر یک اصل مشترک استوارند: ستایش نادان نشانه‌ای نگران‌کننده برای خردمند است و می‌تواند دلالت بر لغزش یا خطایی پنهان داشته باشد. با این حال، در *قابوس‌نامه* این معنا در سطح اخلاق عملی و اجتماعی باقی می‌ماند، در حالی که در روایت عطار، همین معنا در چارچوب تقابل «جاهل» و «اهل دل» به مفهومی عرفانی‌تر تبدیل می‌شود و ستایش نادان به منزله حجابی در مسیر حقیقت تلقی می‌گردد.

از حیث **نوعیت شخصیت‌پردازی** نیز تفاوتی قابل توجه وجود دارد. در *قابوس‌نامه* شخصیت‌ها عینی و داستانی‌اند. در مقابل، در *مصیبت‌نامه* شخصیت واسطه به حداقل می‌رسد و محور روایت بر سخنان و تأملات درونی افلاطون متمرکز می‌شود. بدین ترتیب، شخصیت از یک عنصر داستانی به سخنگوی اندیشه اخلاقی و عرفانی تبدیل می‌گردد.

در **پایان داستان** نیز هر دو روایت به نتیجه‌ای عبرت‌آموز می‌رسند؛ اما شیوهٔ بیان آن متفاوت است. در *قابوس‌نامه* نتیجه به‌صورت صریح بیان می‌شود و افلاطون علت اندوه خویش را به روشنی توضیح می‌دهد. در مقابل، در روایت عطار، پایان حکایت در قالب ابیات تأملی و تعمیم‌یافته عرضه می‌شود که مخاطب را به درک گسترده‌تری از معنای روایت فرامی‌خواند.

از نظر **شیوهٔ بیان و بافت گفتمانی** نیز تفاوت بنیادین میان دو متن دیده می‌شود. بیان عنصرالمعالی در بافت گفتمانی نثر تعلیمی و پندنامه‌ای قرار دارد که هدف آن انتقال مستقیم تجربه اخلاقی است؛ در حالی که عطار روایت را در بافت گفتمان عرفانی مثنوی جای می‌دهد و با بهره‌گیری از ایجاز، موسیقی کلام و تقابل‌های معنایی، آن را به تمثیلی اخلاقی-عرفانی تبدیل می‌کند.

در نهایت، از نظر **نوعیت پیام**، هرچند هر دو روایت در نکوهش پسند جاهلان تأکید دارند، اما در *قابوس‌نامه* پیام بیشتر جنبه اخلاق اجتماعی دارد و مخاطب را به سنجش ارزش ستایش‌ها و داوری‌ها فرا می‌خواند، در حالی که در *مصیبت‌نامه* این پیام به سطحی درونی‌تر و عرفانی‌تر ارتقا می‌یابد و به تأملی در باب صدق راه، خلوص نیت و معیارهای حقیقی ارزش تبدیل می‌شود.

مؤلفه مقایسه	قابوس‌نامه	مصیبت‌نامه	نوع رابطه
ساختار روایت	روایت نسبتاً مفصل با توصیف موقعیت، حضور شخصیت واسطه، و گفت‌وگوی مستقیم میان او و افلاطون	روایت فشرده در چند بیت؛ حذف جزئیات موقعیتی و تمرکز بر واکنش و تأمل درونی افلاطون	تشابه در طرح علّی روایت، تفاوت در میزان بسط و ایجاز
کارکرد روایت	کارکرد تعلیمی محض در چارچوب پندنامه	کارکرد تعلیمی–عرفانی در بافت مثنوی	تشابه در جنبه تعلیمی، تفاوت در افق معنایی
لحن روایت	لحن صریح، عقلانی و اندرزآمیز	لحن شاعرانه، عاطفی و تأویلی	تفاوت
هستهٔ معنایی روایت	نکوهش ستایش جاهلان و تأکید بر این‌که پسند نادان می‌تواند نشانهٔ لغزش دانا باشد.	تأکید بر خودکاوی و محاسبهٔ نفس؛ ستایش جاهل به‌منزلهٔ نشانه‌ای از خطر در مسیر کمال معنوی	تشابه در اصل معنا، تفاوت در گستره و عمق دلالت
نوعیت شخصیت‌پردازی	شخصیت‌ها عینی و داستانی‌اند.	شخصیت واسطه کم‌رنگ شده و افلاطون به سخنگوی اندیشه اخلاقی و عرفانی تبدیل می‌شود.	تفاوت
پایان داستان	پایان صریح و استدلالی	پایان تأملی و تعمیم‌یافته	تشابه در عبرت‌آموزی، تفاوت در شیوهٔ بیان نتیجه
شیوهٔ بیان	نثر تعلیمی و روایی با نقل گفت‌وگو و توضیح منطقی ماجرا	نظم مثنوی با ایجاز، موسیقی کلام و تصویرپردازی شاعرانه	تفاوت
بافت گفتمانی	گفتمان پندنامه‌ای و اخلاق عملی در میراث ادب تعلیمی	گفتمان عرفانی و تمثیلی در چارچوب مثنوی‌های تعلیمی–عرفانی	تفاوت
نوعیت پیام	اخلاقی-اجتماعی	اخلاقی–عرفانی	تشابه در اخلاقی بودن پیام، تفاوت در افق معنایی

قابوس‌نامه و حدیقه

سنایی غزنوی، شاعر و عارف بزرگ سده‌های پنجم و ششم هجری، در غزنه چشم به جهان گشوده است. او پس از انقلاب روحی، با مشایخ صوفیه حشر و نشر پیدا کرد و هرجا چندی در سایهٔ تربیت بزرگان، عالمان و مشایخ به‌سر آورد. وی در سال های پایانی عمر، به غزنین بازگشت و به جمع‌آوری شعرهای عرفانی و اخلاقی خویش پرداخت. هنوز کار جمع‌آوری و تنظیم ابواب و فصول حدیقه به پایان نرسیده بود که سنایی به روایت جامع مقدمهٔ دیوانش، در شب یک‌شنبه یازدهم شعبان سال ۵۲۹ در محلهٔ نوآباد غزنین زندگی را بدرود گفت (حسینی، ۱۳۸۸، ص. ۴-۶). حدیقه، که پنج تا دوازده هزار بیت و ده باب دارد، یکی از شاهکارهای ادبیات عرفانی و از بزرگترین آثار سنایی است که دگرگونی عظیمی در شعر فارسی‌دری پدید آورد و شاعران را متوجه آوردن معانی و مطالب عقلی، حکمی و عرفانی در شعر پارسی کرد.

یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین ویژگی‌های مثنوی حدیقه داستان‌پردازی است. در این مثنوی، عنوان‌هایی چون «حکایت، تمثیل، مثل، قصه و ...» برای بیان حکایات ذکر شده‌است. در این شاهکار ادب عرفانی، مجموعاً هشتادویک حکایت قابل بررسی است که سنایی در سرایش آن‌ها از منابع مختلف استفاده کرده‌است. یکی از منابع مهمی که سنایی در سرایش *حدیقه* از آن بهره برده، *قابوس‌نامه* است. بررسی‌های تطبیقی نشان می‌دهد که سنایی در آفرینش دست‌کم دو حکایت از این اثر تعلیمی بهره گرفته و آن‌ها را با دگرگونی‌های هنری در قالب شعر عرفانی بازآفرینی کرده است. «حکایت زن دادخواه و سلطان محمود» از برجسته‌ترین نمونه‌های این اقتباس است که سنایی آن را با الهام از روایت عنصرالمعالی و با حفظ شاکلهٔ اصلی داستان، در قالب مثنوی عرفانی به شیوه‌ای هنرمندانه به نظم درآورده است. این حکایت در *حدیقه* چنین روایت شده است:

زن گرفت از تعب ره غزنین — بشنو این قصه و عجایب بین
که زمن عامل نسا املاک — بستد و من شدم ز رنج، هلاک
شاه چون حال پیرزن بشنید — پیرزن را ضعیف و عاجز دید
گفت بدهید نامه‌ای گر هست — تا ز املاک زن بدارد دست
نامه بستد سبک زن و آورد — شادمانه به عامل بداورد
با خود اندیشه کرد عامل شوم — که کنم حکم زن چو حکم سدوم
زن دگر باره بر ره غزنین — نرود من ندارمش تمکین
نه به زن باز داد یک جو خاک — نه ز شاه و الهش انده و باک
زن دگر باره رأی غزنین کرد — بنگر تا چه صعب لعب آورد
به تظلم ز عامل باورد — بخروشید و نوحه پیش آورد
گفت سلطان که نامه‌ای بدهید — رسم و آیین بد دگر منهید
گفت زن نامه برده‌ام یک‌بار — لیک نگرفت نامه را بر کار
گفت سلطان که بر من آن باشد — که دهم نامه تا روان باشد
گر بر آن نامه هیچ کار نکرد — آن عمیدی که هست در باورد
زار بخروش و خاک برسر کن — پیش ما وز حدیث بی‌سر و بن
زن سبک گفت ساکن، ای سلطان — چون نبردند مر تو را فرمان
خاک بر سر کسی کند [که] وُرا — نبود بر زمانه حکم، روا
بشنید این سخن ز زن، سلطان — شد پشیمان ز گفت خود به زمان
گفت کای پیرزن خطا گفتم — کز حدیث تو من بر آشفتم
خاک برسر مرا همی‌باید — نه تو را کاین چنین همی‌شاید
که مرا مملکت بود چندان — که در آن ملک باشدم فرمان
به ایاز آن زمان سبک فرمود — که سخن بیش از این ندارد سود

زین غلامان سبک یکی بگزین / که رود زی نسا چو باد برین
که بود مر ورا سواری بیست / بنگرد کاین عمید ابله کیست
کار بر مرد بد بگرید سخت / پس مر او را فروکند به درخت
بس منادی زند به شهر درون / کان که از حکم شاه رفت برون
سر بپیچید و ضال و عاصی گشت / گرد خود رایی و معاصی گشت
مر ورا این سزا بود ناچار / تا ندارد رضای سلطان، خوار

(سنایی غزنوی، ۱۳۵۹، ص. ۵۴۵)

حکایت فوق در *قابوس‌نامه* چنین نقل شده است: «شنیدمی که به روزگار جد تو سلطان محمود رحمت‌الله عاملی بود وی را ابوالفرج بستی گفتندی. عامل نسا باورد بود. مردی را بگرفت در نسا و نعمتی از او بستد و املاک او موقوف کرد و هرچه وی را بود، به دست فروگرفت و مرد را به زندان کرد. پس به چندگاه این مرد حیلتی کرد و از زندان بگریخت و به غزنین رفت. چون روز مضالم بود، از این عامل گله کرد. سلطان وی را نامهٔ دیوانی فرمود. نامه بستد و به نسا رفت و نامه به عامل رسانید. عامل اندیشه کرد که این مرد دیگر باره به غزنین نرود. تغافل کرد و بر آن نامه کار نکرد. مرد مظلوم دیگر باره به غزنین رفت و اندر راهی بایستاد که سلطان به خلوت از باغ بیرون همی‌آمد. مرد باز نفیرکرد و دادخواست و از عامل نسا بنالید. سلطان باز وی را نامه‌ای بفرمود. مرد گفت: بر من نامه دادن است. اکنون اگر کار نکرد، شو خاک بر سر کن. مظلوم گفتی: خداوند! رهی تو بر نامهٔ تو کار کند، خاک مرا بر سرباید کرد؟ سلطان گفت: نه، ای خواجه! غلط کردم! مرا باید کردن، نه تو را. اندر وقت دو غلام سرایی به راه کرد با فرمان‌ها به شحنگان نواحی تا ضیاع و عقار آن مرد باز دادند و عامل بردار کردند و نامهٔ سلطان در گردن او آویختند و منادی کردند که این سزای آن کس است که بر فرمان خداوند کار نکند» (کیکاووس، ۱۳۸۷، ص. ۲۳۰-۲۳۱).

تحلیل تطبیقی این دو روایت نشان می‌دهد که سنایی در بازآفرینی حکایت «زن دادخواه و سلطان محمود» به‌طور آگاهانه از *قابوس‌نامه* به‌عنوان پیش‌متنی تعلیمی-روایی بهره گرفته است. تقدم تاریخی *قابوس‌نامه* و همسانی آشکار در طرح داستان، توالی حوادث و پیام اخلاقی، نشان می‌دهد که سنایی روایت عنصرالمعالی را مبنای آفرینش هنری خود قرار داده است.

از منظر **ساختار روایت**، هر دو متن بر طرحی خطی و علّی استوارند. طرح شکایت مظلوم از عامل متخلّف، صدور فرمان سلطان، بی‌اعتنایی کارگزار به فرمان، بازگشت دوبارهٔ دادخواه و سرانجام دخالت قاطع حاکم و مجازات عامل. این ساختار در *قابوس‌نامه* به‌صورت گزارشی و تاریخی بیان می‌شود، در حالی که سنایی همین طرح روایی را با افزودن عناصر گفت‌وگویی،

تعلیق و برجسته‌سازی لحظهٔ رویارویی زن با سلطان، در قالبی نمایشی‌تر و شاعرانه بازسازی کرده است.

از نظر **کارکرد روایت**، حکایت در *قابوس‌نامه* در چارچوب ادب پندنامه‌ای کارکردی حقوقی-اخلاقی دارد و هدف آن تبیین اصل عدالت سلطانی و ضرورت اطاعت کارگزاران از فرمان قدرت مشروع است. در مقابل، سنایی با قرار دادن روایت در بافت کلی *حدیقه*، کارکرد آن را از آموزش آیین کشورداری به تأملی اخلاقی و ارزشی دربارهٔ مسؤولیت قدرت و عدالت اجتماعی گسترش می‌دهد.

در سطح **لحن روایت** نیز تفاوت آشکار است. لحن عنصرالمعالی در *قابوس‌نامه* لحن نثری، تعلیمی و نسبتاً خنثا و گزارشی است؛ در حالی که لحن سنایی در *حدیقه* خطابی، عاطفی و شاعرانه است و از طریق تصویرپردازی و گفت‌وگو، حس همدلی با مظلوم و نکوهش ظلم را در مخاطب برمی‌انگیزد.

از منظر **هستهٔ معنایی روایت**، هر دو متن بر مفهوم عدالت و مسؤولیت حاکم در حمایت از مظلوم تأکید دارند؛ با این تفاوت که در *قابوس‌نامه* این معنا در قالب آموزهٔ سیاسی-اخلاقی درباره نظم اداری و اطاعت از فرمان سلطانی طرح می‌شود، اما در *حدیقه* به تمثیلی اخلاقی دربارهٔ تقابل «عدل» و «خودکامگی» و ضرورت پاسخ‌گویی قدرت تبدیل می‌شود.

در **نوعیت شخصیت‌پردازی** نیز تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود. «تنها تفاوت این دو حکایت از لحاظ شخصیت‌پردازی این است که سنایی در حکایت خود به جای مرد متظلم از پیرزنی نام می‌برد و عامل را که عنصرالمعالی با نام ابوالفتح بستی از او یاد کرده‌است، تنها به نام عامل باورد معرفی می‌کند» (سالمیان و همکاران، ۱۳۹۵، ص. ۱۲۱). همچنین در روایت *حدیقه* شخصیت ایاز نیز افزوده شده است؛ در حالی که در روایت *قابوس‌نامه* از او نامی برده نشده است.

از حیث **پایان داستان**، هر دو روایت با مجازات عامل متخلّف و بازگردلندن حقوق مظلوم پایان می‌یابد و بدین ترتیب، پایان‌بندی عبرت‌آموز و عدالت‌محور مشترکی دارند. با این حال، در *قابوس‌نامه* پایان روایت در قالب گزارشی کوتاه و مستقیم بیان می‌شود، اما سنایی در *حدیقه* این پایان را با توصیف مفصل مجازات عامل و اعلان عمومی آن برجسته می‌کند.

از نظر **شیوهٔ بیان و بافت گفتمانی** نیز تفاوت بنیادین میان دو متن دیده می‌شود. بیان عنصرالمعالی در چارچوب نثر تعلیمی و گفتمان پندنامه‌ای قرار دارد که هدف آن انتقال تجربه

سیاسی و اخلاقی است؛ در حالی که سنایی روایت را در بافت گفتمان اخلاقی-عرفانی *حدیقه* جای داده و از طریق شعر، روایت تاریخی را به تمثیلی تربیتی تبدیل کرده است.

در نهایت، از حیث **نوعیت پیام**، هر دو روایت در تأکید بر عدالت و نکوهش ظلم اداری همسو هستند؛ اما در *قابوس‌نامه* پیام بیشتر جنبه سیاسی و حقوقی دارد و به نظم کشورداری مربوط می‌شود، در حالی که در *حدیقه* این پیام به سطحی اخلاقی و ارزشی ارتقا می‌یابد و عدالت را به‌عنوان یکی از بنیادهای اخلاق انسانی و اجتماعی مطرح می‌کند.

مؤلفه مقایسه	قابوس‌نامه	حدیقهٔ الحقیقه	نوع رابطه
ساختار روایت	روایت خطی و گزارشی	بسط گفت‌وگوها، ایجاد تعلیق و برجسته‌سازی صحنهٔ مواجههٔ مظلوم با سلطان، طرح خطی حفظ شده	تشابه در طرح بنیادین روایت، تفاوت در میزان بسط و نمایشی شدن روایت
کارکرد روایت	کارکرد تعلیمی در چارچوب پندنامه منثور	کارکرد تعلیمی–اخلاقی در بافت مثنوی	تشابه در جنبه تعلیمی، تفاوت در افق اخلاقی و تربیتی
لحن روایت	لحن تعلیمی و گزارشی	لحن شاعرانه، خطابی و عاطفی	تفاوت
هستهٔ معنایی روایت	تأکید بر عدالت سلطانی و مجازات کارگزار متخلّف از فرمان حاکم	تقابل اخلاقی میان «عدل» و «خودکامگی» و تأکید بر مسؤولیت اخلاقی قدرت در حمایت از مظلوم	تشابه در اصل عدالت‌خواهی، تفاوت در گستره و عمق معنای
نوعیت شخصیت‌پردازی	شخصیت‌ها عینی و تاریخی‌اند: مرد مظلوم، عامل نسا (ابوالفرج بستی) و سلطان محمود	شخصیت مظلوم به «پیرزن دادخواه» تبدیل شده و شخصیت «ایاز» نیز به روایت افزوده شده است.	تفاوت در نوع و ترکیب شخصیت‌ها
پایان داستان	پایان کوتاه و گزارشی: مجازات عامل و اعلان عمومی سرپیچی از فرمان سلطان	پایان مفصل‌تر و نمایشی‌تر با توصیف مجازات عامل و اعلان عمومی آن در شهر	تشابه در نتیجه اخلاقی، تفاوت در شیوهٔ بیان پایان
شیوهٔ بیان	نثر تعلیمی با گزارش مستقیم رخدادها و گفتارها	نظم مثنوی با تصویرپردازی، گفت‌وگو و برجسته‌سازی لحظات دراماتیک روایت	تفاوت
بافت گفتمانی	گفتمان پندنامه‌ای و سیاسی-اخلاقی در ادب تعلیمی	گفتمان اخلاقی-عرفانی در چارچوب مثنوی تعلیمی	تفاوت
نوعیت پیام	پیام سیاسی–حقوقی: ضرورت عدالت در حکومت و اطاعت کارگزاران از فرمان حاکم	پیام اخلاقی–اجتماعی: دفاع از مظلوم و مسؤولیت اخلاقی قدرت در برابر عدالت	تشابه در محور عدالت، تفاوت در سطح و افق پیام

حکایت «نصایح اسکندر هنگام مرگ» از جمله داستان‌واره‌هایی است که هم در *قابوس‌نامه* و هم در *حدیقهٔ الحقیقه* انعکاس یافته است. بررسی تطبیقی این روایت نشان می‌دهد که سنایی در بازآفرینی آن به احتمال بسیار از روایت عنصرالمعالی تأثر پذیرفته و آن را در چارچوب گفتمان اخلاقی-عرفانی بازآفرینی کرده است. تقدم تاریخی *قابوس‌نامه*، همسانی در هسته معنایی و اشتراک در تمهید نمادین «دست تهی»، شواهد روشنی بر پیوند میان این دو روایت فراهم می‌آورد. حکایت مزبور در *حدیقه* چنین نقل شده است:

گفت در وقت مرگ اسکندر — همه را خواند کهتر و مهتر
گفت: اینک دو دست خود بستم — هین! بگوید چیست در دستم
آن یکی گفت: جوهری داری — وان دگر گفت: گوهری داری
آن یکی گفت نامهٔ ملک است — وان دگر گفت: خاتم ملک است
گفت: نی! نی! که جمله در غلطیت — همه راه هوس همی‌طلبیت
در زمان، هر دو دست خود بگشاد — گفت: در دست نیستم جز باد

(سنایی‌غزنوی، ۱۳۵۹، ص. ۳۰۰)

همین روایت در *قابوس‌نامه* چنین بازتاب یافته است: «چنانکه شنیدم که ذوالقرنی[رحمت‌الله] چون گرد عالم برگشت و همه جهان را مسخر خویش گردانید، بازگشت و قصد خانهٔ خویش کرد. چون به دامغان رسید فرمان یافت. در وصیت گفت: مرا در تابوتی نهید و تابوت را سوراخ کنید و دست من از آن سوراخ بیرون کنید کف گشاده و همچنان همی‌برید تا مردمان همی‌بینند که اگرچه همه جهان بستدیم دست تهی همی‌رویم. دگر گفت: مادر مرا بگویید که اگر خواهی که روان من از تو شادمانه باشد غم من با کسی خور که او را عزیزی نمرده باشد یا با کسی که او نخواهد مرد» (کیکاووس، ۱۳۸۷، ص. ۱۴۸).

تحلیل تطبیقی این دو روایت نشان می‌دهد که سنایی در سرایش این حکایت به‌گونه‌ای آگاهانه از پیش‌متن تعلیمی *قابوس‌نامه* بهره گرفته و آن را در افق معنایی و هنری تازه‌ای بازآفرینی کرده است. از حیث **ساختار روایت**، هر دو متن بر محور «وصیت در لحظهٔ مرگ»، «نمایش نمادین تهی‌دستی انسان» و «پایان عبرت‌آموز» استوارند. در *قابوس‌نامه* روایت با گزارشی کوتاه از واپسین وصیت اسکندر و نمایش دست گشاده در تابوت شکل می‌گیرد؛ اما سنایی این طرح ساده را با افزودن گفت‌وگویی نمایشی میان اسکندر و اطرافیان بسط داده و روایت را از شکل گزارش تاریخی به صحنه‌ای تأملی و تمثیلی تبدیل کرده است.

از نظر **کارکرد رولیت**، حکلیت در *قابوس‌نامه* در چارچوب ادب پندنامه‌ای کارکردی تعلیمی و اخلاقی دارد و هدف آن تذکر بی‌اعتباری قدرت، مال و شـــکوه دنیوی در برابر حقیقت مرگ است. در مقابل، سنایی همین مضمون را در بافت کلی *حدیقه*، که اثری با گرایش‌های اخلاقی و عرفانی اســـت، در افقی گســـترده‌تر قرار می‌دهد و آن را به تمثیلی از زوال تعلقات دنیوی و ضرورت رهایی از دل‌بستگی‌های مادی تبدیل می‌کند.

در سطح **لحن روایت** نیز تفاوتی آشکار میان دو متن مشاهده می‌شود. لحن عنصرالمعالی در *قابوس‌نامه* لحن نثری تعلیمی و گزارشی است که پیام اخلاقی را به‌صورت مستقیم منتقل می‌کند؛ در حالی که لحن سنایی در *حدیقه* شاعرانه، تأملی و خطابی است و از طریق تصویر و گفت‌وگو، مخاطب را در تجربه‌ای عاطفی و فکری شریک می‌سازد.

از منظر **هستهٔ معنایی روایت**، هر دو اثر بر مفهوم مشترک «بی‌اعتباری قدرت و دارایی در برابر مرگ» تأکید دارند. تصویر نمادین «دست تهی» در هر دو متن محور انتقال این معناست. با این حال، در *قابوس‌نامه* این معنا بیشتر در قالب اندرز اخلاقی و یادآوری سرانجام انسان بیان می‌شـــود، در حالی که در *حدیقه* به مفهومی عمیق‌تر دربارهٔ بطلان دنیا و فناپذیری تعلقات انسانی تبدیل می‌گردد.

در **نوعیت شـــخصـــیت‌پردازی** نیز تفاوتی قابل توجه دیده می‌شـــود. در روایت *قابوس‌نامه* اسکندر شخصیتی تاریخی است که در قالب وصیت و سفارش‌های پایانی سخن می‌گوید و دیگر شخصیت‌ها نقشی فرعی دارند. اما در روایت سنایی، اسکندر به محور یک گفت‌وگوی تمثیلی تبدیل می‌شود و شخصیت‌های اطراف او با پاسخ‌های گوناگون خود، نماد نگرش‌های متفاوت نسبت به قدرت و مالکیت‌اند.

از حیث **پایان داستان**، هر دو روایت به نتیجه‌ای عبرت‌آموز می‌رسند؛ در *قابوس‌نامه* پایان با نمایش دست گشاده و تهی اسکندر در تابوت تحقق می‌یابد، در حالی که سنایی این پایان را در قالب تصویر شاعرانه «در دست نیستم جز باد» بیان می‌کند که نمادی فشرده و تأمل‌برانگیز از بی‌ثباتی و فناپذیری دنیاست.

در ســـطح **شـــیوهٔ بیان و بافت گفتمانی** نیز تفاوت بنیادین میان دو متن وجود دارد. بیان عنصـــرالمعالی در چارچوب نثر تعلیمی و گفتمان پندنامه‌ای قرار دارد که هدف آن انتقال تجربه‌های اخلاقی و حکمت عملی است؛ اما سنایی روایت را در بافت گفتمان اخلاقی-عرفانی

حدیقه جای می‌دهد و با بهره‌گیری از زبان شـــعر، آن را به تمثیلی چندلایه دربارهٔ زهد، فنا و بی‌اعتباری دنیا تبدیل می‌کند.

در نهایت، از حیث **نوعیت پیام**، هرچند هر دو روایت در تأکید بر بی‌ثباتی دنیا و ناپایداری قدرت همسو هستند، اما در *قابوس‌نامه* پیام بیشتر در سطح اخلاق عملی و اندرز اجتماعی باقی می‌ماند، در حالی که در *حدیقه* این پیام به سطحی وجودی و عرفانی ارتقا می‌یابد و مخاطب را به تأمل در معنای زندگی، مرگ و حقیقت مالکیت فرا می‌خواند.

مؤلفه مقایسه	قابوس‌نامه	حدیقهٔ سنایی	نوع رابطه
ساختار روایت	نثر موجز و خطی	روایت منظوم و گفت‌وگومحور	تفاوت
کارکرد روایت	کارکرد تعلیمی و اندرزی	علاوه بر وجه تعلیمی، کارکرد عرفانی و تأملی	تشابه با قدری دگرگونی
لحن روایت	اندرزآمیز، مستقیم و تعلیمی	شاعرانه، تمثیلی و تأمل‌برانگیز	تفاوت
هستهٔ معنایی روایت	تأکید بر بی‌اعتباری قدرت و فتوحات دنیوی در برابر حقیقت مرگ و دست تهی انسان	تأکید بر بطلان تعلقات دنیوی و بی‌حاصلی مظاهر قدرت و مالکیت	تشابه
نوعیت شخصیت‌پردازی	تاریخی-نمادین	نمادین و حکیمانه	تشابه با قدری دگرگونی
پایان داستان	نمایش نمادین «دست گشاده و تهی»	پایان با گشودن دست‌ها و آشکار شدن «باد در دست» همراه است	تشابه با قدری دگرگونی
شیوهٔ بیان	نثر ساده، گزارشی و تعلیمی	بیان منظوم، استعاری و تمثیلی	تفاوت
بافت گفتمانی	اخلاقی-تعلیمی و اندرزنامه‌ای	اخلاقی-عرفانی	تفاوت
نوعیت پیام	پیام اخلاقی و تعلیمی درباره ناپایداری مال و مُلک	پیام اخلاقی ـ عرفانی درباره فنا و بی‌اعتباری تعلقات دنیوی	تشابه با قدری تفاوت

نتیجه‌گیری

بررســـی تطبیقی روایت‌های تعلیمی در قابوس‌نامه و آثار ســـنایی و عطار نشـــان می‌دهد که قابوس‌نامه در شکل‌گیری روایت‌های اندرزآمیز در شاهکارهای منظوم عرفانی نقش قابل توجهی داشـته اسـت. سـاختار حکایت‌پردازانه، زبان سـاده و ایجاز روایی این اثر، زمینه‌ای فراهم کرده اسـت که روایت‌های اخلاقی و تربیتی آن در آثار شـاعران متأخر به صـورت الگوهای روایی قابل اقتباس ظاهر شوند.

تحلیل نمونه‌های مورد بررسی نشان می‌دهد که شباهت میان روایت‌های قابوس‌نامه و حکایت‌های حدیقهٔ سنایی، و اسرارنامه و مصیبت‌نامهٔ عطار تنها در سطح مضمون یا طرح داستانی محدود نیست. در بسیاری از موارد، عناصر بنیادین روایت همچون تقابل شخصیت‌ها، توالی عِلّی رخدادها و پایان‌بندی عبرت‌آموز نیز از ساختارهای مشابهی پیروی می‌کنند. این همسانی‌ها نشان می‌دهد که قابوس‌نامه در مقام متنی الگوساز، چارچوبی روایی برای بیان آموزه‌های اخلاقی فراهم کرده که در آثار عطار و سنایی به شکل‌های تازه بازتاب یافته است.

با این حال، اقتباس این روایت‌ها در آثار یادشده به صورت نقل ساده یا تکرار مستقیم انجام نگرفته است. سنایی و عطار با انتقال روایت‌های قابوس‌نامه از نثر تعلیمی به قالب شعر، آن‌ها را در سطح زبان، لحن و سازمان روایت دگرگون کرده‌اند. روایت‌های نسبتاً گزارشی و صریح قابوس‌نامه در این آثار به ساختارهایی فشرده‌تر، شاعرانه‌تر و تصویرمحور تبدیل شده‌اند. همچنین در بسیاری از موارد شخصیت‌های تاریخی یا روایی به صورت نمادهای اخلاقی و تمثیلی بازنمایی شده‌اند و پایان‌بندی‌های مستقیم نثر تعلیمی جای خود را به بیان‌های تأملی و چندلایه در شعر داده است.

تحلیل کارکرد معنایی روایت‌ها نشان می‌دهد که این دگرگونی تنها به سطح بیان ادبی محدود نیست، بلکه با تغییر در افق معنایی روایت همراه است. در قابوس‌نامه، حکایت‌ها عمدتاً در چارچوب گفتمان اخلاق اجتماعی و حکمت عملی قرار دارند و هدف آن‌ها انتقال تجربه‌های تربیتی و رفتاری است. در آثار عطار و سنایی، همین روایت‌ها در بافت گفتمان عرفانی قرار گرفته و به تمثیل‌هایی برای بیان مفاهیمی چون فناپذیری انسان، بی‌اعتباری مال و مُلک، مکافات کردار و ضرورت سلوک معنوی تبدیل شده‌اند. بدین ترتیب، روایت‌های تعلیمی از سطح اندرز اجتماعی فراتر رفته و در افقی تأملی و عرفانی بازتفسیر شده‌اند.

یافته‌های کلی نشان می‌دهد که قابوس‌نامه در تحول روایت‌های تعلیمی ادب فارسی جایگاهی بنیادین دارد. این اثر با فراهم آوردن الگوهای روایی موجز و اندرزآمیز، زمینه‌ای فراهم کرده است که شاعران بزرگ شعر عرفانی آن را در قالبی هنری و معنایی تازه بازآفرینی کنند. در نتیجه، پیوند میان قابوس‌نامه و آثار سنایی و عطار را می‌توان نمونه‌ای روشن از تداوم و تحول جریان روایت تعلیمی در ادب فارسی‌دری دانست که در آن روایت‌های پندنامه‌ای به تدریج در بستر شعر عرفانی به ساختارهایی نمادین و چندلایه تبدیل شده‌اند.

منابع و مآخذ

اسعدی، مریم‌السادات. (۱۳۸۹). «خانواده در قابوس‌نامه». *مجلهٔ بوستان ادب*. ۲(۴)، ۳۱-۴۹.

پورالخاص، شکرالله و قرداشخانی، خدیجه. (۱۳۹۳). مقایسهٔ آموزه‌های تربیتی گلستان سعدی و قابوس نامه. مجله پژوهش‌های تعلیم و تربیت اسلامی، ۶(۱)، ۱–۲۲. https://doi.org/10.22103/jir.2014.652

العاکوب، عیسی. (۱۳۷۴). *تأثیر پند پارسی بر ادب عربی*. ترجمهٔ عبدالله شریفی خجسته. تهران: علمی‌وفرهنگی.

الهامی، فاطمه. (۱۳۹۱). جایگاه قابوس نامه در قلمرو ادبیات تعلیمی. پژوهش نامه ادبیات تعلیمی (پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی)، ۴(۱۶)، ۱۳۱-۱۵۸. https://sid.ir/paper/165413/fa

حسینی، مریم. (۱۳۸۸). *شرح حدیقهٔ سنایی*. تهران: دانشگاه الزهرا.

ریاضی، حشمت‌الله. (۱۳۸۶). *داستان‌ها و پیام‌های عطار در منطق‌الطیر و الهی‌نامه*. به کوشش حبیب‌الله پاک‌گوهر. تهران: حقیقت.

زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۱). *تاریخ ایران بعد از اسلام*. تهران: سپهر.

سالمیان، غلامرضا، سبزیان‌پور، وحید و شاهینی، بهارمست. (۱۳۹۵). مقایسهٔ ساختار حکایت‌های حدیقهٔالحقیقه و شریعهٔالطّریقه با سرچشمه‌های آن حکایات. متن پژوهی ادبی، ۲۰(۶۹)، ۹۹–۱۲۷. https://doi.org/10.22054/ltr.2016.6843

سبزعلی‌پور، جهان‌دوست و عبدالهی، فرزانه. (۱۳۹۱). داستانک در حکایت‌های قابوسنامه و تطبیق آن با مینیمالیسم. *سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*، ۵(۱«پیاپی۱۵»)، ۱۶۱-۱۷۲. https://www.bahareadab.com/downloadPDF/523.pdf

ایمانپور، محمدتقی؛ صفرزایی، عبدالله و ناظمیان فرد، علی. (۱۳۹۷). تأثیر اندرزهای شاهان ساسانی بر آرای تربیتی عنصرالمعالی در قابوس‌نامه. نشریه پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ۱۲(۲۲)، ۸۹- ۱۰۸. https://doi:10.22111/jhr.2018.4250

سنایی‌غزنوی، مجدود بن آدم. (۱۳۵۹). *حدیقهٔالحقیقه و طریقهٔالشریعه*. به اهتمام محمدتقی مدرس‌رضوی، تهران: دانشگاه تهران.

شجیعی، پوران. (۱۳۷۳). *جهان‌بینی عطار*. تهران: ویرایش.

عطار نیشابوری، فریدالدین‌محمد. (بی‌تا). *اسرارنامه*. [بی‌جا]: [بی‌نا].

عطار نیشابوری، فریدالدین‌محمد. (۱۳۸۶). *مصیبت‌نامه*. به کوشش محمدرضا شفیعی‌کدکنی. چاپ سوم، تهران: سخن.

کیکاووس، عنصرالمعالی. (۱۳۸۷). *قابوس‌نامه*. تهران: علمی‌وفرهنگی.

مجله علمی- تحقیقی جوزجانان

دوره ۱۹؛ شماره ۱ (مسلسل ۴۸)؛ بهار و تابستان ۱۴۰۵؛ صفحات ۴۹- ۵۸

شاپا چاپی: ۳۰۸۰-۱۰۶۰- شاپا الکترونیکی: ۳۰۸۰-۱۰۷۹

د کیفیت لوړونې په برخه کې د معیاري ژبې ونډه

واحدالله نېکزاد[۱*]، عبدالوکیل لېوال[۲]

۱*. پوهنیار، پښتو څانګه، ښوونې او روزنې پوهنځی، جوزجان پوهنتون، شبرغان، افغانستان (د مسئول نویسنده).
https://orcid.org/0009-0008-2174-5948 - wahidullahnekzad570@gmail.com

۲. پوهندوی، پښتو څانګه، ښوونې او روزنې پوهنځی، جوزجان پوهنتون، شبرغان، افغانستان.
http://orcid.org/0009-0000-8339-2262 - wakillewal1989@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۳/۲۶ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۷/۱۶)

لنډیز

دا مقاله د ژبې ونډه او اغېز د کیفیت لوړونې په بهیر کې تر څېړنې لاندې نیسي، ژبه یوازې د افهام او تفهیم وسیله نه ده، بلکې د هر ډول علمي، اداري او مسلکي بهیر بنسټ جوړوي، د دې مقالې څخه څرګندیږي چې د کیفیت لوړونې په پروسه کې د پالیسیو، تګلارو، معیارونو، اجراتو او ارزونو لپاره ژبه اساسي وسیله ده، ځکه چې دا د وضاحت، مفاهمې او معلوماتو د دقیق انتقال وسیله ده. دا مقاله روښانه کوي چې معیاري ژبه د اعتبار، رونټیا او باور جوړونې مهم فکتور دی، که ژبه روښانه، ساده او د مخاطب له اړتیاو سره برابره نه وي، نو د کیفیت لوړونې پروسه له خنډونو سره مخ کېږي، همدا راز، لیکوال د ژبې تاریخي، ټولنیز او کلتوري ارزښتونه بیانوي او دا پایله تر ې اخیستل کېږي، چې ژبه د یو قوم د هویت او بقا ښنبه ده. همدا راز یاده مقاله د لوړو زده کړو، ښوونیزو موسسو، او اداري سازمانونو په برخه کې د کیفیت لوړونې د اهمیت او د ژبې مستقیمې اغېزې ته اشاره کوي او همدا راز په دې ټینګار کوي چې بې له معیاري ژبې څخه پرته د اسنادو، راپورونو او طرزالعملونو کیفیت نه ټیټېږي، بلکې د موخو تر لاسه کول هم ستونزمنېږي. په پای کې په یاده څېړنه کې دې پایلې ته رسېږو چې ژبه او کیفیت لوړونه یو له بله نه جلا کېدونکي مفاهیم دي او د پرمختللو، معتبرو او پایدارو سیستمونو لپاره لازمي ده چې ژبه د معیار، وضاحت او مفاهمې د قوې وسیله په توګه و پېژندل شي او بعیر له ژبې نه شو کولای چې یوه منظمه او پر مختللې اداره ولرو.

کلیدي کلمې: *ژبه، کیفیت، لوړونه، مفاهمه.*

---

*. **ارجاع:** نېکزاد، واحدالله و لېوال، عبدالوکیل. (۱۴۰۵). د کیفیت لوړونې په برخه کې د معیاري ژبې ونډه. *مجله علمی-تحقیقی جوزجانان*، **۱۹** (۱)، ۴۹-۵۸. https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.103

Scientific-Research Journal of Jawzjanan
Volume 19; Issue 1 (Serial No. 48); Spring & Summer 2026; Pages 49–58
P-ISSN: 3080-1060– E-ISSN: 3080-1079

The Role of Standard Language in Quality Enhancement

Wahidullah Nekzad[1*], Abdul wakil lewal[2]

1*. Teaching Assistant, Department of pashto language and Literature, faculty of education, jawzjan university, sheberghan, Afghanistan (Coorsponding Authore).
wahidullahnekzad570@gmail.com - https://orcid.org/0009-0008-2174-5948

2. Assistant Prof, Department of pashto language and Literature, faculty of education, jawzjan university, sheberghan, Afghanistan.
wakillewal1989@gmail.com - http://orcid.org/0009-0000-8339-2262

(Received: 16/06/2026 - Accepted: 08/10/2026)

Abstract

This article explores the vital role and impact of language in the process of quality assurance. Language is not merely a tool for communication; it forms the foundation of all academic, administrative, and professional processes. The article highlights that in the quality assurance process, language is an essential medium for policies, strategies, standards, procedures, and evaluations because it facilitates clarity, understanding, and accurate transmission of information. The article emphasizes that standardized language is a key factor in building credibility, transparency, and trust. If the language is not clear, simple, and aligned with the needs of its audience, the quality assurance process may face significant obstacles. Additionally, the authors discuss the historical, social, and cultural value of language, concluding that language is a symbol of a nation's identity and survival. Moreover, the article points to the importance of quality assurance in higher education, educational institutions, and administrative organizations, highlighting the direct impact of language. It stresses that without standardized language, not only does the quality of documents, reports, and procedures diminish, but achieving objectives also becomes difficult. In conclusion, the article conveys that language and quality assurance are inseparable concepts, and that for systems to be advanced, credible, and sustainable, language must be recognized as a powerful tool for setting standards, ensuring clarity, and enabling effective communication. Without language, it is impossible to maintain an organized and progressive administration.

***Keywords**: Communication, Language, Quality Assurance.*

[*]. **Citation:** Nekzad, W. & Lewal, A. (2026). The Role of Standard Language in Quality Enhancement. *Scientific-Research Journal of Jawzjanan, 19*(1), 49–58. https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.103

سریزه

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَىٰ آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

کیفیت لوړونه د یو سیستم له لارې د کیفیت د ښه والي، لوړوالي او دوام لپاره کارول کېږي، څرنګه چې ژبه د افهام او تفهیم وسیله ده، یا د ژبې په واسطه کولای شو چې خپل افکار نورو ته انتقال کړو نو په دې اند داسې یو اړخ به نه وي پاتې چې ژبه دې په هغې کې ونډه ونه لري، ژبه نه دا چې یوازې د اړیکو یوه وسیله ده، بلکې په علومو کې یو مهم عامل دی چې د معیارونو، تګلارو، لارښوونو او اجراتو د انتقال یا پلې کېدو او ارزونې لپاره بنسټیز رول لري، ژبه د مفاهمو، وضاحت او تېروتنو د مخنیوي وسیله ده، چې له دې پرته د کیفیت لوړونې بشپړ تصور کېدای نه شي. ژبه د انسانانو ترمنځ تر ټولو بنسټیزه او پیاوړې وسیله ده، خو د دې تر څنګ دا د علم، تمدن، کلتور، فکر احساس او هدف د څرګندولو لپاره ترې ګټه اخلي، د تاریخ، ټولنپوهنې، ژبپوهنې او معاصرو اکاډمیکو بحثونو په رڼا کې څرګندېږي چې ژبه نه یوازې د فردي اړیکو، بلکې د ټولنیزو، اداري او مسلکي جوړښتونو د دوام او پر مختګ مهم بنسټ دی، په همدې تړاو د کیفیت لوړونه یو له هغو بهیرونو څخه ده چې د هر ډول علمي او اداري نظام د اعتبار، پرمختګ او باور لپاره بنسټیز ارزښت لري، د دې بهیر موثریت او شفافیت په څرګند ډول له ژبې سره تړلي دی، ځکه ژبه د پالیسیو، معیارونو، اجراتو او ارزونو د تنظیم، تطبیق او تفهیم اساسي وسیله ده، له همدې امله، د ژبې معیاري او کلتوري حساس استعمال د کیفیت لوړونې په پروسه کې حیاتي رول لوبوي. په دې مقاله کې مې د امکان تر حده هڅه کړې چې د ژبې رول د کیفیت لوړونې په پروسه کې له بېلابېلو اړخونو څخه وڅېړم او دا په ډاګه کړم چې پرته له واضح او هدفمندې ژبې نه، نه یوازې د افهام او تفهیم بهیر ګډوډېږي، بلکې د ادارو اعتبار د کارونو موثریت او د پرمختګ امکانات هم له جدي ننګونو سره مخ کېږي.

مواد او کړنلاره

دا څېړنه چې سرلیک یې (د کیفیت لوړونې په برخه کې د معیاري ژبې ونډه) ده، مور ته روښانه کوي چې یوه ژبه د کیفیت په برخه کې څومره مهم رول لري او که چېرته د کیفیت لوړونې په برخه کې ژبه موجوده نه وي نه له کومو ستونزو سره مخ کېدی شو؟ د دې موضوع د ټاکنې موخه کیفیت لوړونې ته د ژبې په برخه کې وده ورکول دي، ځکه چې په ټوله کې ژبه د انسانانو په افکارو ژوره اغېزه ښندي، د یادونې ده، چې د دې مقالې د سرلیک له ټاکلو وروسته مې د موضوع اړوند سرچینو په راټولو پیل وکړ، کله چې مې سرچینې راټولې کړې نو د موضوع اړوند

مې هغه سرچینې ولیدلې چې د کیفیت لوړونې او ژبې په اړه یې بحثونه درلودل، بیا مې تحلیل او تشـــیح کړې او د مقالې په بڼه مې برابرې کړې، هېره دې نه وي چې د دې مقالې د لیکنې ډول کتابتوني دی او د مروري مېتود څخه مې ګټه اخېستې ده.

د څېړنې ارزښت

د دې څېړنې ارزښت په دې کې دی چې؛ خلک د کیفیت لوړونې په برخه کې د معیاري ژبې په ارزښت پوه شي، په ځانګړې توګه دا څېړنه لاندې برخو کې مهمه ده:

- ژبه د مفاهمې ارزونې او تدریس وسیله ده نو که ژبه واضح معیاري او تخصصي نه وي د کیفیت لوړونې برخه به له خنډونو سره مخ وي.

دغه موضوع کولی شي د ژبپوهانو، ښوونکو او کیفیت لوړونې متخصصینو لپاره څېړنې زمینه برابره کړي چې، د ژبې ارزښت په نورو برخو کې وڅېړي.

د څېړنې پوښتنې

۱. معیاري ژبه د کیفیت لوړونې په بهیر کې څه ډول ونډه لري؟

۲. د ژبنۍ رونټیا نشتوالی د کیفیت لوړونې په بهیر کې څه ډول ننګونې راولاړوي؟

د څېړنې ستونزې

په ډېرو تعلیمي ادارو کې د کیفیت لوړونې لپاره معیارونه، اسناد، ارزونې او راپورونه اکثراً په داسې ژبه چمتو کېږي چې د ډېرو ښـکېلو اړخونو لپاره مفهوم نه افاده کوي، کله نا کله تدریسي ـ ژبه له اداري ژبې سره توپیر لري، یا هم د کیفیت تضـمین اړوند اسناد په پردیو ژبو لیکل کېږي، چې دا ســتونزې رامنځته کوي، یا په داســې یو لهجه باندې یې معلومات لیکل شـوي وي چې معیاري نه وي تر څو د یوې اداري کار کوونکي وربانديې په اسانۍ سره وپوهېږي.

د څېړنې موخې

- د دې څېړنې اصـــلي موخه د کیفیت لوړونې په بهیر کې د معیاري ژبې ونډه څېړل او دا معلومول چې یوه ژبه د کیفیت لوړونې په برخه کې څومره اغېز لري؟ د دې ترڅنګ هغه خوا وي په ګوته کول او کیفیت لوړونې اغېز په ګوته کول؛
- د کیفیت لوړونې په برخه کې د معیاري ژبې ونډه څرګندول؛

د کیفیت لوړونې په برخه کې د ژبې ونډه

په نړۍ کې داسي څه به نه وي چې د ژبې څخه به اغیزمن شـــوي نه وي، څکه همدا ژبه ده چې مور یې د یو بل د پوهولو او راپوهولو لپاره اســـتعمالو، که چېرته ژبه نه وای موجود نو بشرـــ به د

ډېرو ستونزو سره مخ وه، دا ژبه ده چې په اوسني وخت کې يې انسانان د پرمختګ تر لوړو پوړيو رسولي دي.

د تاريخي ژبپوهنې ليکوال د ياد مطلب په هکله کاږي: ژبه د نښو د مجموعې په توګه يوازې انسان، پخپله ټولنه کې زده کوي او د هغې په مرسته خپل فکرونه، غوښتنې، خيالات او احساسات خپلو همځپلو وګړو ته څرګندوي او په دې توګه د پوهولو او راپوهولو وسيله ګرځي (غوربندی، ۱۳۹۷، ص. ۱۶).

که پورته پېژندنې ته وګورو چې د ژبې په هکله ليکل شوې ده نو په روښانه توګه ورځخه څرګنديږي چې مور خپل فکرونه، غوښتنې، خيالات او احساسات د همدې ژبې په واسطه تر نورو رسوو او هغه څه چې زمور په ذهنونو کې دي نورو ته انتقالو د ژبې په وسيله انسان يو بل درک کوي، له نور خلکو سره په اړيکو جوړولو کې همدا ژبه مرسته کوي او د يوې ټولنې ټوله پانګه که هغه مادي ده او که معنوي په همدې ژبه کې خوندي ده، کوم ملتونه چې ژبه ونه لري په اسانۍ سره له منځه ځي، د يادو خبرو په تائيد باندې غوره بولم د ژبپوهنې د کتاب څخه يا مطلب د لته رانقل کړم.

کله چې د يوه قوم ژبه له منځه ولاړه شي، نو ورسره هغه قوم هم خامخا له منځه ځي، په نړۍ کې ډېر داسي قومونه تېر شوي دي، چې کله يې ژبه مړه شوې ده، نو ورسره سم هماغه قومونه هم له منځه تللي او په نورو قومونو کې ورګډ شوي دي (غوربندی، ۱۳۹۷، ص. ۱۹).

يوه خبر بله دلته اړينه بولم چې ژبه خپله يو بشري خاصه ده، چې انسانانو ته يې په حيواناتو باندې لوړوالی ورکړی دی او د حيواناتو له ژبې سره ژور توپير لري، که چېرته انسان ژبه نه درلودی نو په ژوند کې به يې دومره پرمختګ نه وه کړی.

لکه ياد ليکوال چې وايې: انسان د خدای ج تر ټولو غوره مخلوق د فکر عقل او خبرو د قوت له امله پر ټولو کائيناتو لوړاوی لري، هغه څه چې د افکارو د څرګندلو ډېره ښه وسيله کېدای شي او انسان ته پر نورو حيواناتو جلا امتياز وربخښي هغه د وينا او خبرو کولو جوهر دی (رښتين، ۱۳۷۲، ص. ۴).

ژبه په ټولنه کې د هر ډول مفاهمې وسيله ګڼل کېږي، که دغه اړيکې په اشاروي توګه وي، که د نښو او نورو لارو په صورت کې، خو ژبه په خاص مفهوم سره د يو لړ اختياري وييزو او اوريزو سېمبولونو علايمو يوه مجموعه ده چې هر يو سېمبول يې زمور د يو ذهني انځور نمايندګي کوي،

دا انځورنه د انساني چاپېريال او مهال ځيزونو او د پوهولو يوه اله او وسيله ګرځي (خوښکی، ۱۳۹۲، ص. ۲).

د پورته يادو تعريفونو څخه مې موخه دلته د ژبې هغه دندې او ځانګړنې وې چې مورږ يې په ورځني ژوند کې د ژبې په وسيله ورځخه استفاده کوو او د ژبې په وسيلې سره کولای شو چې خپلې ستونزې او کارونه په اسانۍ سره سرته ورسوو، خو څرنګه چې زما موضوع د کيفيت لوړونې په برخه کې د ژبې ونډه ده نو غواړم چې په کيفيت لوړونې هم يو څه تم شم او له هغې وروسته د کيفيت لوړونې په برخه کې د ژبې ونډه په پوره وضاحت سره وڅېړم.

کيفيت لوړونه (Quality Assurance - QA) يو منظم او سيستماتيک بهير دی چې د دې لپاره کارول کېږي تر څو دا وڅېړي چې آيا يو محصول يا خدمت له ټاکل شوو معيارونو سره سمون لري که نه، يا کيفيت لوړونه دا هدف لري چې د باور وړ خدماتو ته پراختيا ورکړي کوم چې د ياد هدف لپاره مشخص شوي او يا وضع شوي دي.

د کيفيت لوړونې پروسه د دې لپاره رامنځته شوې چې د مشتريانو باور زيات کړي، د يوې اداري اعتبار لوړ کړي او همداراز د کار د بهيرونو او مؤثريت په ښه والي کې مرسته وکړي. سربېره پر دې، دا بهير يادې ادري ته دا زمينه برابروي چې په خپل بازار کې سيالي وکړای شي (Quality assurance, 2023, p. 2).

که د کيفيت لوړونه په برخه کې پورته متن ته نظر واچوو نو دا ترې څرګندېږي چې کيفيت لوړونه د يوې اداري اعتبار لوړوي او همدارنګه د بهيرونو په ښه والي کې مرسته کوي، د دې تر څنګ دې ته زمينه برابروي چې د خلکو باور او معيارونه په سم ډول وضع شي. د تګلارو تسلسل او د عملونو بهيرونه باور وړتيا د دې سيستم د ماموريت د ترسره کولو لپاره مهم دي، نن سبا د نړيوالو معيارونو پر لور خوځښت په اکاډميکو سيستمونو کې د کيفيت د منلو لپاره زياتېدونکي غوښتنې رامنځته کړي دي، خو دا غوښتنې د ارزونې هغو مېتودونو ته اړتيا لري چې د اداري سيستم سره هم مهاله کار وکړي او څارنه يې وکړي، تر څو د کيفيت د پلي کېدو ډاډ ترلاسه شي. دا بهير او پروسه په منطقي توګه د کيفيت چې د بهيرونو سره يو ځای شي نو دا د کيفيت لوړونه مورږ ته څرګندوي، کيفيت لوړونې مورږ ته يو چوکاټ اندازه کوي، د پلي کېدو وړ لارښوونې کوي، د ښو تجربو نښې او تل د هغه وسايلو په لټه کې وي چې دا بهير اسانه کوي او د سيستم ماموريت ته د رسېدو لپاره مرسته کوي. (Durmuş Şenyapar, H. N., & Bayındır, 2024, p. 93)

که څه هم کیفیت لوړونه زما په اند باندې یوه پروسه ده او د دې لپاره ورځخه استفاده کېږي چې څنګه کولای شو خپل اکاډمیک سیستمونه په نړیوالو معیارونو باندې سمبال کړو خو د دې ټولو لپاره اول ژبه مهمه ده چې په نړۍ وال معیارونو باندې برابره وي، که چېرته ژبه معیاري نه شي او شته ستونزې پکې حل نه شي نو نه شو کولای چې نور خلک په اسانۍ سره په خپلو تجربو خبر کړو او یا هغه لارې چارې چې د کیفیت لوړونې په برخه کې ورځخه استفاده کوو نورو خلکو ته انتقال کړو.

د یاد مطلب په تړاو اســتاد همکار کاږي: هر څوک چې قلم را اخلي او څه لیکي د هماغې ژبې په معیاري ګړدود باید پوه وي، د ژبې له ګرامر سره پوره بلدتیا او اشنایي ولري، د لیکوالۍ له ارونو سره هم پوره اشــنایي ولري، لیکوال ته په کار ده چې هغه کلمې و کاروي، چې اســانې، سلیسې او تر یوې مانا زیاتې و نه لري، د لنډو جملو څخه باید کار واخلي، بې ځایه زیاتونې دې په جملو او پراګرافونو کې نه کوي.(همکار، ۱۳۹۵، ص. ۲۱۷).

که چېرته موږ غواړو چې د یوې اداري کیفیت پروســه په ســم ډول و ارزوو او د هغې هدف مقابل لوري په ســاده مفهوم او اســانۍ سره وړاندې کړو نو موږ په هغه ژبه کې دغه پورته ځانګړنو ته ضرورت لرو ترڅو چې په یادو برخو کې پوره مهارت ونه لرو نشو کولای چې خپله هدف او د اداري کیفیت لوړ کړو.

همدارنګه په بل ځای کې بیا وایې: ژبه د یوې ټولنې د وګړو تر منځه د اوازونو او اشــارو ټولیز اکتســابي او قراردادي ســیســتم دی، چې د یو او بل د پوهولو راپوهولو لپاره په کار وړل کېږي (همکار، ۱۳۹۴، ص. ۱۱).

د ژبې کیفیت لوړونه یوه پروســه ده چې پکې د ژباړل شــوي یا لیکل شــوي منځپانګې ژبنی دقت او کیفیت لوړونه ارزول کېږي، تر څو دا یقیني شي چې په یاده منځپانګه کې د هدف لرونکي مخاطب لپاره مناســبه ده او که نه، چې په پورته بهیر کې لاندې برخې شــاملې دي، ګرامر او نحوه، اصــطلاحات، کلتور مناســبت، فعالیتونه او د کار وړتیا پکې شــامل دي (Smartling, 2023, p. 2)

د کیفیت لوړونې په برخه کې رونټیا باید شتون ولري، چې خلک وکولای شي ستاسو خبرې په اســانۍ سره درک کړي، مبهمې یا مغلقې جملې باید و نه کاروي ځکه مغلقې خبرې د اړیکو خنډ ګرځي، د دې ترڅنګ مو باید ژبه ادبي وي یعني توهین یا خرابه کلمات د لیکنې ارزښت له منځه وړي، ورسره په خوا کې د مخاطب درک کول دي چې د هغې احساساتو ته په لیکنه او وینا

کې باید پاملرنه وشي او تر څنګ یې کلتوري او فرهنګي ارزښتونه هم له پامه ونه غورځول شي یا ناسم تعبیر نه شي.

د ژبې په دندو کې هم یادې خبرې ته پوره اشـــاره شـــوې ده او دغه برخې د کیفیت لوړونې سره پوره اړخ لګوي پرته له دې څخه نه شو کولای چې مورِ دي کیفیت لوړونه په یو معیاري بڼه باندې مخته یوسو.

د ژبې اساسي دندې: لومړۍ دنده داده چې د خلکو تر منځ د پوهاوي او راپوهاوي د وسیلې په توګه کار کوي، د ژبې دویمه دنده داده چې ژبه د فکر د ودې د وســیلې په توګه کار کوي، یا فکر د یوې ډلې شیانو د عمومي خاصیتونو انعکاس او د شیانو په منځ کې د عمومي اړیکو موندنه ده، درېیمه دنده د ژبې ځان پېژندنه ده ژبه د قوم د پېژندنې د هویت نښـــه ده (اخلاص، ۱۳۹۶، ص. ۹).

که څه هم یاده اصـطلاح په لومړي سر کې د کارو بار په نړۍ کې رامنځته شـوه خو وروسـته تعلیمي ادارو لکه پوهنتونونه او ښـوونځي هم و کولای شـوه چې له دې تجربو ګټه پورته کړي، ځکه د زده کوونکي او والدین هم د خدماتو اخیستونکي مشـتریان دي، که چیرې په ښوونځو یا پوهنتونونو کې د کیفیت معیارونه رعایت کړي نو د دوی اداره به د اعتماد وړ او موثر بنســتونو څخه برخمن وي.

د کیفیت لوړونې مفکوره نوي نه ده خو هغه اصــطلاحات او میتودولوژۍ چې اوس مهال د دې تعریف پراختیا او پلي کولو لپاره کارول کېږي نسـبتا وروسـتۍ دي، په یوه اداره کې د کیفیت په اړه بیلابیل تفسیرونه شته، بېلابېل تعریفونه ورته وړاندې شوي دي خو تر اوسه پورې په دې اړه یو توافق ته نه دې رسیدلي.

کیفیت لوړونه د ژبې سره یو نه شلیدونکي اړیکه په ټولو برخوکې لري، د معلوماتو راټولول د هغه برخه ده چې معلومات باید روښـانه وي داسي و نه لیکل شي چې د معلوماتو کیفیت ته خطر ورسـوي، یاد معلومات په داسي روان او سـاده شـکل سره ترتیب شي چې په راتلونکي کې د نورو لپاره د کارونې او پوهېدلو وړ وي، د دې تر څنګ د ژبې په و ســیله کولای شــو چې د تفاهم لیکونو، د سیسـتمونو بدلونونه، د یوې ادارې اړتیاوې او هغه غونډې چې په یوه ادارې کې ترسره کېږي د هغې راپورونه پکې خوندي او وساتو.

همدارنګه ژبه باید داسي معیار شي چې کار کوونکي، مدیران او مشــتریان په اســانۍ سره وکولای شي چې خپل هدف لاس ته راوړي، بې معیار ژبه کولای شي چې د غلطو تصــمیمونو

تېروتنو وسیله یو محصول او یا هدف د ناکامۍ سره مخ کړي، د دې تر څنګ د کیفیت لوړونې لپاره اړتیا ده چې پروسیجرونه، معیارونه او راپورونه په ښه ژبه ولیکل شي، که چیرته اسناد خراب وي یا په یو بې کیفیته ژبه باندې لیکل شوي وي، نو نه شو کولای چې له هغې څخه سمه استفاده وکړو، د ښوونې او روزنې په برخه کې ژبه بیا زیات ارزښت لري ښه ژبنې مهارتونه کولای شي چې خپل هدف مقابل لوري ته په اسانۍ سره ولېږدوي.

پایله

د پورته څېړنې او تحلیل څخه دې نتیجې ته رسېږو چې ژبه نه یوازې د افهام او تفهیم وسیله ده، بلکې د کیفیت لوړونې په هره مرحله کې یو بنسټیز، فعال او نه جلاکېدنکی عنصر دی، ژبه د مفاهمې، وضاحت، ستونزو مخنیوي او د معیارونو د پلي کولو لپاره اساسي وسیله ده، له تاریخي، ټولنیز او علمي نظره ژبه د انسان د پرمختګ، د ټولنو د دوام او د هویت ساتنې بنسټ ګڼل شوې ده، چې دا ونډه یې د کیفیت د لوړونې په سیستمونو کې هم له پامه نشو غورځولی.

په تعلیمي، تولیدي او خدماتي اداري نظامونو کې د کیفیت لوړونې د تګلارو، معیارونو، ارزونو او اجراتو سره ژبه مستقیم تړاو لري، چې دا ټول له ژبې پرته نه شي تر سره کېدای، د ژبې رونتیا، معیارونه، ساده توب، فرهنګي حساسیت او د مخاطب درکول هغه فکتورونه دي چې د کیفیت لوړونې د بریا لپاره اړین ګڼل کېږي که ژبه مغلقه، بې نظمه یا بې معیاره وي، نه یوازې دا چې د افهام او تفهیم بهیر ګډوډي، بلکې د کیفیت د سیستمونو ارزونه، پلي کول او پر مخ بیول هم له خنډونو سره مخ کوي.

د علمي اسنادو، راپورونو، طرزالعملونو او تفاهم لیکونو ژبنی کیفیت مستقیما د ادارو پر اعتبار، د مشتریانو پر باور او د داخلي کار کوونکو په درک اغېز لري، همدا راز د ژبې پیاوړتیا او معیاري استعمال د دې سبب کېږي چې یوه اداره خپل ماموریت، هدفونه او بهیرونه په موثر ډول نورو ته انتقال کړي او د نړیوالو معیارونو سره ځان عیار کړي، په پای کې ویلای شو چې د کیفیت لوړوالی په هره اندازه کې، که هغه د لوړو زده کړو، تولیدي صنعت، یا خدماتو په برخه کې وي، ژبه د هغې د بنسټیو عناصر څخه ده او دهغې معیاري، هدفمند او مناسب استعمال د بریا، اعتماد او پر مختګ مهمه کیلې ده.

وړاندیزونه

۱. په یاده برخه کې په پښتو ژبه کې زما په اند دا لومړۍ هڅه ده چې ما وربانديې یاده مقاله ولیکله، شاید په ځینو برخو کې به ستونزې موجود وي خو په راتلونکي کې د ژبپوهانو

څخه غوښـــتنه لرم چې د ژبې او کیفیت لوړونې یادې برخې لپاره په هر اړخیز ډول کار وکړي.

۲. د کیفیت لوړونې لپاره دې یو معیاري ژبنی لهجه غوره شي تر څو مســتندات یو شـان او د ټولو لپاره قابل د فهم وي، د دې ترڅنګ دې په اداري برخو کې د ژبنیو مهارتو په اړه دې روزنه او معلومات ورکړل شي.

۳. په اتومات او تخنیکي وســـایلو کې دې له داسي ســـاده او روانې ژبې او لهجې ته پاملرنه وشي، تر څو د هر چا لپاره د درک وړ وي او وربانديې کار وکولای شي.

ماخذونه

اخلاص، نظیفه.(۱۳۹۶). *پښتو ژبې تاریخ*. کابل: انتشارات نویسا.

خوښـــکی، محمد صـــابر.(۱۳۹۲). *پښـــتو غږپوهنه او ویپوهنه*. جلال اباد: ختیځ خپرندویه ټولنه.

رښتین، صدیق الله.(۱۳۷۲). *پښتو ګرامر*، پیښور: یونیورستي بوک ایجنسي.

غوربندی، میراجان.(۱۳۹۷). *تاریخي او مقایسوي ژبپوهنه*. کابل: نویسا خپرندویه ټولنه.

همکار، محمد ابراهیم. (۱۳۹۴). *وزنپوهنه*، جلال اباد: ختیځ کتابپلورنځی.

همکار، محمد ابراهیم.(۱۳۹۵). *ادبي کره کتنه*، جلال آباد: مومند خپرندویه ټولنه.

Adapted from Durmuş Şenyapar, H. N., & Bayındır, R. (2024). *Quality assurance in higher education in the 21st century: Strategies and practices for new generation universities*. *Higher Education Governance & Policy, 5*(2), 115-133.

Quality assurance. (2023). *Investopedia*. https://www.investopedia.com/terms/q/quality-assurance.asp

Smartling. (2023). *what is linguistic quality assurance (LQA)?* Smartling.

مجله علمی- تحقیقی جوزجانان
دوره ۱۹؛ شماره ۱ (مسلسل ۴۸)؛ بهار و تابستان ۱۴۰۵؛ صفحات ۵۹-۷۵
شاپا چاپی: ۳۰۸۰-۱۰۶۰- شاپا الکترونیکی: ۳۰۸۰-۱۰۷۹

نقش و کارکردهای چندوجهی روابط همسایگی در زندگی روزمره؛ مطالعه‌ای کیفی مبتنی بر تحلیل محتوا در افغانستان

عبدالمصور ظهور*
پوهنیار، جامعه‌شناسی، ادبیات و علوم بشری، پوهنتون بغلان، پلخمری، افغانستان.
https//:orcid.org/0009-0009-7861-8226 - mosawerzuhor@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۵/۳ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۶/۲۹)

چکیده

تحقیق حاضر زیر عنوان " نقش و کارکردهای چندوجهی روابط همسایگی در زندگی روزمره؛ مطالعه‌ای کیفی مبتنی بر تحلیل محتوا در افغانستان" تلاش نموده است جایگاه همسایه‌ها را در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی مردم مورد بررسی قرار دهد و اهمیت روابط همسایگی را در جامعه روشن سازد. هدف اصلی این تحقیق، بررسی نقش همسایه‌ها در زندگی اجتماعی مردم و تبیین تأثیر روابط همسایگی بر ابعاد مختلف حیات اجتماعی افراد می‌باشد. این تحقیق با استفاده از روش کیفی و رویکرد توصیفی- تحلیلی انجام شده است. اطلاعات مورد نیاز از طریق مطالعه منابع (کتاب‌ها، مقالات علمی و تحقیقات مرتبط) گردآوری گردیده و سپس داده‌ها با استفاده از روش تحلیل محتوا مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که همسایه‌ها نقش مهمی در ایجاد روابط اجتماعی، تقویت انسجام اجتماعی، افزایش اعتماد و سرمایه اجتماعی، ارتقای احساس امنیت، کاهش تنهایی و انزوای اجتماعی، حل مشکلات خانوادگی، انتقال ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، تربیت کودکان و نوجوانان و گسترش مشارکت‌های اجتماعی دارند. نتایج یافته‌های تحقیق بیان‌گر آن است که هرچه روابط همسایگی قوی‌تر و صمیمانه‌تر باشد، میزان همکاری، همبستگی و رضایت اجتماعی در جامعه نیز افزایش می‌یابد.

کلمات کلیدی: *انسجام اجتماعی، اعتماد اجتماعی، روابط همسایگی، زندگی اجتماعی، سرمایه اجتماعی.*

---

*. ظهور، عبدالمصور. (۱۴۰۵). نقش و کارکردهای چندوجهی روابط همسایگی در زندگی روزمره؛ مطالعه‌ای کیفی مبتنی بر تحلیل محتوا در افغانستان. *مجله علمی-تحقیقی جوزجانان* ۱۹(۱)، ۵۹-۷۵.
https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.104

Scientific-Research Journal of Jawzjanan
Volume 19; Issue 1 (Serial No. 48); Spring & Summer 2026; Pages 59–75
P-ISSN: 3080-1060– E-ISSN: 3080-1079

The Role and Multifaceted Functions of Neighborly Relations in Everyday Life: A Qualitative Study Based on Content Analysis in Afghanistan

Abdul Mosawer Zuhor*

Teaching Assistant, Department of sociology, Faculty of Literature and Humanities, Baghlan University, Pulikhomri, Afghanistan.
mosawerzuhor@gmail.com - https//:orcid.org/0009-0009-7861-8226

(Received: 25/07/2026 - Accepted: 20/09/2026)

Abstract

The present study, entitled " The Role and Multifaceted Functions of Neighborly Relations in Everyday Life: A Qualitative Study Based on Content Analysis in Afghanistan," seeks to examine the position of neighbors in various dimensions of social life and to elucidate the significance of neighborly relations in society. The main objective of this research is to investigate the role of neighbors in people's social life and to explain the impact of neighborly relations on different aspects of individuals' social existence. This research employs a qualitative method with a descriptive-analytical approach. The required data were collected through the study of relevant sources, including books, scientific articles, and related research, and were subsequently analyzed using content analysis method.bThe findings indicated that neighbors play a significant role in fostering social relationships, strengthening social cohesion, enhancing trust and social capital, promoting a sense of security, reducing loneliness and social isolation, resolving family problems, transmitting social values and norms, nurturing children and adolescents, and expanding social participation. The results suggest that the stronger and more intimate the neighborly relations, the higher the levels of cooperation, solidarity, and social satisfaction within the community.

Keywords: *Social Cohesion, Neighborly Relations, Social Life, Social Capital, Neighbors.*

*. **Citation:** Zuhor, A. (2026). The Role and Multifaceted Functions of Neighborly Relations in Everyday Life: A Qualitative Study Based on Content Analysis in Afghanistan. *Scientific-Research Journal of Jawzjanan,* 19(1), 59–75. https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.104

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَىٰ آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

زندگی اجتماعی، جوهرهٔ وجودی انسان و وجه ممیز او از سایر موجودات است. انسان از بدو تولد تا واپسین دم حیات، در شبکه‌ای از روابط و تعاملات با دیگران تنیده شده است و این پیوندها، زیربنای شکل‌گیری هویت فردی و جمعی او را تشکیل می‌دهند. در این میان، همسایگان به عنوان نزدیک‌ترین گروه اجتماعی در زیست‌جهانِ روزمره، نقشی بی‌بدیل در کیفیت مناسبات انسانی، احساس امنیت، همبستگی اجتماعی و آرامش روانی افراد ایفا می‌کنند. از همین رو، واکاوی جایگاه و کارکردهای همسایگی در زندگی اجتماعی، نه تنها موضوعی ارزشمند و در خور تأمل؛ بلکه ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای فهم پویایی‌های جوامع انسانی است (یوسفی، نوغانی و حجازی، ۱۳۸۸، ص.۱۱۰).

اصل موضوع این تحقیق، بررسی «نقش و کارکردهای چندوجهی روابط همسایگی در زندگی روزمره؛ مطالعه‌ای کیفی مبتنی بر تحلیل محتوا در افغانستان» است؛ نقشی که در تعاملات روزمره، همکاری‌های متقابل، حمایت‌های عاطفی و حتی حل بحران‌های فردی و جمعی تجلی می‌یابد. همسایگان، فراتر از یک همجواری مکانی، به مثابهٔ شبکه‌ای از روابط انسانی عمل می‌کنند که می‌تولند بستر اعتماد، همدلی و نظم اجتماعی را فراهم آورد و از گسست پیوندهای جمعی جلوگیری نماید. در نظام ارزشی اسلام، همسایه از چنان جایگاه والایی برخوردار است که می‌توان آن را یکی از ارکان اصلی نظم اجتماعی و اخلاق شهروندی به شمار آورد. قرآن کریم در آیهٔ ۳۶ سورهٔ نساء، نیکی به همسایه را در کنار عبادت خداوند، نیکی به والدین، خویشاوندان، یتیمان و مسکینان قرار داده و می‌فرماید ﴿ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ۖ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ﴾ خدا را بپرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و نیازمندان و همسایهٔ نزدیک و همسایهٔ دور و همنشین نیکی کنید .(...این هم‌نشینیِ همسایه با مقدس‌ترین نهادهای اجتماعی، نشان‌دهندهٔ نگاه کلان اسلام به روابط همسایگی است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سخنان خود، چنان بر رعایت حقوق همسایه تأکید ورزیده‌اند که فرموده‌اند:«مَا زَالَ جِبْرِيلُ يُوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُ»؛ جبرئیل چنان دربارهٔ همسایه به من سفارش می‌کرد که گمان بردم همسایه را وارث همسایه خواهد کرد. این

روایت که در منابع معتبر فریقین نقل شده، بیانگر میزان حساسیت شارع مقدس نسبت به حفظ حقوق همسایگان است.

حقوق همسایه در اسلام نه تنها شامل همسایگان مسلمان؛ بلکه غیرمسلمانان را نیز در بر می‌گیرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همسایگان را به سه دسته تقسیم کرده‌اند: «نخست، همسایهٔ که سه حق دارد: حق همسایگی، حق اسلام و حق خویشاوندی. دوم، همسایه‌ای که دو حق دارد: حق اسلام و حق همسایگی. سوم، همسایهٔ که تنها یک حق دارد و آن همسایهٔ غیرمسلمان است که فقط حق همسایگی برای او ثابت است «. این طبقه‌بندی نشان می‌دهد که حتی همسایهٔ غیرمسلمان نیز از حقوق همسایگی برخوردار است و این نگاه فراگیر و انسان‌دوستانه، از ویژگی‌های برجستهٔ اخلاق اسلامی است.

از منظر اجتماعی، این آموزه‌ها نشان می‌دهند که اسلام برای همسایه نه تنها نقشی حمایتی (همکاری و همیاری) قایل است؛ بلکه او را به عنوان شاهد اعمال و رفتار فرد نیز در نظر گرفته است؛ چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیکوکاری و بدکاری فرد را با گواهی همسایگانش معیار سنجش قرار داده‌اند. بنابراین، جایگاه همسایه در اسلام، از یک رابطهٔ همجواریِ صرف فراتر رفته و به یکی از معیارهای اساسی ایمان، اخلاق و نظم اجتماعی تبدیل شده است.

مسأله اساسی این است که با وجود اهمیت انکارناپذیر روابط همسایگی، در بسیاری از جوامع امروزی، به ویژه در کلان‌شهرها و مناطق شهری، این روابط رو به افول نهاده و جای خود را به بی‌تفاوتی، فردگرایی و فاصلهٔ اجتماعی سپرده است. بنابراین، پرسش بنیادین این تحقیق آن است که چرا با وجود کارکردهای چندوجهی همسایگی، این روابط در برخی بافت‌ها سست شده است و چگونه می‌توان با شناخت علمی این مسأله، به بازآفرینی فرهنگ همسایه‌داری یاری رساند. هدف اصلی این تحقیق، شناخت ژرف و همه‌جانبهٔ نقش همسایگان در ابعاد گوناگون زندگی اجتماعی است. اهداف ویژهٔ آن عبارت‌اند از: بررسی تأثیر روابط همسایگی بر انسجام اجتماعی، اعتماد، امنیت روانی، کاهش تنهایی، حل بحران‌های خانوادگی، مشارکت جمعی، انتقال ارزش‌ها و رشد اجتماعی کودکان؛ و نیز شناسایی چالش‌های فراروی این روابط و ارائه راهکارهایی برای تقویت آن‌ها، اهمیت و ضرورت این تحقیق از آن‌جا ناشی می‌شود که در عصر کنونی، با وجود پیشرفت‌های شگرف مادی و فناورانه، روابط انسانی در بسیاری از جوامع دچار سردی و گسست شده است. در چنین فضایی، بازخوانی کارکردهای همسایگی و ترویج فرهنگ همسایه‌داری می‌تواند به عنوان راهبردی کارآمد برای احیای سرمایهٔ اجتماعی،

کاهش آسیب‌های روانی و تقویت همبستگی جمعی عمل کند. این موضوع در جوامع سنتی و فرهنگی‌مانند افغانستان که همچنان پیوندهای محله‌ای و خویشاوندی از اهمیت والایی برخوردار است، از حساسیت و ضرورت دوچندانی برخوردار است؛ زیرا غفلت از این میراث ارزشمند، می‌تواند به از هم‌گسیختگی تدریجی بافت اجتماعی بیانجامد.

پیشینهٔ تحقیق نشان می‌دهد که تا کنون مطالعات متعددی در حوزهٔ روابط همسایگی انجام شده است؛ اما هر یک عمدتاً به یک یا دو بعد خاص (مانند امنیت، سرمایهٔ اجتماعی یا انسجام محلی) پرداخته‌اند.

سامپسون (sampson) و همکاران (۱۹۹۷) تحقیقی را زیر عنوان «محله‌ها و جرایم خشونت‌آمیز: مطالعه چندسطحی کارآیی جمعی انجام داده‌اند. این تحقیق یکی از تحقیقات مهم در زمینه نقش روابط محلی و همسایگی در امنیت اجتماعی است. نویسندگان نشان داده‌اند که هرگاه میان ساکنان یک محله اعتماد، همکاری و نظارت اجتماعی وجود داشته باشد، میزان جرایم و بی‌نظمی‌های اجتماعی کاهش می‌یابد. نتیجه اصلی تحقیق این است که روابط نزدیک همسایگی و احساس مسئولیت مشترک مردم نسبت به محل زندگی، عامل مهمی در ایجاد امنیت و نظم اجتماعی است. رابرت دی پاتنام (Robert D. Putnam) (۲۰۰۰) با عنوان «بولینگ به تنهایی: فروپاشی و احیای اجتماع آمریکایی»: پاتنام در این تحقیق گسترده، کاهش سرمایه اجتماعی، کاهش مشارکت‌های گروهی و ضعیف شدن روابط اجتماعی را بررسی کرده است. او نتیجه می‌گیرد که کاهش روابط چهره‌به‌چهره، از جمله روابط همسایگی، باعث کاهش اعتماد، همکاری اجتماعی و مشارکت مدنی می‌شود. این تحقیق نشان می‌دهد که روابط محلی و شبکه‌های اجتماعی کوچک، مانند همسایگی، در تقویت همبستگی اجتماعی و احساس تعلق مردم نقش اساسی دارند.

یوسفی، نوغانی و حجازی (۱۳۸۸) تحقیقی را با عنوان «انسجام در شبکه‌های همسایگی شهر مشهد» انجام داده‌اند. این تحقیق به بررسی نقش شبکه‌های همسایگی در تقویت انسجام اجتماعی پرداخته است. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که همسایگی بخشی مهم از فضای عمومی شهری است و می‌تواند فرصت ارتباط اجتماعی، همکاری و همبستگی را برای ساکنان فراهم سازد. یافته‌ها نشان داده‌اند که هر اندازه روابط همسایگی منظم‌تر و صمیمانه‌تر باشد، انسجام اجتماعی در سطح محله بیشتر خواهد شد .

سروستانی (۱۳۸۹) تحقیقی را زیر عنوان «بررسی ارتباط بین مشارکت در روابط همسایگی و احساس امنیت در میان شهروندان ساکن محلات شهر مشهد» انجام داده‌اند. این تحقیق

رابطه میان مشارکت در روابط همسایگی و احساس امنیت اجتماعی را بررسی کرده است. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که هرچه میزان ارتباط و مشارکت مردم با همسایه‌ها بیشتر باشد، احساس امنیت آنان در محیط زندگی نیز افزایش می‌یابد. این تحقیق تأکید می‌کند که روابط همسایگی تنها یک رابطه ساده اجتماعی نیست؛ بلکه در تقویت امنیت روانی و اجتماعی مردم نقش مهم دارد.

اسماعیلی، دشتی و دهدست (۱۳۹۷) تحقیقی را با عنوان «تجربه زنان تهرانی از بی‌اعتنایی اجتماعی در روابط همسایگی: یک مطالعه کیفی» انجام داده‌اند. این تحقیق با رویکرد کیفی، تجربه زنان تهرانی از کم‌رنگ شدن روابط همسایگی و بی‌اعتنایی اجتماعی را بررسی کرده است. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که کاهش توجه، همکاری و ارتباط میان همسایه‌ها باعث افزایش احساس تنهایی، بی‌اعتمادی و فاصله اجتماعی می‌شود. این تحقیق نشان می‌دهد که ضعف فرهنگ همسایه‌داری می‌تواند کیفیت زندگی اجتماعی را پایین آورد.

بررسی نظام‌مند پیشینه نشان می‌دهد که مطالعات انجام‌شده در حوزهٔ روابط همسایگی، عمدتاً بر محورهای خاصی متمرکز بوده‌اند: سامپسون و همکاران (۱۹۹۷) بر کارکرد نظارتی و بازدارندگی روابط محله‌ای در کاهش جرایم تأکید داشته‌اند. پاتنام (۲۰۰۰) نقش آن را در تقویت سرمایهٔ اجتماعی و مشارکت مدنی برجسته ساخته است. یوسفی، نوغانی و حجازی (۱۳۸۸) بر انسجام‌بخشی شبکه‌های همسایگی در فضای شهری متمرکز بوده‌اند. سروستانی (۱۳۸۹) به پیوند میان مشارکت همسایگی و احساس امنیت روانی پرداخته و اسماعیلی، دشتی و دهدست (۱۳۹۷) نیز پیامدهای روانی-اجتماعی کاهش این روابط را کاویده‌اند.

با وجود این مطالعات ارزشمند، خلأ نظری آشکاری در تحقیقات پیشین دیده می‌شود. نخست آنکه بیشتر تحقیقات پیشین به یک یا دو بعد خاص محدود بوده‌اند و کمتر مطالعهٔ به شکل جامع و یکپارچه به همهٔ کارکردهای اجتماعی، روانی و فرهنگی روابط همسایگی پرداخته است. دوم آنکه اغلب تحقیقات در بستر کلان‌شهرها انجام شده و به ویژگی‌های فرهنگی، دینی و بافتاری جوامع سنتی‌تر مانند افغانستان توجه کافی نداشته‌اند. سوم آنکه بیشتر مطالعات کمی، به سنجش شاخص‌های عینی پرداخته‌اند و از لایه‌های معنایی، ادراکی و تجربهٔ زیستهٔ افراد از روابط همسایگی غافل بوده‌اند. از این رو، تحقیق حاضر با رویکرد کیفی و تحلیل محتوا، در صدد است تا با نگاهی گسترده‌تر، ژرف‌نگرانه‌تر و متناسب با بافتار فرهنگی-اجتماعی افغانستان، به تبیین نقش چندلایهٔ همسایگان در زندگی اجتماعی مردم بپردازد و خلأ موجود را تا حد ممکن مرتفع سازد. این تحقیق می‌کوشد تا ضمن شناسایی کارکردهای مثبت روابط

همسایگی، به چالش‌های فراروی آن نیز توجه کند و راهکارهایی عملی برای بازآفرینی و تقویت فرهنگ همسایه‌داری در جوامع معاصر ارایه دهد.

روش‌شناسی تحقیق

تحقیق حاضر با هدف واکاوی نقش و کارکردهای چندوجهی روابط همسایگی در زندگی روزمره، با اتخاذ رویکرد کیفی و روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. راهبرد اصلی تحلیل داده‌ها، تحلیل محتوای کیفی از نوع استقرایی بوده است تا مفاهیم و مقوله‌های مرتبط با موضوع، به‌طور نظام‌مند از دل متون استخراج گردند. واحد تحلیل، مفاهیم، جملات و پاراگراف‌های کلیدی موجود در متون بوده‌اند که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به کارکردها، پیامدها و نقش‌های روابط همسایگی اشاره داشته‌اند. فرایند تحلیل داده‌ها در پنج گام نظام‌مند انجام شد: در گام نخست، متون انتخاب‌شده بر اساس ارتباط موضوعی و اعتبار علمی غربال و سازماندهی شدند. در گام دوم، هر یک از متون چندین بار به‌دقت خوانده شد و تمامی جملات، عبارات و پاراگراف‌های مرتبط با نقش‌ها، کارکردها و پیامدهای روابط همسایگی، به‌صورت خط‌به‌خط استخراج و به‌عنوان کدهای اولیه (کدگذاری باز) ثبت شدند که در این مرحله ۱۲۴ کد مفهومی (همچون همکاری، اعتماد، نظارت اجتماعی، حمایت عاطفی، کاهش تنهایی و...) استخراج گردید. در گام سوم (کدگذاری محوری)، کدهای اولیه با یکدیگر مقایسه و کدهای مشابه یا مرتبط در قالب مقوله‌های سطح پایین‌تر گروه‌بندی شدند؛ برای نمونه، کدهای «کمک مالی»، «همدردی»، «مراقبت از کودکان» و «حضور در مراسم» در مقولهٔ «همکاری متقابل» قرار گرفتند. در گام چهارم (کدگذاری انتخابی)، مقوله‌های سطح پایین‌تر بر اساس شباهت مفهومی، در قالب ۱۰ مقولهٔ اصلی سازماندهی شدند که عبارت بودند از: انسجام اجتماعی، سرمایهٔ اجتماعی، امنیت روانی، حمایت عاطفی، کاهش تنهایی، حل بحران، انتقال ارزش‌ها، مشارکت جمعی، اعتماد اجتماعی و همکاری متقابل. در گام پنجم و نهایی (تشخیص مضامین فراگیر)، مقوله‌های اصلی بر اساس سطح اثرگذاری، در سه مضمون فراگیر دسته‌بندی شدند: کارکردهای اجتماعی (شامل انسجام، سرمایهٔ اجتماعی و مشارکت)، کارکردهای روانی-حمایتی (شامل امنیت، کاهش تنهایی، حمایت عاطفی و حل بحران) و کارکردهای فرهنگی-تربیتی (شامل انتقال ارزش‌ها، اعتماد و تربیت اجتماعی). همچنین، در تمام مراحل، ملاحظات اخلاقی از جمله ارجاع دقیق و شفاف به تمامی منابع با استفاده از شیوهٔ APA، صداقت در تحلیل و پرهیز از تحمیل پیش‌فرض‌های شخصی رعایت شده است.

یافته‌ها

نقش همسایگان در روابط اجتماعی و تعاملات روزمره

یافته‌ها نشـان می‌دهد که همسـایگان از طریق تعاملات سـادهٔ روزمره (سـلام، گفت‌وگو، دید و بازدید) و همکاری در امور جاری، به افزایش صـمیمیت، اعتماد و انسـجام اجتماعی کمک می‌کنند. در تحلیل متون، کدهایی چون «ارتباطات چهره‌به‌چهره»، «افزایش شـناخت متقابل»، «کاهش سـوءتفاهم» و «تقویت روحیهٔ مشـارکت» تکرار شـده‌اند. این یافته با نظریهٔ پاتنام در مورد نقش تعاملات روزمره در سـرمایهٔ اجتماعی (putnam, 2000, p. 72) و نیز با مباحث دورکیم دربارهٔ انسجام اجتماعی (دورکیم، ۱۳۸۷، ص. ۱۱۸) هم‌سو است.

جدول ۱. نقش همسایگان در روابط اجتماعی و تعاملات روزمره

پیامد اجتماعی	توضیحات (براساس کدهای مستخرج)	نوع نقش
افزایش صمیمیت و آشنایی	سلام، گفت‌وگو و دید و بازدید	**ارتباطات روزمره**
تقویت روحیهٔ مشارکت	کمک در شرایط اضطراری	**همکاری و همیاری**
کاهش احساس تنهایی	پشتیبانی عاطفی و روانی	**حمایت اجتماعی**
تقویت سرمایهٔ اجتماعی	روابط مبتنی بر صداقت و احترام	**اعتماد اجتماعی**
افزایش انسجام اجتماعی	همکاری در امور محله	**مشارکت محلی**
حفظ نظم اجتماعی	آموزش هنجارها و رفتارهای اجتماعی	**انتقال ارزش‌ها**

جدول فوق نشـان می‌دهد که همسـایه‌ها تنها در کنار یکدیگر زندگی نمی‌کنند؛ بلکه از طریق تعاملات روزمره، همکاری‌های متقابل و مشـارکت‌های اجتماعی، نقش مهمی در ایجاد و تقویت روابط اجتماعی ایفا می‌کنند. این روابط زمینه‌سـاز افزایش اعتماد، همبسـتگی و انسـجام اجتماعی در سطح محله و جامعه می‌شود.

تأثیر روابط همسایگی بر انسجام اجتماعی محله

یافته‌ها نشـان می‌دهد که روابط همسـایگی از طریق افزایش اعتماد متقابل، همکاری در امور محله و احسـاس تعلق، به تقویت انسـجام اجتماعی کمک می‌کند. به عنوان نمونه، در تحلیل متون، کدهایی چون «کاهش تعارضـات»، «افزایش همبسـتگی» و «توسـعهٔ مسـئولیت‌پذیری» تکرار شده‌اند. این یافته به گونه واضح و روشن با تحقیقات یوسفی، نوغانی و حجازی (یوسفی، نوغانی و حجازی، ۱۳۸۸، ص. ۱۱۲) و سروستانی (سروستانی، ۱۳۸۹، ص. ۱۳۲) همسو است که نشان داده‌اند محله‌های دارای روابط همسایگی قوی، از انسجام اجتماعی بالاتری برخوردارند.

همچنین، در لندیشـــهٔ دورکیم، پیوندهای اجتماعی به عنوان عامل نظم و همبســـتگی معرفی شده‌اند که روابط همسایگی مصداق عینی آن است.

جدول ۲. تأثیر روابط همسایگی بر انسجام اجتماعی محله

پیامدهای اجتماعی	نقش در انسجام اجتماعی	ابعاد روابط همسایگی
کاهش تعارضات اجتماعی	افزایش اطمینان میان ساکنان	**اعتماد متقابل**
تقویت همبستگی اجتماعی	مشارکت در حل مشکلات محلی	**همکاری و همیاری**
افزایش احساس تعلق	گسترش شناخت متقابل	**ارتباطات روزمره**
کاهش انزوا و تنهایی	کمک در شرایط دشوار	**حمایت اجتماعی**
توسعهٔ مسئولیت‌پذیری	حضور در برنامه‌های اجتماعی	**مشارکت محلی**
ایجاد محیط اجتماعی سالم	تقویت روابط انسانی	**احترام متقابل**

جدول فوق نشـان می‌دهد که روابط همسـایگی از طریق اعتماد، همکاری، مشـارکت و حمایت اجتماعی، زمینه‌سـاز انسـجام در محله می‌شـود و هرچه تعاملات گسـترده‌تر باشـد، همبسـتگی و هماهنگی ساکنان افزایش می‌یابد.

نقش همسایگان در تقویت سرمایهٔ اجتماعی

تحلیل منابع نشـــان می‌دهد که همســـایگی از طریق گســـترش شـــبکه‌های ارتباطی، اعتماد اجتماعی و حمایت متقابل، به توسـعهٔ سـرمایهٔ اجتماعی یاری می‌رسـاند. کدهایی چون «افزایش اعتماد»، «تقویت همکاری» و «گسـترش مشـارکت» در متون پرتکرار بوده‌اند. این یافته با نظریهٔ پاتنام همخوانی دارد که ســرمایهٔ اجتماعی را نتیجهٔ تعاملات چهره‌به‌چهره و شـــبکه‌های محلی می‌داند (putnam, 2000, p. 74).

جدول ۳. نقش همسایگان در تقویت سرمایهٔ اجتماعی

پیامدهای اجتماعی	نقش همسایگان	مؤلفهٔ سرمایهٔ اجتماعی
افزایش همبستگی اجتماعی	ایجاد روابط مبتنی بر صداقت و احترام	**اعتماد اجتماعی**
تقویت تعاملات اجتماعی	گسترش ارتباطات میان ساکنان	**شبکه‌های اجتماعی**
افزایش مسئولیت‌پذیری	همکاری در فعالیت‌های عمومی	**مشارکت اجتماعی**
تقویت روحیهٔ همیاری	کمک در شرایط دشوار و بحرانی	**حمایت متقابل**
افزایش انسجام اجتماعی	وابستگی عاطفی به محله	**احساس تعلق**
توسعهٔ سرمایهٔ اجتماعی	حل مشکلات مشترک محله	**همکاری جمعی**

جدول فوق نشان می‌دهد که روابط همسایگی از طریق اعتماد، گسترش شبکه‌ها، مشارکت و همکاری‌های جمعی، نقشی بنیادین در توسعهٔ سرمایهٔ اجتماعی ایفا می‌کند و هرچه تعاملات میان همسایگان بیشتر باشد، سرمایهٔ اجتماعی محله نیز در سطح بالاتری قرار خواهد گرفت.

تأثیر همسایگان بر احساس امنیت اجتماعی

یافته‌ها نشان می‌دهد که روابط همسایگی از طریق نظارت اجتماعی غیررسمی و حمایت متقابل، به کاهش نگرانی، افزایش آرامش و تقویت امنیت روانی افراد کمک می‌کند. کدهایی چون «کاهش ترس»، «کنترول رفتارهای ناهنجار»، «افزایش آرامش» و «ایجاد اطمینان متقابل» در تحلیل متون تکرار شده‌اند. این یافته با نظریهٔ کارآیی جمعی، سامپسون (sampson, 1997, p. 88) و دیدگاه توسلی در مورد رابطهٔ همسایگی و امنیت (توسلی،۱۳۹۰، ص. ۲۶۳) هماهنگ است.

جدول ۴. تأثیر همسایگان بر احساس امنیت اجتماعی

پیامدهای اجتماعی	نقش در امنیت اجتماعی	ابعاد روابط همسایگی
کاهش نگرانی و ترس	افزایش اعتماد میان ساکنان	**شناخت متقابل**
کاهش جرایم محلی	کنترول رفتارهای ناهنجار	**نظارت اجتماعی غیررسمی**
افزایش آرامش اجتماعی	حمایت در شرایط بحرانی	**همکاری و همیاری**
تقویت امنیت روانی	ایجاد اطمینان متقابل	**اعتماد اجتماعی**
افزایش ثبات اجتماعی	حفاظت از منافع عمومی محله	**مشارکت محلی**
ارتقای سلامت اجتماعی	کاهش اضطراب و تنش	**حمایت عاطفی**

نقش همسایگان در کاهش احساس تنهایی و انزوای اجتماعی

یافته‌ها نشان می‌دهد که همسایگان با ایجاد فرصت‌های تعامل، حمایت عاطفی و مشارکت جمعی، به کاهش تنهایی و انزوا، به‌ویژه در میان گروه‌های آسیب‌پذیر، کمک می‌کنند. کدهایی چون «کاهش انزوا»، «افزایش آرامش درونی»، «تقویت حس تعلق» و «ایجاد فضای امن روانی» در تحلیل متون آشکار شده‌اند. این یافته با تحقیق اسماعیلی، دشتی و دهدست در مورد پیامدهای روانی کاهش روابط همسایگی (اسماعیلی، دشتی و دهدست،۱۳۹۷، ص. ۵۸) هم‌سو است.

جدول ۵. نقش همسایگان در کاهش احساس تنهایی و انزوای اجتماعی

پیامدهای روانی و اجتماعی	نقش در کاهش انزوا	ابعاد روابط همسایگی
کاهش احساس تنهایی	ایجاد فرصت برای تعاملات اجتماعی	**ارتباطات روزمره**
افزایش آرامش درونی	ارائه پشتیبانی روانی در شرایط دشوار	**حمایت عاطفی**
تقویت حس تعلق به محله	حضور در برنامه‌ها و فعالیت‌های جمعی	**مشارکت محلی**
کاهش وابستگی و افزایش اعتماد	کمک در امور روزمره و بحران‌ها	**همکاری و همیاری**
کاهش اضطراب و بی‌اعتمادی	ایجاد فضای امن روانی	**اعتماد متقابل**
افزایش حس همبستگی	بهره‌مندی از دانش و مهارت همسایگان	**تبادل تجربیات**

همکاری و همیاری متقابل میان همسایگان

یافته‌ها نشـــان می‌دهد که همکاری‌های متقابل در امور روزمره، مراقبت‌ها و شـــرایط بحرانی، از مهم‌ترین کارکردهای روابط همســـــایگی اســـــت که به افزایش رفاه عمومی و تقویت اعتماد اجتمـاعی می‌انجـامـد. کـدهـایی چون «کمـک مـالی»، «همـدردی»، «مراقبـت از کودکـان و ســالمندان» و «مشــارکت در مراســم» در متون پرتکرار بوده‌اند. این یافته با مباحث یوســفی، نوغانی و حجازی در مورد همکاری و همبســـتگی هم‌ســـو اســـت (یوســـفی، نوغانی و حجازی، ۱۳۸۸، ص. ۱۱۴).

جدول ۶. همکاری و همیاری متقابل میان همسایگان

پیامدهای اجتماعی	نمونه‌های رایج	نوع همکاری و همیاری
افزایش امنیت اجتماعی	بیماری، حوادث و مشکلات خانوادگی	**کمک در شرایط اضطراری**
تقویت روابط انسانی	دلجویی و همدردی با همسایگان	**حمایت عاطفی**
افزایش مشارکت اجتماعی	پاک‌سازی، نظافت و زیباسازی محیط	**همکاری در امور محله**
تقویت اعتماد متقابل	مراقبت از کودکان و سالمندان	**مراقبت و نگهداری**
کاهش مشکلات اقتصادی	قرض‌الحسنه و کمک‌های مالی	**همکاری اقتصادی**
افزایش انسجام اجتماعی	مراسم مذهبی، فرهنگی و اجتماعی	**مشارکت در مناسبت‌ها**

جدول فوق نشان می‌دهد که همکاری و همیاری متقابل میان همسایه‌ها ابعاد مختلفی دارد و از کمک‌های روزمره تا حمایت در شـــرایط بحرانی را در بر می‌گیرد. این همکاری‌ها موجب افزایش اعتماد، همبستگی و مشارکت اجتماعی شده و نقش مهمی در استحکام روابط اجتماعی محله ایفا می‌کند.

نقش همسایگان در حل مشکلات و بحران‌های خانوادگی

یافته‌ها نشان می‌دهد که همسایگان با حضور به‌موقع، حمایت عاطفی، میانجی‌گری و کمک‌های مادی، نقش مؤثری در کاهش فشـــارهای ناشـــی از بحران‌های خانوادگی دارند. کدهایی چون «کاهش فشـــار روانی»، «میانجی‌گری در اختلافات»، «همراهی در درمان» و «کمک مالی» در تحلیل متون شـناسـایی شـده‌اند. این یافته با تحقیق سـروسـتانی در باب همسـایگی و احسـاس امنیت هم فراخوان است (سروستانی، ۱۳۹۸، ص. ۱۳۵).

جدول ۷. نقش همسایگان در حل مشکلات و بحران‌های خانوادگی

پیامدهای اجتماعی	نقش همسایگان	نوع بحران یا مشکل
کاهش فشار اقتصادی	کمک‌های مالی و قرض‌الحسنه	**مشکلات اقتصادی**
افزایش آرامش روانی	رسیدگی و همراهی در درمان	**بیماری و حوادث**
کاهش تنش‌های درونی	میانجی‌گری و مشاوره	**اختلافات خانوادگی**
کاهش اندوه و انزوا	همدردی و حضور در مراسم	**فوت عزیزان**
افزایش اعتماد متقابل	همکاری در نگهداری	**مراقبت از کودکان و سالمندان**
تقویت تاب‌آوری روانی	حمایت عاطفی و دلجویی	**بحران‌های روحی-روانی**

تأثیر روابط همسایگی بر اعتماد اجتماعی

یافته‌ها نشـان می‌دهد که تعاملات مکرر، احترام متقابل و حمایت در بحران‌ها، اعتماد اجتماعی را در سـطح محله و جامعه افزایش می‌دهد. کدهایی چون «کاهش سـوءتفاهم»، «ایجاد فضـای امن»، «شـفافیت رفتاری» و «افزایش همبسـتگی» در متون پرتکرار بوده‌اند. این یافته با نظریهٔ پاتنام در مورد نقش روابط چهره‌به‌چهره در اعتماد اجتماعی و نیز تحقیق سـروسـتانی هم‌سـو است (putnam, 1995, p. 75).

جدول ۸ : تأثیر روابط همسایگی بر اعتماد اجتماعی

پیامدهای اجتماعی	نقش در اعتماد اجتماعی	ابعاد روابط همسایگی
کاهش سوءتفاهم و بی‌اعتمادی	افزایش شناخت و آشنایی	**تعاملات روزمره**
ایجاد فضای امن اخلاقی	تقویت روابط مبتنی بر کرامت	**احترام متقابل**
افزایش همبستگی اجتماعی	اثبات قابلیت اعتماد	**حمایت در بحران‌ها**
گسترش فرهنگ اعتماد	شفافیت در رفتارهای اجتماعی	**صداقت و روراستی**
تقویت سرمایهٔ اجتماعی	همکاری در حل مشکلات جمعی	**مشارکت در امور محله**
افزایش همبستگی عاطفی	درک متقابل احساسات و نیازها	**همدلی و همدردی**

نقش همسایگان در انتقال ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی

یافته‌ها نشـان می‌دهد که همسـایگان با الگوسـازی رفتاری، نظارت غیررسـمی و مشـارکت در فعالیت‌های محلی، نقش کلیدی در انتقال ارزش‌هایی چون احترام، مسـئولیت، صـداقت و حفظ سـنت‌ها به نسـل جوان ایفا می‌کنند. کدهایی چون «آموزش عملی»، «الگوسـازی رفتاری»، «انتقال آداب و رسـوم» و «ایجاد نظم اجتماعی» در تحلیل متون تکرار شـده‌اند. این یافته با دیدگاه آنتونی گیدنز که میگوید هرچه روابط همسـایگی مسـتحکم‌تر باشـد، فرآیند انتقال ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی نیز مؤثرتر انجام شده و زمینه حفظ فرهنگ، انسجام اجتماعی و ثبات جامعه فراهم می‌شود، همنواست (گیدنز، ۱۳۹۰، ص. ۲۸۳).

جدول ۹. نقش همسایگان در انتقال ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی

پیامدهای اجتماعی	نقش همسایگان در انتقال	ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی
تقویت روابط انسانی	الگوسازی رفتاری در روابط روزمره	**احترام متقابل**
افزایش همبستگی اجتماعی	مشارکت در امور اجتماعی	**همکاری و همیاری**
ارتقای نظم اجتماعی	تشویق به رعایت وظایف اجتماعی	**مسئولیت‌پذیری**
کاهش تعارضات اجتماعی	آموزش عملی در تعاملات همسایگی	**رعایت حقوق دیگران**
تقویت سرمایهٔ اجتماعی	ایجاد روابط مبتنی بر اعتماد	**صداقت و اعتماد**
تداوم فرهنگ جامعه	انتقال آداب و رسوم محلی	**حفظ سنت‌ها و فرهنگ**

جدول فوق نشـان می‌دهد که همسـایه‌ها از طریق تعاملات روزمره، الگوسـازی رفتاری و مشـارکت اجتماعی، نقش مهمی در انتقال ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی دارند. این فرآیند موجب حفظ فرهنگ جامعه، افزایش نظم اجتماعی و تقویت انسجام میان افراد می‌شود.

نقش همسایگان در مشارکت‌های اجتماعی و فعالیت‌های جمعی

یافته‌ها حاکی از آن است که روابط مبتنی بر اعتماد و همکاری، مشارکت افراد را در فعالیت‌های فرهنگی، مذهبی، خدماتی و عمرانی محله افزایش می‌دهد و به تقویت هویت جمعی می‌انجامد. کدهای اسـتخراجی مانند «همکاری در مراسـم»، «مشـارکت در نظافت»، «همفکری در حل مشکلات» و «حضور در برنامه‌های آموزشی» نشان‌دهندهٔ این کارکرد است. این یافته با تحقیق سـروسـتانی در مورد رابطهٔ مسـتقیم مشـارکت همسـایگی و توسـعهٔ اجتماعی هم‌سـو اسـت (سروستانی، ۱۳۸۹، ص. ۱۳۳).

جدول ۱۰. نقش همسایگان در مشارکت‌های اجتماعی و فعالیت‌های جمعی

پیامدهای اجتماعی	نقش همسایگان	ابعاد مشارکت اجتماعی
افزایش انسجام اجتماعی	همکاری در برگزاری مراسم	**برنامه‌های فرهنگی و مذهبی**
تقویت هویت جمعی	مشارکت در بهبود امکانات محله	**فعالیت‌های خدماتی و عمرانی**
کاهش نابرابری‌های اجتماعی	کمک به نیازمندان و آسیب‌دیدگان	**طرح‌های خیرخواهانه**
افزایش کارآمدی جمعی	همفکری و همکاری در رفع معضلات	**حل مشکلات محله**
ارتقای کیفیت زندگی	مشارکت در پاک‌سازی و نگهداری	**نظافت و زیباسازی محیط**
افزایش آگاهی‌های عمومی	همکاری در برگزاری کلاس‌ها و کارگاه‌ها	**برنامه‌های آموزشی و تربیتی**

مناقشه و نتیجه‌گیری

یافته‌های این تحقیق، که با رویکرد کیفی و تحلیل محتوای اسنادی به دست آمده‌اند، به روشنی نشان می‌دهند که روابط همسایگی دارای ده کارکرد اصلی در سه سطح اجتماعی (انسجام، سرمایهٔ اجتماعی، مشارکت)، روانی-حمایتی (امنیت، کاهش تنهایی، حمایت عاطفی، حل بحران) و فرهنگی-تربیتی (انتقال ارزش‌ها، اعتماد، تربیت اجتماعی) هستند. این یافته‌ها از یک سو با پیشینهٔ نظری و تحقیقی هم‌سویی قابل‌توجهی دارند و از سوی دیگر، با رویکردی جامع‌نگر و متناسب با بافتار فرهنگی افغانستان، گامی فراتر از مطالعات پیشین برداشته‌اند.

هم‌سویی با پیشینه و تبیین چرایی آن

هم‌سویی یافته‌ها با تحقیقات پیشین، ریشه در اشتراک نظری و مفهومی دارد. برای نمونه، یافته‌های مربوط به انسجام اجتماعی با تحقیقات یوسفی، نوغانی و حجازی (۱۳۸۸) و سروستانی (۱۳۸۹) هم‌سو است که نشان داده‌اند محله‌های دارای روابط همسایگی قوی، از انسجام اجتماعی بالاتری برخوردارند. این هم‌سویی از آن‌جا ناشی می‌شود که هر دو تحقیق، انسجام را نتیجهٔ اعتماد و همکاری جمعی می‌دانند. همچنین، در اندیشهٔ دورکیم، پیوندهای اجتماعی به عنوان عامل نظم و همبستگی معرفی شده‌اند که روابط همسایگی مصداق عینی آن است.

یافته‌های مربوط به سرمایهٔ اجتماعی با نظریهٔ پاتنام (۲۰۰۰) همخوانی دارد که سرمایهٔ اجتماعی را نتیجهٔ تعاملات چهره‌به‌چهره و شبکه‌های محلی می‌داند. دلیل این هم‌سویی، تأکید

هر دو رویکرد بر نقش تعاملات روزمره در تولید سرمایهٔ اجتماعی است. همچنین، تحقیق سروستانی (۱۳۸۹) نیز بر رابطهٔ مشارکت همسایگی و سرمایهٔ اجتماعی تأکید دارد که با یافته‌های ما هماهنگ است.

یافته‌های مربوط به امنیت روانی و نظارت اجتماعی با نظریهٔ کارآیی جمعی سامپسون (۱۹۹۷) و تحقیق توسلی (۱۳۹۰) هم‌سو است. این هم‌سویی از آن‌جا نشأت می‌گیرد که هر سه رویکرد، نظارت غیررسمی و اعتماد محلهٔ را عامل بازدارندگی در برابر جرم و ناهنجاری می‌دانند.

یافته‌های مربوط به کاهش تنهایی و انزوا با تحقیق اسماعیلی و همکاران (۱۳۹۷) هم‌خوانی کامل دارد؛ چرا که هر دو تحقیق، کاهش تعاملات اجتماعی را عامل افزایش تنهایی و بی‌اعتمادی معرفی کرده‌اند.

وجوه تفاوت و نوآوری تحقیق حاضر

با وجود این هم‌سویی‌ها، تحقیق حاضر از حیث گسترهٔ موضوعی، عمق تحلیلی و بافتار بومی با تحقیقات پیشین تفاوت‌های اساسی دارد:

۱ . جامعیت نگاه: در حالی‌که بیشتر تحقیقات پیشین بر یک یا دو بعد خاص (مانند امنیت، سرمایهٔ اجتماعی یا انسجام) متمرکز بوده‌اند، این تحقیق با رویکردی کل‌نگر، ده کارکرد اصلی روابط همسایگی را به‌طور هم‌زمان بررسی کرده است. این جامعیت، امکان ارائه تصویری چندلایه و منسجم از نقش همسایگان را فراهم آورده که در تحقیقات پیشین کمتر دیده می‌شود.

۲ . تأکید بر بافت فرهنگی-اخلاقی: بسیاری از مطالعات پیشین، به ویژه در سنت کمی‌گرا، بیشتر بر شاخص‌های آماری و متغیرهای عینی تکیه داشتند و از لایه‌های معنایی، ارزشی و هنجاری غافل مانده بودند؛ اما این تحقیقات با رویکرد کیفی، به فهمِ درونیِ کنشگران اجتماعی از روابط همسایگی پرداخته و نشان داده که مفاهیمی چون احترام، همدلی، صداقت و مسئولیت‌پذیری، نه تنها زمینه‌ساز روابط پایدار همسایگی هستند؛ بلکه خود به مثابهٔ سرمایه‌ای نمادین در بازتولید نظم و انسجام اجتماعی عمل می‌کنند.

۳. نوآوری در روش‌شناسی: در حالی‌که بیشتر تحقیقات پیشین بر روش‌های کمی و پیمایشی متکی بوده‌اند، این تحقیق با رویکرد کیفی و تحلیل محتوای اسنادی، به شناسایی و دسته‌بندی نظام‌مند کارکردهای روابط همسایگی پرداخته است. این روش، امکان کشف

مفاهیمی را فراهم آورده که در تحقیقات کمی به دلیل ماهیت آماری، قابل شناسایی نبودند.

نتیجه‌گیری

تحقیق حاضر با هدف واکاوی نقش و کارکردهای چندوجهی همسایگان در زندگی اجتماعی مردم و با بهره‌گیری از روش کیفی و رویکرد تحلیل محتوای اسنادی، به بررسی نظام‌مند ده کارکرد اصلی روابط همسایگی پرداخت. یافته‌های تحقیق به روشنی نشان داد که همسایگان، فراتر از یک همجواری مکانی، به عنوان شبکه‌ای از روابط انسانی عمل می‌کنند که در شکل‌گیری اعتماد، همکاری، مشارکت، امنیت، انسجام، حمایت عاطفی، انتقال ارزش‌ها، تربیت نسل جوان و حل بحران‌های خانوادگی نقشی بنیادین و غیرقابل‌انکار دارند. این یافته‌ها، پاسخ‌گوی پرسش اصلی تحقیق (کارکردهای چندوجهی روابط همسایگی در زندگی مردم) هستند و نشان می‌دهند که روابط همسایگی نه تنها یک رابطهٔ همجواری؛ بلکه سرمایه‌ای اجتماعی و فرهنگی ارزشمند است که بر تمام ابعاد زیستهٔ فردی و جمعی تأثیر می‌گذارد.

نتایج تأکید می‌کند که روابط همسایگیِ مبتنی بر احترام، صداقت و همدلی، نه تنها به بهبود کیفیت زندگی فردی می‌انجامد؛ بلکه به عنوان سرمایه‌ای اجتماعی ارزشمند، زمینه‌ساز توسعهٔ جوامع محلی و پایداری فرهنگی-اجتماعی می‌گردد. در مقابل، تضعیف این روابط، به افزایش بی‌اعتمادی، انزوای اجتماعی، تنهایی، آسیب‌پذیری روانی و کاهش مشارکت‌های جمعی منجر می‌شود که خود عاملی برای گسست بافت اجتماعی و افت سرمایهٔ فرهنگی جوامع است. بنابراین، تقویت فرهنگ همسایه‌داری و بازآفرینی هنجارهای سنتی همسایگی، می‌تواند راهبردی کارآمد برای کاهش آسیب‌های اجتماعی و افزایش انسجام جمعی در جوامع معاصر باشد.

پیشنهادات

۱. تقویت برنامه‌های فرهنگی-اجتماعی در سطح محلات توسط نهادهای دولتی و مردمی (مانند برگزاری جشن‌ها، کارگاه‌های آموزشی و فعالیت‌های داوطلبانه) برای افزایش تعاملات چهره‌به‌چهره؛

۲. ایجاد فضاهای عمومی مناسب (پارک‌ها، مراکز محلی و کتابخانه‌ها) برای تسهیل ارتباطات اجتماعی و مشارکت جمعی؛

۳. انجام تحقیقات میدانی و قوم‌نگارانه با روش‌های کیفی (مصاحبه، مشاهده و مطالعهٔ موردی) در محلات مختلف شهری و روستایی افغانستان؛

۴. مطالعهٔ تأثیر فناوری‌های نوین ارتباطی (شبکه‌های اجتماعی) بر روابط همسایگی در جوامع معاصر.

منابع و مآخذ

قرآن الکریم.

اسماعیلی، معصومه؛ دشتی، اعظم و دهدست، کوثر. (۱۳۹۷). تجربهٔ زنان تهرانی از بی اعتنایی اجتماعی در روابط همسایگی: یک مطالعهٔ کیفی. *زن در توسعه و سیاست*، ۱۶(۲)، ۲۲۱–۲۴۱. https://doi.org/10.22059/jwdp.2018.234570.1007208

توسلی، غلام‌عباس. (۱۳۹۰). *نظریه‌های جامعه‌شناسی*. تهران: انتشارات سمت.

دورکیم، امیل. (۱۳۸۷). *تقسیم کار اجتماعی (ترجمه باقر پرهام)*. تهران: نشر مرکز.

سروستانی، صدیق. (۱۳۸۹). بررسی ارتباط بین مشارکت در روابط همسایگی و احساس امنیت در میان شهروندان ساکن محلات شهر مشهد. *فصلنامه مطالعات نظم و امنیت انتظامی*، ۳(۴)، ۱۴۰-۱۲۱.

گیدنز، آنتونی. (۱۳۹۰). *جامعه‌شناسی (ترجمه حسن چاووشیان)*. تهران: نشر نی.

یوسفی، علی؛ نوغانی، محسن و حجازی، مهلا. (۱۳۸۷). انسجام درشبکه‌های همسایگی شهر مشهد. مجله جامعه شناسی ایران، ۱۰(۱)، ۱۳۸–۱۶۱.

Putnam, R. D. (1995). Bowling alone: America’s declining social capital. *Journal of Democracy*, 6(1), 65–78.

Putnam, R. D. (2000). *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*. New York: Simon & Schuster.

Sampson, R. J. (1997). *Great American City: Chicago and the Enduring Neighborhood Effect*. Chicago: University of Chicago Press.

مجله علمی- تحقیقی جوزجانان

دوره ۱۹؛ شماره ۱ (مسلسل ۴۸)؛ بهار و تابستان ۱۴۰۵؛ صفحات ۷۷-۹۸

شاپا چاپی: ۳۰۸۰-۱۰۶۰- شاپا الکترونیکی: ۳۰۸۰-۱۰۷۹

بازشناسی حبیبی کابلی و منظومۀ یوسف و زلیخای او

خالد نظامی[۱*]، سید آقا مسافر[۲]، احمدولی صارم[۳]

۱*. پوهنیار، دیپارتمنت فارسی دری، پوهنځی تعلیم و تربیه، پوهنتون نورستان، افغانستان (نویسندۀ مسئول).
https://orcid.org/0001-0009 1310-236X - khalidnazame@gmail.com

۲. پوهنوال، دیپارتمنت فارسی‌دری، پوهنځی زبان و ادبیات، پوهنتون ننگرهار، جلال آباد، افغانستان.
https://orcid.org/0009-0001-5197-236 - saidaqamusafer.2019@gmail.com

۳. نامزد پوهنیار، بخش ثقافت اسلامی، پوهنځی شرعیات، پوهنتون نورستان، افغانستان.
https://orcid.org/0009-0001-8608-2478 - ahmadsarim24@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۴/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۶/۲۹)

چکیده

حبیبی کابلی شاعری برخاسته در عصر اورنگ‌زیب عالم‌گیر از فرزۀ کوه‌دامن کابل بود که آگاهی‌های مربوط به احوال و یگانه اثر به‌جا مانده از او زیر نام یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی به‌گونۀ پراکنده و محدود باقی مانده است. هدف این تحقیق، بازشناسی احوال و اثر نام‌بردۀ این شاعر است که با روش توصیفی-تحلیلی و بر بنیاد اطلاعات موجود در یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی، تذکره‌ها و دیگر منابع تحقیقی انجام شده است. در این تحقیق، افزون بر گردآوری و معرفی اطلاعات مربوط به شاعر، برخی از ویژگی‌های برجستۀ اثرش هم بررسی شده است. این تحقیق می‌تواند که گامی در جهت بازشناسی و جلب توجه محققان به آثار کمترشناخته‌شدۀ ادب فارسی باشد. یافته‌ها نشان می‌دهند که حبیبی کابلی این داستان را در عصر اورنگ‌زیب عالم‌گیر و در وصف او سروده است. در کنار این داستان‌سرایی، سورۀ یوسف علیه السلام را نیز تفسیر کرده که در حاشیۀ صفحات این اثر جا گرفته است. نتایج تحقیق نشان دادند که درمورد این شاعر و اثر او، در تذکره‌ها، لغتنامه‌ها و منابع دیگر تحقیقی، آگاهی‌های کمی آمده است.

کلمات کلیدی: *احسن‌القصص، بازشناسی، حبیبی کابلی، زبان، ، یوسف زلیخای حبیبی، یوسف علیه السلام، محتوا.*

---

* . **ارجاع:** نظامی، خالد؛ مسافر، سید آقا و صارم، احمدولی. (۱۴۰۵). بازشناسی حبیبی کابلی و منظومۀ یوسف زلیخای او. *مجله علمی- تحقیقی جوزجانان*، ۱۹(۱) ۷۷-۹۸. https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.107

Scientific-Research Journal of Jawzjanan
Volume 19; Issue 1 (Serial No. 48); Spring & Summer 2026; Pages 77–98
P-ISSN: 3080-1060– E-ISSN: 3080-1079

Reintroducing Habibi Kabuli and His Mathnawi Yusuf and Zulaykha

Khalid Nizami[1*], Saidaqa Musafer[2], Abdulwali Sarim[3]

1*. Teaching Assistant, Department of Persian Dari Language and Literature, Faculty of Education, Nuristan University, Parun, Afghanistan (Corresponding Auther).
khalidnazame@gmail.com - https://orcid.org/0001-0009-1310-236x
2. Associate Prof, Department of Persian Dari Language and Literature, Faculty of Language and Literature, Nangarhar University, Jalalabad, Afghanistan.
saidaqamusafer.2019@gmail.com - https://orcid.org/0009-0001-5197-2366
3. Instructor, Department of Persian Dari Language and Literature, Faculty of Education, Nuristan University, Parun, Afghanistan.
ahmadsarim24@gmail.com - https://orcid.org/0009-0001-8608-2478

(Received: 11/07/2026 - Accepted: 28/09/2026)

Abstract

Habibi Kabuli, a poet from Farza in Kohdaman, Kabul, who flourished during the reign of Aurangzeb Alamgir, is a relatively little-known figure in the history of Persian literature. The information available about his life and his only surviving work, entitled Yusuf (AS) and Zulaikha by Habibi, is scattered and limited. The present study aims to rediscover and reconstruct the life and work of this poet. It employs a descriptive-analytical method, drawing upon the information contained in Yusuf (AS) and Zulaikha by Habibi, biographical anthologies (tazkirahs), and other relevant research sources. In addition to collecting and presenting information about the poet, the study examines several notable features of his surviving work. The research may serve as a step towards bringing lesser-known works of Persian literature to scholarly attention and facilitating their rediscovery. The findings indicate that Habibi Kabuli composed this narrative during the reign of Aurangzeb Alamgir and in his praise. Alongside the narrative of the story, he also provided a commentary on Surah Yusuf (AS), which appears in the margins of the pages of the work. The results further show that only limited information about this poet and his work has been recorded in tazkirahs, dictionaries, and other scholarly sources.

Keywords: *Ahasan Al-Qisas, Habibi Kabuli, Rediscovery, Yusuf and Zulaykha of Habibi.*

*. **Citatioan:** Nizame, k.; Musafer, S. & Sarim, A. (2026). Reintroducing Habibi Kabuli and His Mathnawi Yusuf and Zulaykha. *Scientific-Research Journal of Jawzjanan, 19* (1), 77–98. https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.107

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَىٰ آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

ادبیات فارسی در گسترهٔ تاریخی خود، با آفرینش منظومه‌های غنایی، دینی و تعلیمی، بخش بزرگی از میراث فرهنگی و ادبی جهان را شکل داده است. در میان این منظومه‌ها، داستان «یوسف علیه السلام و زلیخا» جایگاه ویژه‌ای دارد. این داستان، افزون بر جنبهٔ روایی، بستری برای بیان مفاهیم دل‌دادگی، اخلاقی، عِرفانی و تعلیمی نیز بوده است و از همین‌رو، همواره مورد توجه شاعران فارسی‌زبان قرار داشته است. «سرگذشت واقعی گم‌شدهٔ کَنعان و قهرمان نکوترین داستان قرآن (حضرت یوسف پیامبر علیه السلام) چندین بار به وسیلهٔ بزرگ‌ترین گویندگان مسلمان، من‌جمله شاعران و سخن‌سرایان دری‌زبان ... به رشتهٔ نظم درآمده است. بازتاب علاقهٔ مفرط سخن‌سالاران و شهنشاهان ادب و قلم، در آثارشان به داستان حضرت یوسف علیه السلام، گواه زنده بر عظمت کلام الله متعال جل جلاله و اثبات اعجاز علمی، ادبی و هنری قرآن خواهد بود» (راشد، ۱۳۸۶، ج۲، ص. ۲۹۱). در کنار منظومه‌های شناخته‌شدهٔ «یوسف علیه السلام و زلیخا»، برخی از آثار دیگر این حوزه کمتر مورد توجه قرار گرفته و اطلاعات مربوط به سرایندگان آن‌ها نیز در منابع ادبی و تذکره‌ای به‌گونهٔ محدود و پراکنده بازتاب یافته است. حبیبی کابلی از جملهٔ آن شاعرانی است که آگاهی‌های مربوط به احوال، آثار و جایگاه ادبی‌اش اندک است و منظومهٔ «*یوسف علیه السلام و زلیخا*»ی او نیز تا کنون کمتر بررسی شده است.

هدف این تحقیق، بازشناسی احوال «حبیبی کابلی» و منظومهٔ «*یوسف علیه السلام و زلیخا*»ی اوست. این تحقیق در صدد گردآوری و معرفی اطلاعات موجود دربارهٔ این شاعر و اثر او از خلال منظومهٔ خود شاعر، تذکره‌ها و منابع دیگر است. همچنین، این تحقیق می‌کوشد؛ تا شماری از ویژگی‌های برجسته در منظومهٔ «*یوسف علیه السلام و زلیخا*»ی شاعر را به‌گونهٔ کوتاه بررسی کند. بدین‌ترتیب، تحقیق در پی پاسخ‌یابی به این پرسش است که در منظومهٔ «*یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی*»، تذکره‌ها و منابع دیگر، چه اطلاعاتی درمورد حبیبی کابلی و منظومه‌اش آمده است و این منظومه چه ویژگی‌های برجسته دارد؟

نتایج این تحقیق می‌تواند زمینه را برای انجام تحقیقات گسترده‌تری دربارهٔ حبیبی کابلی و منظومهٔ او فراهم سازد. با توجه به محدود بودن اطلاعات و تحقیقات

موجـود دربـارۀ ایـن شـاعر و اثـر او، معرفـی و بررسـی ایـن اثـر می‌توانـد، در شـناخت و ارزیـابی دقیـق‌تر جایگـاه حبیبـی کـابلی در تـاریخ شـعر و ادب فارسـی سـودمند واقـع شـده و زمینۀ تحقیقات بعدی را فراهم سازد.

ایـن تحقیـق بـا روش توصـیفی-تحلیلـی و بـا بهره‌گیـری از منـابع کتابخانـه‌ای انجـام شده است. اطلاعات مـورد نیـاز تحقیـق از اثـر خـود شـاعر «*یوسـف علیـه السـلام و زلیخـای حبیبی*»، تـذکره‌ها و منـابع مـرتبط دیگـر گـردآوری و سـپس بـه شـیوۀ توصـیفی و تحلیلـی بررسی شده است.

پیشینۀ تحقیق

دربارۀ حبیبی کابلی و منظومۀ او، تا اکنون تحقیقات کافی و جامع انجام نشده است. شماری از تحقیقات که انجام شـده و در دسـترس نگارنده قرار گرفته‌اند را می‌توان به دو گروه بخش کرد: نخست، گروهی که تنها به ذکر زندگی‌نامه، اشاره به مشخصات کتاب «*یوسف*[علیه السلام] *و زلیخای حبیبی*» و آوردن نمونه‌هایی از شـعر این شـاعر پرداخته‌اند و دوم، گروهی که با فراتر رفتن از این موارد، به‌گونۀ عمیق‌تر به این موضـوع توجه کرده‌اند. در گروه نخسـت، می‌توان از این کتاب‌ها یاد کرد: «*آریانا دایرةالمعارف*، جلد سوم، صفحۀ ۳۹۵»؛ «*کتاب‌شناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه‌قاره (هند، پاکستان، بنگلادیش) از ۱۱۹۵ه. تا ۱۴۲۸ه. (۱۷۸۱م. تا ۲۰۰۷م.)* جلد سوم، صـفحۀ ۶۷)؛ «*فرهنگ سخنوران*، جلد اول، صـفحۀ ۲۴۸»؛ «*سکینةالفضلا*، صـفحۀ ۶۰»؛ «*تاریخ افغانستان در عصـر گورکانیان هند*، صفحۀ ۲۵۴» و «*ادبیات افغانستان در ادوار قدیمه*، صـفحۀ ۳۸۱». هویداسـت که این کتاب‌ها در اصـل تحقیقی درمورد این شـاعر و اثرش نیسـتند؛ بلکه به‌گونۀ ضمنی از شاعر و اثرش یاد کرده‌اند. در گروه دوم، «*تحلیل مقایسوی یوسف*[علیه السلام] *و زلیخای حبیبی و جامی*، چاپ ۱۳۸۵» و «*کوهدامن*، صـفحۀ ۱۱» جا می‌گیرند. «*تحلیل مقایسـوی یوسـف علیه السـلام و زلیخای حبیبی و جامی* (۱۳۸۵) اثری اسـت از محمد سـرور پاک‌فر در ۱۲۸ صفحه که به‌وسیلۀ انتشارات هوشنگ قلندری نشـر شده است. نویسندۀ این اثر، داسـتان یوسـف علیه السـلام و زلیخا را در شـعر مولانا عبدالرحمان جامی و حبیبی کابلی به‌گونۀ مقایسـوی بررسـی کرده اسـت (پاک‌فر، ۱۳۸۵). غلام حبیب نوابی هم در بخشـی از اثر خود (*کوهدامن*) (۱۳۸۳)، به حبیبی کابلی پرداخته و او را «حبیبی کوه‌دامنی» خوانده اسـت. درمورد اثر شـاعر می‌گوید که عبارات شـسـته و پاکیزه دارد و در زمان امیر حبیب‌الله‌خان در پشاور برای بار دوم طبع شده است (نوابی، ۱۳۸۳، ص. ۱۱). محمد آصف گل‌زاد نوشته است: حبیبی کابلی از سـرایش‌گرانی که قبل از وی به‌نظم این داسـتان پرداخته‌اند، به نیکی یاد کرده

است (گل‌زاد، ۲۰۱۱/۸/۲۲) و البته اشارهٔ آقای گل‌زاد به بیت‌هایی از حبیبی است که در بخشی از آغاز کتاب آمده است (حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۲-۳).

با درنظرداشت این همه کاستی و خلا (نبود اثر مستقل و جامع درمورد این شاعر و منظومهٔ او) تحقیق حاضر می‌کوشد؛ تا تمام معلومات موجود و پراکنده دربارهٔ «حبیبی کابلی» و «*احسن‌القصص مشهور به یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی*» را گردآوری، تحلیل و در مطابقت با اصل اثر در اختیار خوانندگان قرار دهد.

یافته‌ها

یافته‌ها را زیر سه عنوان کوچک‌تر بازشناسی شرح حال حبیبی کابلی، بازشناسی یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی و برجسته‌ترین ویژگی‌های یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی، بررسی می‌کنیم:

الف) بازشناسی شرح حال حبیبی کابلی

در زیرمجموعهٔ این عنوان، نام و تخلص، زادگاه، زیستگاه و درگذشت شاعر بررسی می‌شوند:

۱. نام و تخلص

در پیشینهٔ تحقیق این نکته را یاد کردیم که دربارهٔ جزئیات زندگی حبیب‌الله حبیبی، اطلاعات کافی و روشن در دست نیست. در شماری از منابع که از آن‌ها یاد شد، نکته‌هایی دربارهٔ این شاعر و آثارش بیان شده که گوشهٔ از چگونگی زندگی او را روشن می‌کند. البته موارد یاد شده، شبیه همدیگرند و نکات جدید را کمتر می‌توان یافت. با توجه به این منابع، نام شاعر «حبیب‌الله»، تخلصش «حبیبی» و محل تولد او منطقهٔ «فرزهٔ کوه‌دامن» است. با مراجعه به اثر شاعر (*احسن‌القصص مشهور به یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی*) هم این مشخصات را می‌توان یافت. آن‌جا که شاعر نام خود را «حبیب‌الله» و تخلص خود را «حبیبی» و «حبیبا» می‌خواند؛ مثلاً در بیت‌های زیر:

حبیب‌الله هزاران شکر سبحان — که بردی قصّهٔ احسن به‌پایان
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۱۸)

حبیبی توشه‌ای ساز از برایت — که آخر خانهٔ قبر است جایت
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۲۹۰)

حبیبی دل منه بر دهر فانی — که کس در وی نماند جاودانی
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۲۸۴)

حبیبی در رهِ مقصود رو خوب — بشد یوسف[علیه السلام] ملول از مرگ یعقوب
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۲۸۷)

خـــدایا بـــر **حبیـــــی** بخـــش عصـــیان — بـــه‌حق یوســـف[علیه السلام] و یعقـــوب کنعـــان
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۲۱)

چـــو می‌گـــویم کـــه دور افتـــادم از کـــار — **حبیـــــی** ایـــن ســـخن کم‌گـــوی بســـیار
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۰۱)

حبیـــا کَـــی بـــود زیـــن بـــیش عشـــرت — کـــه مهجـــوران بـــه هـــم یابنـــد صـــحبت؟
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۲۷۷)

حبیـــــا ایـــــن نصـــــیحت‌های رنگـــــین — بـــــود تحفـــــه بـــــه اهـــــل ســـــنّت و دیـــــن
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۱۲)

در کنار نام این شاعر، کلمه‌های «مولانا» (رستاقی، ۱۳۵۰، ص. ۶۰-۶۵) و «مولانا مولوی» (حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۲۴-۳۲۸) و جلد کتاب هم ذکر شده است.

۲. زادگاه

زادگاه حبیبی را با باور نزدیک به یقین، «فرزهٔ» کنونی کابل می‌توان گفت، زیرا نه‌تنها تمام اثرهایی که به زندگی و آثارش پرداخته‌اند، این مکان را ذکر کرده‌اند که خود شـــاعر هم در شماری از بیت‌هایش از آن یاد کرده است؛ مثلاً در بخش خاتمهٔ کتاب، آن‌جا که از پایان‌یافتن داستان سخن می‌گوید، اثر خود را از نگاه‌های گوناگون به «بوستان»، «چمن‌های پر از گل»، «مرغان خوش‌آهنگ»، «کافور»، «طرهٔ حور»، «آب معین»، «نسخه‌ای از خلد برین»، و «آبشار فرزه» تشبیه می‌کند و به‌گونهٔ «تشبیه تفضیل» خوش‌هواتر از «باغستان فرزه» و با فضاتر از «دامن کوه کابل» می‌داند:

بـگـفـتـی قصّـــهٔ پـرداســـتـانـی — اگـر نـکـنـم غـلـط خـوش‌بـوســـتـانـی
ورق‌هـایـش چـمـن‌هـای پـر از گـل — بـه هـر یـک گـل، جـدا بـنشـســـتـه بـلـبـل
عـبـاراتـش هـمـه گـل‌هـای هـر رنـگ — اشـــاراتـش چـو مـرغـان خـوش‌آهـنـگ
بـیـا بـضش در صـــفـا چـون صـــحـن کـافـور — خـطـش عـنـبرفشـــان چـون طـرّهٔ حـور
روان از جـدولـش آب مـعـیـن اســـت — مـگـر آن نســـخـهٔ خـلـد بـریـن اســـت؟!
مـرتّـب قصّـــهٔ نـقـلـش مـهـیّـا — بـه‌ســـان **آبشـــار فـــرزهٔ** مـا
ز بـاغســـتـان **فـــرزه** خـوش‌هـواتـر — نـه دامـن‌کـوه کـابـل بـا فضـــاتـر
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۱۸)

بایـد گفـت کـه «فـرزه» نـام شهرسـتانی اسـت در حـدود ۴۰ کیلـومتری شـمال‌غرب شـهر کابـل (نظـامی، ۱۴۰۵، ص. ۸۰) و «آبشـار فـرزه» از جاهـای مشـهور و دیـدنی آن به‌شمار می‌آید (نظامی، ۱۴۰۵، ص. ۸۵).

۳. زیستگاه

حبیبی کابلی از سخن‌سرایانی بوده که در شهر کابل پرورش یافته، تعلیم و تربیت دیده و در زمان «عالم‌گیر» به هندوستان سفر کرده است (آریانا دایرةالمعارف، ۱۳۸۹، ج۳، ص. ۳۹۵). عالم‌گیر که مقتدرترین پادشاه سلسلهٔ بابری هندوستان (غبار، ۱۳۶۸، ج۱، ص. ۳۰۰-۳۰۱) و ششمین پادشاه از آن دودمان است (دانش‌نامهٔ ادب فارسی، ۱۳۸۰، ج۴، ص.۳۶۰)، به نام عالم‌گیر اورنگ‌زیب (خیّام‌پور، ۱۳۶۸، ص. ۲۴۸) (۱۶۵۷-۱۷۰۶م.) هم شناخته می‌شود. حبیبی کابلی این پادشاه را مدح کرده و بیت‌هایی را از او در این مورد داریم:

شهنشاه شهنشاهان عالم ز عالم‌گیریش سلطان عالم
جهان‌سالار شهر و شاه عالم سر و سردار ملک و تاج عالم
ازو اورنگ شاهی بهره‌ور شد ز نام او جهان با زیب و فر شد
(سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی-معاونت فرهنگی، ۱۳۸۳، ص. ۳۸۱)

۴. درگذشت

درگذشت حبیبی کابلی را در حدود ۱۰۹۰ه در فرزهٔ کوه‌دامن کابل گفته‌اند (حبیبی، ۱۳۸۹، ص. ۲۵۴).

ب) بازشناسی یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی

در زیرمجموعهٔ این عنوان، پیشینهٔ داستان یوسف علیه السلام و زلیخا در زبان فارسی، زمان سرایش «*یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی*» و نسخهٔ موجود، نام اثر، قالب ابیات، وزن عروضی ابیات، شمار ابیات و تفسیر سورهٔ یوسف علیه السلام بررسی می‌شوند:

۱. پیشینهٔ داستان یوسف علیه السلام و زلیخا در زبان فارسی

داستان یوسف علیه السلام و زلیخا، پیش از حبیبی کابلی، توسط چند تن از شاعران معروف و بزرگ زبان فارسی منظوم گردیده که هر یک جایگاه و حلاوت خاص خود را دارد؛ از جمله: «ابوالمؤید بلخی»، «بختیاری»، «گرگانی» که مثنوی «*یوسف علیه السلام و زلیخا*»یش را به‌گونهٔ غلط به «فردوسی» نسبت داده‌اند، «شهاب‌الدین عمعق بخارایی»، «جمال اردستانی»، «ناظم هروی»، «شوکت بخارایی»، «موچی بدخشانی»، «مسعود قمی»، «محمود بک سالم»، «مقیم قزوینی»، «لطف‌علی بیک آذر»، «شهابی ترشیزی»، «مولانا عبدالرحمان جامی» و دیگران (جامی، ۱۳۶۶، ص. ۳۱). در این میان، «*یوسف علیه السلام و زلیخا*»ی جامی که بخشی از «*هفت اورنگ*» این شاعر

است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸، ص. ۱۹) شهرت بیش‌تر از دیگران دارد و با بیت آغازین «الهی غنچهٔ امید بگشای/گلی از روضهٔ جاوید بنمای» (جامی، ۱۳۶۶، ص. ۵۷۸)، در ۸۸۸ ه به نظم درآمده است (جامی، ۱۳۶۶، ص. ۳۰).

۲. زمان سرایش یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی و نسخهٔ موجود

«محمد حبیب‌الله» مشهور به حبیبی کابلی که از مردم کوه‌دامن کابل و از سرایندگان عصر اورنگ‌زیب عالم‌گیر (۱۰۶۹-۱۱۱۸ه) بوده (نوشاهی، ۱۳۹۱، ج۳، ص. ۱۷۴۵)، از ناظمان کمترشناخته‌شدهٔ داستان یوسف علیه السلام و زلیخاست. وی در زمان «عالم‌گیر» به هندوستان می‌رود و کار نظم داستان را در ۱۰۸۷ق. در آن‌جا به پایان می‌رساند (آریانا دایرةالمعارف، ۱۳۸۹، ج۳، ص. ۳۹۵). چنان‌که در «*یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی*» می‌خوانیم:

ز تاریخ آن‌چه از روی شمار است — به سال هفت و هشتاد و هزار است
به عشر اوّل اندر ماه شعبان — رسید این نامهٔ دل‌کش به پایان
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۲۱۹)

اثر این شاعر، «*احسن‌القصص*» مشهور به «*یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی*» است که بار اول در ۱۲۶۳ه/۱۸۴۷م. (نوشاهی، ۱۳۹۱، ج۳، ص. ۱۷۴۵) و بار دوم با اهتمام «ملا محمد صادق» تاجر کتب بازار قصّه‌خوانی پشاور، در ۱۳۳۹ه در مطبعهٔ نامی در لاهور پاکستان طبع گردیده و هم‌اکنون با نسخهٔ شماره ۱۰۴۰/۱ در کتاب‌خانهٔ مرعشی نجفی موجود است. این کتاب به خط نستعلیق و توسط «غلام محیی‌الدین چشتی صابری» در ۳۲۸ صفحهٔ جدول‌دار و دو ستونی کتابت شده است. بعد از اتمام منظومه، خاتمه‌الطبع به قلم محمد صادق جلال‌آبادی تاجر کتب به نظم و نثر آمده و متذکر شده که منظومه را تصحیح و آمادهٔ چاپ کرده است (حبیبی، ۱۳۳۹، ۳۲۸-۳۲۲)؛ (www.marashilibrary.com، بی‌تا). وی نوشته است که انسان به شنیدن قصّه‌های گذشته میل بسیار دارد. به همین اساس، شنیدن و خواندن بهترین قصّه‌ها (احسن‌القصص) شادمانی بسیار می‌آورد. نام‌برده نوشته است که حبیبی کابلی پس از تکمیل کتاب به جهان دیگر شتافت و احتمال نابود شدن اثرش موجود بود. پس از آن‌که کتاب مذکور به دستش می‌رسد، آن‌را در زمان فرمان‌روایی سراج الملّهٔ و الدّین (امیر حبیب‌الله خان) به زیور طبع آراسته می‌گرداند (حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۲۴-۳۲۵).



تصویرهای ۱ و ۲. جلد کتاب و صفحهٔ از آن

۳. نام اثر

حبیبی کابلی اثر خود را «*احسن القصص*» نام نهاده است. «*احسن‌القصص*» نامی است که در قرآن کریم، در آیت سوم سورهٔ یوسف علیه السلام هم به این داستان داده شده است (آریانا دایرةالمعارف، ۱۳۸۹، ج۳، ص. ۳۹۵): «نَحنُ نَقُصُّ عَلَیکَ أحسَنَ القَصَصِ» (سورهٔ یوسف علیه السلام، آیهٔ ۳).

به احسن وجه چون کردم تمامش — بشد **احسن قصص** نام گرامش
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۲۱۹)

در جای دیگر «قصّهٔ احسن» می‌نامد:

حبیب‌الله هزاران شکر سبحان — که بردی **قصّهٔ احسن** به پایان
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۱۸)

همچنان در جای دیگر «یوسف علیه السلام زلیخای حبیبی» می‌خواند:

که از **یوسف علیه السلام زلیخای حبیبی** — قلم گوید ز وصف نیک‌زیبی
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳)

نام این اثر در جلد کتاب و در تمام صفحات آن به‌گونهٔ «*یوسف علیه السلام زلیخا حبیبی*» است، مگر ما بنا بر قول خود شاعر، «*یوسف علیه السلام زلیخای حبیبی*» و به دلیل قاعدهٔ دستور زبان، «*یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی*» را برگزیدیم و در سراسر این مقاله، اِعمال کردیم.

۴. قالب ابیات

حبیبی این داستان را در قالب مثنوی سروده است (نوشاهی، ۱۳۹۱، ج۳، ص. ۱۷۴۶). «از آن‌جا که مثنوی به لحاظ قافیه محدودیت سایر قوالب را ندارد» (شمیسا، ۱۳۸۷، ص. ۲۹۴)، بهترین قالب برای به نظم‌کشیدن داستان‌های طولانی است و از گذشته‌های دور در ادبیات فارسی برای این منظور استفاده شده است.

۵. وزن عروضی ابیات

حبیبی این داستان را در قالب مثنوی و در وزن عروضی «مفاعیلن/مفاعیلن/فعولن» (بحر هزج شش‌رکنی محذوف) به نظم کشیده است (حبیبی، ۱۳۳۹). وزن «مفاعیلن/مفاعیلن/فعولن» از شمار وزن‌های رایج در شعر فارسی است (شمیسا، ۱۳۸۳، ص. ۲۴). این وزن از اوزان مثنوی در شعر فارسی شمرده می‌شود و مثنوی‌هایی مانند «*ویس و رامین*»، «*خسرو و شیرین*»، «*یوسف علیه السلام و زلیخا*» (هادی، ۱۳۹۵، ص. ۶۹)، «*شیرین و فرهادِ*» وحشی بافقی، «*گلشن رازِ*» شیخ شبستری، «*شمع و پروانهٔ*» اهلی، «*سوز و گدازِ*» طالب آملی، «*دهنامهٔ*» اوحدی مراغه‌ای، «*سعادت‌نامهٔ*» ناصر خسرو بلخی، «*گل و نوروزِ*» خواجوی کرمانی، «*جمشید و خورشیدِ*» سلمان ساوجی، «*شیرین و خسروِ*» امیر خسرو دهلوی، دوبیتی‌های بابا طاهر عریان و ... به آن سروده شده‌اند (آرین، ۱۳۹۳، ص. ۴۷). البته تمام مثنوی‌ها در زبان فارسی در این وزن نیستند؛ به‌گونهٔ مثال، «*کلیله و دمنهٔ منظومِ*» میر بهادر واصفی در وزن «فاعلاتن/فاعلاتن/فاعلن» سروده شده است (نظامی و بهرامی، ۱۴۰۴، ص. ۱۸۹).

۶. شمار ابیات

«*یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی*» ۵۸۶۰ بیت دارد (آریانا دایرةالمعارف، ۱۳۸۹، ج۳، ص. ۳۹۵)، آن‌گونه که خود شاعر هم گفته است:

همه ابیات او اندر شمار است — صد و چل بیت کم از شش‌هزار است
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۲۱۹)

۷. تفسیر سورهٔ یوسف علیه السلام

حبیبی کابلی در کنار به نظم کشیدن این داستان، سورهٔ یوسف علیه السلام را نیز در حاشیهٔ کتاب خود تفسیر کرده است (حبیبی، ۱۳۳۹). تفسیر آیات این سورهٔ مبارک از قرآن کریم نه‌تنها در حاشیه‌های «*یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی*» آشکارا دیده می‌شود که ملا محمد صادق که کتاب را بار دوم طبع کرده، هم این موضوع را یاد کرده است (حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۲۸).

ج) برجسته‌ترین ویژگی‌های یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی

«*یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی*» بنا بر دلایلی، از جمله قرار گرفتن در سایهٔ منظومه‌های داستانی شاعران بزرگ مانند «نظامی گنجه‌ای»، «امیر خسرو دهلوی» و «مولانا عبدالرحمان جامی» شهرت چندانی ندارد. منظومه‌های این شاعران هم بنا بر قدمت تاریخی و هم بنا بر توان‌مندی شاعران آن‌ها شهرت و جایگاه بلند دارند.

حبیبی کابلی خود معترف است که منظومه‌اش به شیرینی منظومه‌های نظامی گنجه‌ای، مولانا عبدالرحمان جامی و امیر خسرو دهلوی نمی‌رسد:

ازین گفتن ندارم فخر بسیار — مبادا کس کند زین گفته‌ام عار
اگر چه پخته‌ام حلوای شیرین — چو حلوای **نظامی** نیست رنگین
بسی راندم فرس از تیزگامی — نبردم ره به جولانگاه **جامی**
اگر چه پخته‌ام گل‌زار از نو — ندارد رونق بستان **خسرو**

(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۲۱۹)

نظامی گنجه‌ای در کار سرایش مثنوی‌های داستانی استاد مسلم است (ژوبل، ۱۳۸۸، ص. ۱۹۵-۱۹۴). از وی «*خمسه*» به‌جا مانده که مرکب از پنج مثنوی است: ۱. *مخزن الاسرار*؛ ۲. *خسرو و شیرین*؛ ۳. *لیلی و مجنون*؛ ۴. *بهرام‌نامه* / *هفت پیکر* / *هفت گنبد*؛ و ۵. *اسکندرنامه* (خراسانی، ۱۳۹۱، ص. ۲۷۸).

امیر خسرو دهلوی، بی‌تردید بزرگ‌ترین شاعر پارسی‌گوی هند و یکی از شاعران شیرین‌سخن و نیرومند فارسی است ... و شاعران و نویسندگان بعد از او، بارها از وی به استادی یاد کرده‌اند (صفا، ۱۳۷۹، ج۲، ص. ۱۳۳). همچنان شماری از محققان، او را به سبب شیرینی سخنش «طوطی هند» و برخی با توجه به زیبایی و لطافت غزلش او را «سعدی هندوستان» لقب داده‌اند (یوسفی، ۱۳۷۸، ص. ۱۶۵-۱۶۶). از این شاعر، که معاصر پنج تن از شاهان دهلی بوده (مسائل زبان فارسی در هند، پاکستان و بنگلادیش، ۱۳۶۶، ص. ۱۴۷)، پنج مثنوی مانده که آن‌ها را در برابر مثنوی‌های نظامی سروده؛ از جمله مثنوی «*شیرین و خسرو*» را در برابر «*خسرو و شیرین*» و مثنوی «*مجنون و لیلی*» را در برابر «*لیلی و مجنون*» (فریور، ۱۳۴۱، ص. ۲۶۰).

مولانا عبدالرحمان جامی مثنوی «*یوسف علیه السلام و زلیخا*» را در بحر «هزج مسدس مقصور یا محذوف»، برای نظیره‌سازی در برابر «*خسرو و شیرین*» نظامی گنجه‌ای سروده (کام‌جو، ۱۳۹۳، ص. ۴۱۹) و پنجمین اورنگ از «*هفت اورنگ*» اوست (صفا، ۱۳۷۹، ج۳، ص. ۱۵۵).

با آن‌که جایگاه «*یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی*» به جایگاه مثنوی‌های یاد شده نمی‌رسد؛ مگر این اثر جایگاه ادبی و علمی بلندی دارد و مملو است از نکات گهربار و گران‌ارج. مهم‌ترین ویژگی‌هایش را می‌توان این‌چنین برشمرد:

۱. آغاز کتاب

حبیبی کابلی اثر خود را با حمد باری تعالی آغاز می‌کند:

سرآغـاز سـخن از نـام اللـه جل جلاله — کـه هسـت از بـوده و نـابوده آگـاه

(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳)

از الله متعال جـل جلالـه درخواسـت موفقیـت کـرده و می‌خواهـد کـه زبـانش را ثنـاپرداز بگرداند:

خداونـدا بـه عشـقم آشـنا کـن — سرم را در رهِ مهـر و وفـا کـن

دلم را جایگـاه راز خـود سـاز — زبـانم را ثنـاپرداز خـود سـاز

بـه روی مـن دری بکشـای ازان‌سـوی — کـزان در آورم در کـوی تـو روی

(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۲)

از پروردگـار بـزرگ می‌خواهـد کـه طبـع و ضـمیرش را روشـن کـرده و الهـام، فصـاحت، عمق معنایی و توان بیـان زیبـا بـرایش ببخشـد، دعـا می‌کنـد کـه سـخنش الهام‌یافتـه، زیبـا، پرمعنا و اثرگذار باشد، نه شعر پوچ و بیهوده:

چـراغ فـیض در طـبعم برافـروز — رسـوم شـعر فکـرم را درآمـوز

نـه زان شـعری کـه بیهودسـت پنـدار — ازان شـعری کـه او رمـز اسـت و اسرار

بـه نطـق مـن نمـک بخـش از فصـاحت — کـزان خـوان سـخن گیـرد ملاحـت

بـه مضـمون سـخن ارزانـی‌ام بخـش — بـه ترتیـب بیـان آسـانی‌ام بخـش

(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۲)

در ادامـه بـا فروتنـی از خداونـد بـزرگ می‌خواهـد کـه او را در راه شـاعری توفیـق دهـد، از فیض و الهـام خـود بهره‌منـد سـازد و تـوان آفـرینش سـخنی نـو، پرمعنـا و مانـدگار بـه او ببخشـد. همچنـان، از بزرگـانی کـه پـیش از وی داسـتان یوسـف علیـه السـلام و زلیخـا را نقل کرده‌اند، به نیکی یاد می‌کند:

اگـر چـه ره‌روان ره‌نمایـان — رسـانیدند ایـن ره را بـه پایـان

هـوس دارم کـه از هـر ره‌گـذاری — نشـینند بـر رخ زردم غبـاری

بـود آثـار پـای ره‌نمـای — بـه چشـم مـن درآیـد نقـش پـای

سـزد گـر نسـخه‌ای زان نقـش گیـرم — کـه گـردد ثبـت بـر لـوح ضمیرم

بـه توفیـق تـو ای از نقش‌هـا پـاک — نهـم نقـش نـوی بـر صـفحهٔ خـاک

حریفـانی کـه پـیش از مـا گذشـتند — ز جـام عشـق هـر یـک مسـت گشـتند

دران مسـتی ز عشـق افسـانه گفتنـد — بسـی دُردانـه‌ها سـفتند و خفتنـد

(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۲-۳)

و در پایان این بخش، امیدوار است که اثرش ماندگار شده و پس از مرگ نیز نام و یاد نیکش بر زبان مردم باقی بماند:

چو برخیزم ازین مجلس پی خواب — ز من افسانه‌ها گویند احباب
که از یوسف علیه السلام زلیخای حبیبی — قلم گوید ز وصف نیک‌زیبی
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳)

۲. ویژگی‌های زبانی و ادبی

زبان شعر حبیبی، ساده و روان و به‌دور از تکلف است. از واژه‌های مهجور و متروک و از آرایه‌های بلاغی دور از ذهن، چندان خبری نیست؛ همچون نمونه:

ز بوی پیرهن چون گشت بینا — دو دست افگند بر دوش یهودا
پدر هم گریه می‌کرد و پسر هم — پسر هم ناله می‌کرد و پدر هم
به پرسش با یهودا گشت همراز — ز حال یوسف علیه السلام اوّل کرد آغاز
نخستین گفت: یوسف علیه السلام بر چه دین است؟ — بگفتش: دین او دین مبین است
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۲۷۶)

این بیت‌ها از نظر زبانی، در مجموع ساده، روان و روایت‌محور است و بیش‌تر بر نقل داستان تکیه دارد تا بر پیچیدگی‌های زبانی یا تصویری. از نگاه زبانی، جمله‌ها غالباً مستقیم و خبری‌اند؛ مانند: «پدر هم گریه می‌کرد و پسر هم/ پسر هم ناله می‌کرد و پدر هم» که با ساختارهای همپایه و تکراری، فضای عاطفی را بدون پیچیدگی نحوی منتقل می‌کند. بیش‌تر واژه‌ها نیز رایج و امروزفهم‌اند؛ مانند: «پدر»، «پسر»، «گریه»، «ناله»، «دین»، «یوسف علیه السلام». تنها چند واژه رنگ کهن دارند؛ مانند «افگند»، «بگفتش» و «نخستین» که به متن حال و هوای کهن می‌دهند، امّا مانع فهم کلی نمی‌شوند.

از نظر ادبی، متن بر روایت عاطفی و دراماتیک استوار است و با استفاده از تکرار و تقابل، شدت احساسات را نشان می‌دهد. تکرار در «پدر هم... و پسر هم...» نوعی تأکید احساسی ایجاد کرده و همسنگی عاطفه میان دو شخصیت را برجسته می‌کند. در مجموع، این بخش شعری ساده امّا اثرگذار است که با زبان روان و تکنیک‌های ابتدایی بلاغی، فضای احساسی و داستانی را منتقل می‌کند.

زلیخا را چو یوسف[علیه السلام] شادمان دید — به سوی خویش او را مهربان دید
بدو گفتا ز روی شادمانی — چرا داری به من این مهربانی؟
بگفت از بس که می‌دارم ترا دوست — مرا شد با تو زین‌سان مغربی‌پوست
دل من چون ترا می‌خواهد و بس — نیاید در دلم جز تو دگر کس
تو آرام دل و پیوند جانی — به تو خشنودم از هر دو جهانی
نباشد قبلهٔ دل جز وصالت — ندارم شغل دیگر جز خیالت

(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۱۲۸)

این ابیات، افزون بر ویژگی همخوانی با آیت سی‌ام سورهٔ یوسف[علیه السلام]، در مجموع یک روایت کهن با زبان نسبتاً روان است و میان سادگی روایی و چند نشانهٔ سبک کهن در نوسان. اگر بخواهیم دقیق‌تر و با شواهد نگاه کنیم، می‌توان آن‌را از دو زاویهٔ زبانی و ادبی بررسی کرد:

از نظر زبان و واژگان، غالب ساختارها ساده و جمله‌ها مستقیم اند؛ از بهر نمونه: «دل من چون ترا می‌خواهد و بس/نیاید در دلم جز تو دگر کس» کاملاً شفاف و امروزفهم است و حتّی به زبان محاوره نزدیک می‌شود. این سادگی باعث می‌شود که متن برای مخاطب معاصر بدون دشواری باشد. با این حال، در کنار این روانی، چند نشانهٔ کهن دیده می‌شود که به متن رنگ کهن می‌دهد؛ مانند «بدو گفتا» (به جای گفت به او)، «می‌دارم» (به جای دوست دارم) و «زین‌سان مغربی‌پوست» که هم از نظر ترکیب و هم از نظر واژه «مغربی‌پوست» برای مخاطب امروز مهجور محسوب می‌شود.

از نظر ادبی و محتوایی، محور اصلی شعر، اغراق در دل‌دادگی و انحصار محبوب است. این حالت به‌ویژه در مصراعی مثل «نیاید در دلم جز تو دگر کس» و «نباشد قبلهٔ دل جز وصالت» به‌روشنی دیده می‌شود که نوعی حصر عاطفی را نشان می‌دهد؛ یعنی دل‌داده همه‌چیز را در وجود دلبر خلاصه می‌کند. در همین راستا، تصویر «قبلهٔ دل» یک اضافهٔ تشبیهی آشکار است که محبوب را به جایگاه پرستش و مرکز توجه قلب تبدیل می‌کند. همچنین در مصراع «مرا شد با تو زین‌سان مغربی‌پوست» نوعی اغراق شدید وجود دارد که دگرگونی جسم و حال دل‌داده را از شدت دل‌دادگی نشان می‌دهد؛ این‌جا «مغربی‌پوست» می‌تواند کنایه از تغییر حال، رنگ یا وضعیت وجودی دل‌داده باشد، نه معنای واقعی.

از نظر سبک بیان نیز شعر بیش‌تر روایت‌محور و گفت‌وگویی است؛ آغاز با دیدن و پرسش («چرا داری به من این مهربانی؟») و سپس پاسخ محبّت‌آمیز، ساختاری داستانی به متن داده است که با فضای روایی داستان «یوسف[علیه السلام] و زلیخا» نیز هماهنگ است.

هـم از گـل هـم ز شـمع آتـش بـر افروخـت / دل بلبـــل پـــر پروانـــه را ســـوخت
بســا موســی چــو انــدر طــور خوانــدش / بـــه چـــوب لن‌ترانـــی دور رانـــدش
میـــان دوســـت وز دشـــمن کنـــد فـــرق / چـو فرعـونی بـه دریـایی کنـد غـرق
بســـا بت‌خانـــه‌زادان را چـــو بنواخـــت / دران بت‌خانـه هـر یـک بت‌شـکن سـاخت
خلیلـــی چـــون لباســـش کـــرد در بـــر / بـــرو شـــد آتـــش چـــون گـــل منـــور
گُلـــــی رُســـــت از شرار بت‌پرســـــتان / بـــرو شـــد آتشســـتان صـــحن بوســـتان

(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۴)

این ابیات از نظر زبانی و ادبی، نسبت به نمونه‌های پیشین رنگی آشکارتر از بیان عِرفانی و تمثیلی دارند و شاعر در آن‌ها بیش‌تر به تصویرسازی و اشاره‌های دینی و اسطوره‌ای تکیه کرده است. زبان شعر در مجموع روان و قابل فهم است، امّا در مقایسه با ابیات قبلی، فشـــرده‌تر و ادبی‌تر جلوه می‌کند. بیش‌تر واژگان هنوز برای مخاطب امروز آشـــنا هســـتند؛ مانند «گل»، «شمع»، «آتش»، «دشمن»، «بت‌خانه» و «بوستان»؛ ولی ترکیب‌هایی چون «چوب لن ترانی» یا «آتشـــستان» رنگ کهن و ادبی بیش‌تری دارند. همچنین، کاربرد افعال ســاده و مســتقیم («خواندش»، «راندش»، «کند غرق») به روانی روایت کمک کرده و مانع دشـواری زبان شـده است.

از نظر ادبی، شعر سرشار از تلمیح و تصویرهای نمادین است. اشاره به داستان حضـــرت موســـی علیه الســـلام در «بســـا موســـی چو اندر طور خواندش/به چوب لن ترانی دور راندش» تلمیحی روشن به ماجرای «طور» و «لن ترانی» است و ناتوانی انسان از دیدار حقیقت مطلق را القا می‌کند. در ابیات مربوط به حضـــرت ابراهیم علیه السلام نیز شاعر با تصویر «برو شد آتش چون گل منور» و «برو شد آتشستان صحن بوستان» از تقابل آتش و گل بهره گرفته و معجزهٔ تبدیل آتش به گلستان را با زبانی تصویری بازآفریده است. همچنین، در مصـــراع «دل بلبل پر پروانه را سوخت»، آمیزشی از دو نماد کهن، یعنی «بلبل» و «پروانه»، دیده می‌شود که فضای عاطفی و سوز دل‌دادگی را تشدید می‌کند. در مجموع، این ابیات با وجود سادگی نسبی زبان، از نظر ادبی غنی و متکی بر تلمیح، تقابل، نماد و تصویرسازی عرفانی است.

۳. نفی کردن روایت‌های ضعیف

حبیبی کابلی، کوشـیده تا در ذکر جزئیات داسـتان یوسـف علیه السـلام و زلیخا با نگاه عمیق برخورد کند و روایات ضـعیف و کم‌اعتبار را تأیید نکند؛ مثلاً این روایت را که گویا حضـــرت یوسف علیه السلام در هنگام دیدار با پِدر (یعقوب علیه السلام)، سواره بود، از منافات می‌داند:

یکی قول ضعیف از اهل اخبار — شنیدستم که می‌گویند بسیار
که یوسف علیه السلام با پدر وقت ملاقات — سواره بود، این است از منافات
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۲۷۹)

این روایت در تفسیرهای بزرگ قرآن عظیم الشأن، همانند «*تفسیر ابن کثیر*» (اسماعیل بن عمر بن کثیر، ۱۴۲۰ق ج۱، ص. ۲۳۲) و «*تفسیر قرطبی*» (القرطبی، بی‌تا، ج۹، ص. ۲۶۴) نیامده و بنا بر آن قولی است ضعیف و کم‌اعتبار.

۴. وصف و تصویرپردازی

حبیبی کابلی در «تصویرپردازی» و «وصف» پدیده‌ها، توانایی بلند دارد. وی توانسته که در مطابقت با موضوع، تصویرهای عالی‌مرتبه و خیال‌انگیز را به کار گیرد. همچون نمونه از میان تمام اشعارش، چند بیت را که در وصف «سخن» سروده است، بررسی می‌کنیم:

سخن بر لوح اول بوده دمساز — پس آنگه با قلم شده محرم راز
سخن هم رونق بازار عشق است — سخن هم ابرِ گوهربار عشق است
سخن از غمزهٔ معشوق ناز است — سخن از عاشق بیدل نیاز است
سخن از خط و خال یار گوید — حدیث طرهٔ دلدار گوید
پیام کبریایی جز سخن نیست — بلاغ انبیایی جز سخن نیست
سخن با لحن داوودی هم‌آواز — به تورات و به انجیل است همراز
به عالم هر که او اهل سخن نیست — سخن دانستنش این‌جا سخن نیست
(آریانا دایرةالمعارف، ۱۳۸۹، ج ۳، ص. ۳۹۵)

در این ابیات، شاعر در وصف و تصویرپردازی، توانایی قابل توجهی در عینی ساختن مفهوم انتزاعی «سخن» نشان داده است. او «سخن» را تنها وسیلهٔ گفتار نمی‌داند؛ بلکه آن را موجودی زنده، اثرگذار و دارای جلوه‌های گوناگون معرفی می‌کند. مهم‌ترین ویژگی تصویرپردازی این بخش، استفاده از تشبیه‌ها و استعاره‌هایی است که مفاهیم ذهنی را به عناصر محسوس و دیدنی پیوند می‌دهد. برای نمونه، در مصراع «سخن هم ابرِ گوهربار عشق است»، سخن به ابری تشبیه شده که به‌جای باران، گوهر می‌بارد. این تصویر، هم زیبایی و ارزش سخن را نشان می‌دهد و هم خاصیت فیض‌بخشی و زایندگی آن را. همچنین، در مصراع «سخن هم رونق بازار عشق است»، شاعر، دل‌دادگی را به بازاری تشبیه می‌کند که رونق و گرمی آن وابسته به سخن است؛ بدین‌گونه یک مفهوم عاطفی را در قالب تصویری اجتماعی و ملموس بیان می‌کند.

شاعر در ادامه، از تصویرهای مملو از دل‌دادگی و دینی نیز برای غنا بخشیدن به وصف خود بهره می‌گیرد. در بیت «سخن از خط و خال یار گوید/حدیث طرهٔ دل‌دار گوید»، عناصر جمال دل‌دار؛ چون «خط»، «خال» و «طره» به تصویر کشیده می‌شود و سخن، وسیلهٔ آشکارسازی زیبایی دل‌دار می‌گردد. این شیوه، فضای تغزلی و لطافت شاعرانهٔ اثر را تقویت کرده است. از سوی دیگر، در بیت «سخن با لحن داوودی هم‌آواز/به تورات و به انجیل است همراز»، شاعر به سخن بُعدی قدسی می‌بخشد و آن‌را با آوای حضرت «داوودعلیه السلام» و کتاب‌های آسمانی پیوند می‌دهد؛ تصویری که نشان‌دهندهٔ جایگاه معنوی و الهی سخن است. در مجموع، تصویرپردازی این ابیات بیش‌تر بر پایهٔ تشبیه، استعاره و تلمیح استوار است و شاعر توانسته است که با استفاده از عناصر دین، دل‌دادگی و طبیعت، مفهوم «سخن» را از حالت ذهنی و انتزاعی بیرون آورده و به تصویری زنده و محسوس تبدیل کند.

۵. بازتاب نِکته‌های تعلیمی

حبیبی کابلی همچون یک شاعر با تجربه و آگاه، در منظومهٔ خود زبان پند گشوده و مخاطب را تعلیم می‌دهد. وی می‌کوشد تا مخاطب را از دام و فریب دنیا برحذر دارد و متوجه کوتاهی این سپنج‌سرا کند:

در بیان «بی‌وفایی جهان ناپای‌دار، جفای چرخ کج‌رفتار و گردش فلک غدار» مخاطب را پیام می‌دهد که تکیه بر جهان نکند و به دامان «عشق» پناه برد:

جهان صیّاد پیر و بدنهادست — جوان و پیر در دامنش فتادست
خلاصی خواهی از صیّاد خون‌ریز — برو اندر حصار عشق بگریز
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۰۴)

اگر صد سال مانی اندرین‌جای — نخواهی بود آخر پای‌برجای
چو خواهی رفت ازین قصر دل‌افروز — مکن در وی چه صد سال و چه یک‌روز
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۰۴)

الا ای آن‌که هستی صاحب هوش — به جان و دل ز من کن این پند گوش
بپیچیدن به گیتی، تاب و پیچ است — چه پیچی اندران چیزی که هیچ است؟
چرا از بهر این ده‌روز هستی — فگندی خویش را در بت‌پرستی؟
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۰۶)

در ادامه، مخاطب را دعوت به تفکر و الله جل جلاله پرستی می‌کند:

جمال دوست در پیش تو حاضر — شدی مشغول با غیر او ز خاطر
نمودت از عدم اندر وجودت — به غیر او چرا باشد سجودت؟
برای معرفت او علم دادت — دو چشم از بهر صنع خود کشادت
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۰۶)

در پایان این بخش می‌گوید که جهان چون مهمان‌خانه است و هر لحظه ممکن است که ناچار به رها کردنش شوی:

به مهمان‌خانهٔ گیتی مکن جای — که ناگه گویدت زین‌جا برون آی
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۰۸)

در زیر عنوان «در نصیحت اهل روزگار»، آدمی را دعوت به آموزش، کسب کمال، پرهیزکاری، دوری از ریاکاری و پوشیدگی با لباس شریعت و دین می‌کند:

دریغ دهلیزهٔ ده روزه فانی — بکن کسب کمال ار می‌توانی
نخستین دست زن در دامن علم — که یابی خوشه‌ای از خرمن علم
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۰۸)

۶. بازتاب اهمّیت و جایگاه محبّت و دل‌دادگی

محبت و دل‌دادگی در نظر حبیبی و در منظومهٔ «*یوسف علیه السلام و زلیخا*»یش، جایگاه بسا بلند دارد. شاعر در موارد زیادی، آن‌را ستوده و از اهمّیت و جایگاه بلندش سخن گفته است. در ادامه، به شماری از این موارد اشاره می‌کنیم:

در نظر حبیبی، زلیخا جوان‌مردی است که عمر خود را صرف «عشق» کرده و از این نگاه باید سر خود را خاکش کرد:

سر من باد خاک آن جوان‌مرد — که صرف عشق عمری نازنین کرد
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۰۳)

شاعر، جایگاه بلند پیامبران الهی و کامیابی‌شان را به دلیل وابستگی آنان به «عشق» می‌داند، رستگاری حضرت ابراهیم علیه السلام از آتش نمرود، به این است که «عشق» را با خود داشت:

اگـــر خـــود عشـــق در دیـــن خانـــه ســـازد | چـــو ابـــراهیم علیه السلام از بـــت، خانـــه ســـازد
اگـــر بـــر کفـــر، آتـــش بـــار گـــردد | هـــمان آتـــش بـــرو گـــل‌زار گـــردد
برانگیـــــزد ازان آتـــــش اگـــــر دود | اســـیر آیـــد بـــه چنـــگ پشّـــه نمـــرود
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۰۲)

فلک اسیر دام «عشق» است و خرد افگنده در پایش:

ســـخن کوتـــاه، فلـــک در دام عشـــق اســـت | ســـمند توســـن آرام عشـــق اســـت
همـــــه فرزانگـــــان دیوانـــــهٔ او | بـــــلا و عافیـــــت در خانـــــهٔ او
مَلَـــک از خـــوف او افشـــانده پـــر را | خـــرد در پـــای او افگنـــده سر را
هـــزاران خانـــه را ویـــران کنـــد عشـــق | چـــو ویـــران کـــرد آبـــادان کنـــد عشـــق
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۰۲)

آغاز راه «عشق» جان‌گداز و پایان آن سرفرازی است:

ســـلوک راهـــش اوّل جان‌گدازســـت | چـــو عاشـــق منتهـــی شـــد، سرفرازســـت
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۰۲)

دل آمیخته با «عشق» سزاوار تحسین است:

خـــوش آن‌دل کانـــدرو ســـودای عشق‌ســـت | خـــوش آن سر کانـــدرو ســـودای عشق‌ســـت
بِـــه از ســـود جهـــان باشـــد غـــم عشـــق | بِـــه از شـــادی عـــالم مـــاتم عشـــق
دل بی‌عشـــق زنـــده نیســـت، مرده‌ســـت | غلـــط کـــردم کـــه انبـــان فسرده‌ســـت
دل انـــدر عشـــق بنـــد، ار مـــرد راهـــی | گـــدایی انـــدرش شـــد بادشـــاهی
اگـــر از درگهـــش بـــر سر کنـــی خـــاک | کلاهـــت بگـــذرد از چـــرخ افـــلاک
ز چـــوب عشـــق اگـــر یـــابی عصـــایی | تـــوانی کـــرد از چـــوب اژدهـــایی
(حبیبی، ۱۳۳۹، ص. ۳۰۲-۳۰۳)

نتیجه‌گیری

تحقیق حاضر با هدف بازشناسی احوال «حبیبی کابلی» و معرفی منظومهٔ «*یوسف علیه السلام و زلیخا*»ی او انجام شد. در ارتباط با پرسش اول تحقیق، بررسی منابع تذکره‌ای و تحقیقی نشان داد که اطلاعات مربوط به زندگی، آثار و جایگاه ادبی این شاعر، محدود و پراکنده است و بخش مهمی از آگاهی‌های موجود دربارهٔ او از خلال منظومهٔ «*یوسف علیه السلام و زلیخا*»ی او و اشاره‌های موجود در منابع به دست می‌آید. دربارهٔ این شاعر و اثر کمترشناخته‌شده‌اش، در شماری از تذکره‌ها و منابع دیگر نکته‌های مشابه به همدیگر دیده می‌شوند که بیش‌تر به نام، تخلص، زادگاه، زیستگاه و سال درگذشت شاعر پرداخته‌اند و از سوی دیگر نمونه‌هایی از شعرش را هم نقل کرده‌اند. نسخهٔ از اثر این شاعر که «*احسن‌القصص مشهور به یوسف علیه السلام و*

زلیخای حبیبی» است و در سال ۱۳۳۹ه. در لاهور طبع شده است، منبع اکثر این تحقیقات است. همچنین، در ارتباط با پرسش دوم تحقیق، بررسی بخش‌هایی از این منظومه نشان می‌دهد که شاعر در کنار پیروی از سنت «یوسف علیه السلام و زلیخانویسی فارسی»، به برخی مضامین تعلیمی و عاطفی نیز توجه داشته است.

سادگی و روانی زبان و شیوهٔ بیان شاعر، جلوه‌های دل‌دادگی و محبّت در منظومه، نکات اخلاقی و تعلیمی و نیز اشاره به نام، تخلص و زادگاه شاعر در برخی ابیات، از جمله ویژگی‌های قابل توجهِ آن به شمار می‌رود. افزون بر این، بررسی وزن و شمار ابیات منظومه نیز بخشی از ویژگی‌های این اثر را روشن می‌سازد و نشان‌گر این است که حبیبی سنّت مثنوی‌سرایی پیشینیان را در نظر داشته و وزن عروضی معمول آنان را مراعات کرده است. آغاز این کتاب همانند کتاب‌های معتبر بزرگان پیشین، با ستایش پروردگار بزرگ، آرزوی کامیابی و موفقیت در به پایان رساندن منظومه همراه است. یکی از ویژگی‌های خیلی برجستهٔ این اثر، بیان نکته‌های تعلیمی است. شاعر در هر جای ممکن، همچون پیر با تجربه و انسانی که سردی و گرمی روزگار را چشیده، مخاطب را به سوی الله جل جلاله پرستی، خردپروری، خودشناسی و پرهیز از افتیدن در دام دنیا تشویق می‌کند. ویژگی مهم دیگر این منظومه، بازتاب زیبایی‌ها و اهمّیت دل‌دادگی و محبّت با محوریت کلی داستان محبّت زلیخا به یوسف علیه السلام است.

در پایان پیشنهاد می‌شود که محققان حوزهٔ ادبیات فارسی، به‌ویژه در بخش منظومه‌های غنایی و دینی، تحقیقات گسترده‌تری انجام دهند؛ زیرا محدود بودن اطلاعات موجود دربارهٔ شماری از شاعران و از جمله حبیبی کابلی، نیاز به بررسی‌های بیش‌تر را آشکار می‌سازد.

منابع و مآخذ

القرآن الکریم.

سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی–معاونت فرهنگی . (۱۳۸۳). *ادبیات افغانستان در ادوار قدیمه (برگرفته از آریانا)*. تهران: الهدی.

آریانا دایرةالمعارف. (۱۳۸۹). کابل: اکادمی علوم افغانستان.

آرین، نصیر. (۱۳۹۳). *عروض در شعر پارسی دری*. کابل: فرهنگ.

اسماعیل بن عمر بن کثیر. (۱۴۲۰ق). *تفسیر قرآن العظیم مشهور به تفسیر ابن کثیر*. تحقیق سامی بن محمد سلامه، (بی‌جا): دارالطیبهٔ.

القرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد الانصاری. (بی‌تا). *الجامع للاحکام القرآن مشهور به تفسیر قرطبی*. مصر: دارالشعب.

پاک‌فر، محمد سرور. (۱۳۸۵). *تحلیل مقایسوی یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی و جامی*. (بی‌جا): هوشنگ قلندری.

جامی، نورالدین عبدالرحمان بن احمد. (۱۳۶۶). *مثنوی هفت اورنگ جامی*. به‌تصحیح و مقدمۀ مرتضی مدرس گیلانی، تهران: سعدی.

حبیبی، حبیب‌الله. (۱۳۳۹). *احسن‌القصص مشهور به یوسف علیه السلام و زلیخای حبیبی*. لاهور: مطبعۀ نامی.

حبیبی، عبدالحی. (۱۳۸۹). *تاریخ افغانستان در عصر گورکانیان هند*. کندهار: ریاست اطلاعات و فرهنگ.

خراسانی، شجاع‌الدین. (۱۳۹۱). *مثنوی در آیینۀ دری*. کابل: امیری.

خیّام‌پور، عبدالرسول. (۱۳۶۸). *فرهنگ سخنوران*. (بی‌جا): طلایه.

دانش‌نامۀ ادب فارسی. (۱۳۸۰). *به سرپرستی حسن انوشه*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

راشد، عبدالباری. (۱۳۸۶). *مجموعۀ پیام‌ها و مقالات اکادمی علوم جمهوری اسلامی افغانستان*. کابل: ریاست نشرات اکادمی علوم جمهوری اسلامی افغانستان.

رستاقی، عبدالحکیم. (۱۳۵۰). *سکینة‌الفضلاء موسوم به‌اسم تاریخی بهار افغانی*. به‌اهتمام عبدالغنی بلخی. (بی‌جا).

ژوبل، محمد حیدر. (۱۳۸۸). *تاریخ ادبیات افغانستان*. کابل: میوند.

شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۸). *ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما*. تهران: نی.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). *عروض و قافیه*. (بی‌جا): دانشگاه نور.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷). *انواع ادبی*. تهران: میترا.

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۹). *تاریخ ادبیات ایران*. تلخیص سید محمد ترابی، تهران: فردوس.

غبار، میر غلام محمد. (۱۳۶۸). *افغانستان در مسیر تاریخ*. (بی‌جا): مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری.

فریور، حسین. (۱۳۴۱). *تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا*. (بی‌جا): چاپ اطلاعات.

کام‌جو، بصیر. (۱۳۹۳). *عظمت فرهنگی خراسان*. کابل: خیام.

گل‌زاد، آصف. (۲۰۱۱/۸/۲۲). *حبیبی کابلی*. (۱۴۰۵/۰۴/۱۴). قابل دسترس در: www.gulzad.blogfa.com

مسائل زبان فارسی در هند، پاکستان و بنگلادیش. (۱۳۶۶). مجموعۀ سخن‌رانی‌های سومین سمینار زبان فارسی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

نظامی، خالد و بهرامی، مسکا. (۱۴۰۴). بررسی تطبیقی کلیله و دمنۀ نصرالله منشی با منظومۀ میر بهادر واصفی: باب شه‌زاده و یاران او. *سال‌نامۀ فرگرد*، هرات: نشر کام‌گار، ۴ (۴) ۱۷۵-۱۹۳.

نظامی، خالد. (۱۴۰۵). بررسی زبان‌شناسانۀ نام‌واژۀ «فرزه». *فصل‌نامۀ پارسی‌بان؛ در گسترۀ ادبیات و فرهنگ*، ۳ (۱۹) ۸۰-۸۷.

نوابی، غلام حبیب. (۱۳۸۳). *کوهدامن*. (بی‌جا): مؤسسۀ انتشارات الازهر.

نوشاهی، عارف. (۱۳۹۱). *کتاب‌شناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه‌قاره (هند، پاکستان، بنگلادیش) از ۱۱۹۵ه تا ۱۴۲۸ه (۱۷۸۱م. تا ۲۰۰۷م.)*. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

هادی، روح‌الله. (۱۳۹۵). *آموزش عروض و قافیه از دریچهٔ پرسش*. تهران: سمت.

یوسفی، حسین‌علی. (۱۳۷۸). *بنای عاشقی بر بی‌قراری است: نقد تحلیلی و تطبیقی خسرو و شیرین با شیرین و خسرو*. تهران: روزگار.

www.marashilibrary.com. (بی‌تا). *احسن‌القصص (= یوسف زلیخا حبیبی)*. (۱۴۰۵/۰۴/۱۴). قابل دسترس در www.marashilibrary.com.

مجله علمی- تحقیقی جوزجانان

دوره ۱۹؛ شماره ۱ (مسلسل ۴۸)؛ بهار و تابستان ۱۴۰۵؛ صفحات ۹۹-۱۱۴

شاپا چاپی: ۳۰۸۰-۱۰۶۰- شاپا الکترونیکی: ۳۰۸۰-۱۰۷۹

شروط مقترن عقد از منظر فقه اسلامی

عبدالبصیر امینی[۱*]، احمدالدین رحمانی [۲]

۱*. نامزدپوهنیار، دیپارتمنت ثقافت اسلامی، پوهنځی شرعیات، پوهنتون جوزجان، شبرغان، افغانستان (نویسندۀ مسئول). abdulbasiramini40@gmail.com - https://orcid.org/0009-0004-2843-3843

۲. پوهیار، دیپارتمنت فقه و قانون، پوهنځی شرعیات، پوهنتون جوزجان، شبرغان، افغانستان.
https://orcid.org/0009-0004-3651-6604 - rahmaniahmaduddin@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۶ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۴/۲۳)

چکیده

دین مقدس اسلام به‌عنوان شریعتی جامع و فراگیر، تمامی ابعاد زندگی انسان از جمله روابط حقوقی و معاملاتی را مورد توجه قرار داده است. عقود و شروط مقترن به آن، یکی از مهم‌ترین ابزارهای تنظیم این روابط است که با گسترش تعاملات اقتصادی و اجتماعی در دورۀ معاصر، تنوع عقود افزایش یافته و در نتیجه، بررسی فقهی شروط مقترن در ضمن عقد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است. براین اساس، تحقیق حاضر با روش توصیفی–تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، دیدگاه‌های مذاهب فقهی اسلامی در مورد شروط مقترن در ضمن عقد را با هدف، تبیین احکام شروط مقترنِ عقد از منظر فقه به‌صورت تطبیقی بررسی و تحلیل می‌کند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که فقهای اسلامی در اصل جواز یا منع شروط ضمن عقد اختلاف نظر دارند؛ به‌گونه‌ای که برخی اصل را بر منع و برخی دیگر بر اباحه شروط قرار داده‌اند. در پایان، دیدگاه مذهب حنفی با رعایت نصوص شرعی و توجه به مقتضای عقد، عرف صحیح و مصالح متعاقدین، شروط سازگار با این معیارها را صحیح و لازم‌الوفا دانسته است. این رویکرد با جلوگیری از پذیرش شروط مخالف شریعت و در عین حال، توجه به عرف و مصالح مردم، از انعطاف‌پذیری و ظرفیت لازم برای پاسخ‌گویی به نیازهای متحول معاملات در زمان‌ها و مکان‌های مختلف برخوردار است.

کلمات کلیدی: *شروط، عقد، فقه اسلامی، معاملات، مقترن.*

---

*. **ارجاع**: امینی، عبدالبصیر و رحمانی، احمدالدین. (۱۴۰۵).شروط مقترن عقد از منظر فقه اسلامی. *مجله علمی- تحقیقی جوزجانان*، ۱۹(۱) ۹۹-۱۱۴.https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.106

Scientific-Research Journal of Jawzjanan
Volume 19; Issue 1 (Serial No. 48); Spring & Summer 2026; Pages 99–114
P-ISSN: 3080-1060– E-ISSN: 3080-1079

Conditions Attached to a Contract from the Perspective of Islamic Jurisprudence

Abdulbasir Amini[1*], Ahamddudin Rahmani[2]

1[*]. Teaching Assistant. Department of Islamic culture, Faculty of Sharia, Jawztan University, Sheberghan, Afghanistan (Corresponding Author).
abdulbasiramini40@gmail.com - https://orcid.org/0009-0004-2812-3843

2. Teaching Assistant. Department of Fiqh & Law, Faculty of Sharia, Jawztan University, Sheberghan, Afghanistan.
rahmaniahmaduddin@gmail.co - https://orcid.org/0009-0004-3651-6604

(Received: 25/02/2026 - Accepted: 14/07/2026)

Abstract

The sacred religion of Islam, as a comprehensive and all-encompassing Sharia, has addressed all dimensions of human life, including legal and transactional relationships. Contracts and the conditions attached to them are among the most important tools for regulating these relationships. With the expansion of economic and social interactions in the contemporary era, the diversity of contracts has increased, and consequently, the jurisprudential examination of conditions attached to contracts has gained particular importance. Accordingly, the present study, using a descriptive-analytical method and library resources, examines and analyzes the perspectives of Islamic jurisprudential schools regarding conditions attached to contracts, with the aim of explaining the rulings on such conditions from a comparative jurisprudential perspective. The findings of the study indicate that Islamic jurists disagree on the principle of permissibility or prohibition of conditions attached to contracts, with some considering the default to be prohibition and others permissibility. Finally, the view of Ibn Taymiyyah and Ibn Qayyim (may Allah have mercy on them)—which upholds the validity and permissibility of all conditions that do not contradict the primary texts (nusus) and the objectives (maqasid) of Sharia—is presented as the preponderant opinion. This view, due to its flexibility and alignment with the changing interests of Islamic societies, holds greater efficacy in regulating contemporary contractual relationships.

Keywords: *Conditions, Contract, Islamic Jurisprudence (Fiqh), Transactions, Attached (or Concomitant).*

[*]. **Citatioan:** Amini, A. & Rahmani, A. .(2026). Conditions Attached to a Contract from the Perspective of Islamic Jurisprudence. *Scientific-Research Journal of Jawzjanan.* 19(1), 99–114. https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.106

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَىٰ آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

فقه اسلامی به‌عنوان نظام حقوقی، جامع و پویا، تمامی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان را در بر می‌گیرد و با ارائه قواعد منسجم، روابط میان افراد را در عرصه‌های گوناگون تنظیم می‌نماید. یکی از مهم‌ترین حوزه‌های این نظام حقوقی، عرصه معاملات و عقود است که نقش بنیادینی در سامان‌دهی روابط اقتصادی و تأمین عدالت اجتماعی دارد. شریعت اسلامی با تأکید بر اصل وفای به عهد، بنیان اعتماد و ثبات را در تعاملات انسانی استوار ساخته است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ (سورهٔ مائده، آیه ۱) که دلالت بر جایگاه اساسی عقد و لزوم التزام به مفاد آن دارد.

همچنین پیامبراکرم صلی الله علیه و سلم اصل حاکم بر شروط قراردادی را چنین بیان فرموده‌اند: الْمُسْلِمُونَ عَلَى شُرُوطِهِمْ إِلَّا شَرْطًا أَحَلَّ حَرَامًا أَوْ حَرَّمَ حَلَالًا (سجستانی، ۱۴۲۰ق، «الاقضیه» ۱۲(۳۵۹۴). ترجمه: مسلمانان پایبند به شرط‌های خود هستند، مگر شرطی که حرامی را حلال کند یا حلالی را حرام گرداند. این حدیث، چارچوب کلی مشروعیت شروط ضمن عقد و اصل التزام به شروط را در صورت عدم مخالفت با احکام قطعی شریعت، مورد تأیید قرار داده است. بر پایهٔ این اصول، عقود در فقه‌اسلامی صرفاً توافق‌هایی عرفی نیستند، بلکه تعهداتی شرعی‌اند که وفای به آن‌ها واجب شمرده شده است. با این حال، هنگامی که شرط یا شروطی در ضمن عقد گنجانده می‌شود، پرسشی که این مقاله در پی تبیین و پاسخ‌گویی به آن می پردازد، شروط ضمن عقد در فقه اسلامی چیست و مذاهب فقهی بر اساس چه معیارهایی دربارهٔ صحت یا بطلان آن اختلاف نظر دارند؟ است.

اهمیت این مسئله زمانی بیشتر آشکار می‌شود که بدانیم اختلاف نظر قابل توجهی میان مذاهب فقهی دربارهٔ قلمرو اعتبار شروط مقترن در ضمن عقد وجود دارد؛ برخی مذاهب رویکردی محدودکننده‌ای اتخاذ کرده و شروط را در چارچوبی مضیّق می‌پذیرند؛ در حالی که برخی دیگر با تمسک به اصل اباحه و حدیث مذکور، دیدگاهی موسّع‌تر ارائه کرده‌اند.

این اختلاف دیدگاه، در شرایط کنونی و با گسترش قراردادهای نوین و پیچیده، ابعاد تازه‌ای یافته است. تنوع روزافزون شروط قراردادی در معاملات معاصر - به‌ویژه در حوزه‌های تجاری و مالی - ضرورت دستیابی به معیاری روشن و منسجم برای ارزیابی مشروعیت شروط را

دوچندان ساخته است. فقدان چنین ضابطه‌ای می‌تواند به بطلان عقود، تضییع حقوق متعاقدین و افزایش منازعات حقوقی بینجامد. ازاین‌رو، بازخوانی مبانی فقهی شروط مقترن و تحلیل آن‌ها در پرتو مقاصد شریعت و نیازهای معاصر، ضرورتی علمی و کاربردی به‌شمار می‌رود.

در بررسی پیشینهٔ تحقیق، آثار فقهای متقدم و معاصر نشان می‌دهد که هر کدام، از زاویه‌ای به این مسئله پرداخته‌اند. برای نمونه، امام علاءالدین کاسانی رحمه الله در کتاب بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، شروط ضمن عقد را به اقسام صحیح، فاسد و باطل تقسیم کرده و شرط مخالف مقتضای عقد را موجب فساد آن دانسته است. با وجود دقت در این تقسیم‌بندی، تحلیل وی عمدتاً ناظر به عقود سنتی بوده و تطبیق آن بر معاملات پیچیده معاصر کمتر مورد توجه قرار گرفته است. تحقیق حاضر با بازخوانی این تقسیم‌بندی و تحلیل آن در پرتو نیازهای جدید معاملاتی، امکان بخش عملی آن را توسعه می‌دهد.

وهبةالزحیلی در الفقه‌الاسلامی و أدلته، دیدگاه‌های مذاهب چهارگانه را به‌صورت تطبیقی گردآوری کرده و برای مثال، اصل « الْمُسْلِمُونَ عَلَى شُرُوطِهِمْ » را مبنای جواز شروط در فقه مالکی و حنبلی معرفی می‌کند. هرچند این اثر از حیث گردآوری اقوال جامع است، اما به ارائه معیار نهایی و ضابطهٔ ترجیحی متناسب با شرایط معاصر کمتر پرداخته است. تحقیق حاضر با تحلیل انتقادی این اقوال، در پی ارائهٔ مبنای منسجم و قابل استفاده در ارزیابی شروط قراردادی است.

از سوی دیگر، شیخ علی خفیف در آثار خود پیرامون احکام معاملات، به‌ویژه در احکام المعاملات الشرعیه، بر نقش شروط در تأمین مصالح متعاقدین تأکید کرده و نمونه‌هایی از شروط صحیح را بیان می‌نماید. با این‌حال، رویکرد وی بیشتر توصیفی بوده و به تفصیل اختلافات مذاهب و معیار تشخیص صحت و بطلان شروط نپرداخته است. این تحقیق با رویکرد تطبیقی، این نقیصه را جبران می‌کند.

فراح‌الدین فرهمند (۱۴۰۲)، در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی شروط مقترن عقد بیع در فقه حنفی و قانون مدنی افغانستان»، منتشرهٔ شماره ۳۰ نشریه علمی فقه، حقوق و علوم جزا، به بررسی شروط مقترن به عقد بیع از منظر فقه حنفی و قانون مدنی افغانستان پرداخته است. این تحقیق از لحاظ موضوعی با تحقیق حاضر ارتباط مستقیم دارد؛ زیرا بخشی از مباحث مربوط به شروط مقترن عقد، به‌ویژه شرایط اعتبار شروط در عقد بیع را مورد بررسی قرار می‌دهد. با این وجود، قلمرو آن به عقد بیع محدود بوده و از منظر فقه حنفی و قانون مدنی مصوب ۱۳۵۵ افغانستان به مسئله نگریسته است؛ درحالی‌که تحقیق حاضر، شروط مقترن عقد

را در گستره مذاهب فقهی اسلامی بررسی کرده و درصدد تبیین مبانی، اقسام و معیارهای اعتبار و عدم اعتبار این شروط در عقود مختلف است. بنابراین، تفاوت اساسی دو تحقیق در گستره بررسی، مبانی فقهی و رویکرد تطبیقی تحقیق حاضر است.

همچنین، جلیل احمد خلیلی (۱۴۰۳)، در مقاله‌ای تحت عنوان «شروط ضمن عقد ازدواج در فقه حنفی و قانون مدنی افغانستان»، که در شماره ۴۵ فصلنامه علمی- تحقیقی علوم اجتماعی پوهنتون غالب، نشر شده است، به بررسی شروط ضمن عقد ازدواج از منظر فقه حنفی و قانون مدنی افغانستان پرداخته است. این تحقیق با تمرکز بر عقد ازدواج، به تبیین احکام و آثار شروط ضمن آن در چارچوب فقه حنفی و قانون مدنی افغانستان توجه دارد. هرچند این اثر در شناخت جایگاه شروط قراردادی و آثار فقهی و حقوقی آن‌ها در عقد نکاح سودمند است؛ اما موضوع بررسی آن به شروط مربوط به عقد ازدواج محدود می‌شود و اختلاف دیدگاه مذاهب اسلامی در زمینه شروط مقترن عقد را به‌صورت فراگیر شامل نمی‌شود. در مقابل، تحقیق حاضر با رویکردی گسترده‌تر و تطبیقی، در پی بررسی مبانی مشروعیت، اقسام و ضوابط اعتبار شروط مقترن در فقه اسلامی، با توجه به دیدگاه‌های مذاهب مختلف است.

بررسی این آثار نشان می‌دهد که با وجود تلاش‌های ارزشمند پیشین، هنوز تحقیق مستقل، تطبیقی و ناظر به نیازهای معاملات معاصر -به‌ویژه به زبان دری- که به استخراج ضابطه‌ای روشن و کاربردی برای ارزیابی شروط مقترن عقد بپردازد، به‌صورت جامع ارائه نشده است. آثار یادشده یا به تبیین مبانی نظری شروط در منابع فقهی پرداخته‌اند، یا بررسی خود را به یک عقد خاص و یک مذهب فقهی محدود ساخته‌اند. ازاین‌رو، تحقیق حاضر در پی آن است که با تجمیع و تحلیل دیدگاه‌های مذاهب اهل سنت و الجماعت و بازخوانی مبانی فقهی در پرتو مقاصد شریعت، چارچوبی منسجم برای تشخیص مشروعیت و اعتبار شروط مقترن عقد ارائه دهد.

هدف این تحقیق، تبیین مفهوم و اقسام شروط مقترن عقد، تحلیل تطبیقی آرای مذاهب فقهی و استخراج معیارهای فقهی صحت، فساد و بطلان شروط، به‌گونه‌ای منطبق با اصول شریعت و مقتضیات دورهٔ معاصر است. براین اساس، تحقیق حاضر با روش توصیفی- تحلیلی و بر پایه منابع معتبر فقهی مذاهب اسلامی که مستند به آیات قرآن کریم و احادیث نبوی است، انجام شده و می‌کوشد با تحلیل و دیدگاه‌ها، مبانی حاکم بر مشروعیت شروط مقترن ضمن عقد را تبیین و سامان‌دهی کند.

برای اینکه در مورد شروط مقترن در ضمن عقد معلومات دقیق داشته باشیم، لازم است مهم‌ترین مصطلحات موضوع مورد نظر را به گونهٔ علمی و نظام‌مند تعریف و توصیف نماییم.

الف) تعریف شرط

۱. شرط درلغت: الشرط لغة التزام الشی و التزامه فی البیع و نحوه وجمعه شروط.(ابن منظور، بی تا، ج۷، ص. ۳۲۹). یعنی، شرط در لغت لازم گردانیدن چیزی و التزام آن در بیع و مانند آن است و جمع آن شروط است.

۲. شرط در اصطلاح: فهو مایتوقف وجود الشی علیه دون ان یکون جزءا منه کتوقف الصلاة علی الطهارة مع ان الطهارة لیست جزءا من الصلاة، فالشرط ماکان خارج عن حقیقة الشی و لیس جزءا منه یلزم من عدمه العدم و لا یلزم من وجوده وجود (حسین، ۲۰۰۵، ص. ۱۴۶). در اصطلاح عبارت از چیزیست که وجود شی متوقف برآن است، بدون اینکه جزئی از آن شی باشد، مانند توقف نماز بر طهارت باوجود اینکه طهارت جزئی از نماز نیست، پس شرط خارج از حقیقت شی بوده جزئی از آن نمی باشد، از عدم وی عدم شی لازم می آید اما از وجودش وجود شی لازم نمی آید.

ب) تعریف مقترن (معنی المقترن بالشرط): الاقتران لغة من قارن الشی بالشی مقارنة اقترن به و صاحبه و قرنت الشی بالشی و صلته (ابن منظور، بی‌تا، ج.۱۳، ص.۳۳۶). اقتران در لغت از قرین شدن شی به شی دیگری گرفته شده معنی نزدیک شدن و مصاحبت را می‌دهد، و مراد از قرین ساختن چیزی را به چیزی دیگری، به معنی وصل ساختن اوست. و بعضی اسمای دیگر نیز برآن اطلاق می‌شود مانند: الشرط‌المقترن بالعقد، الشرط‌المقارن و الشرط‌التقییدی. دکتور صبحی المحمصانی شروط مقترن بالعقد را اینگونه تعریف نموده است: هو ما اتفق علیه المتعاقدین بدون استعمال اداة الشرط لتحدید علاقتهما و تعیین موجباتهما و تغییر احکام العقد العادیة زیادة او نقصانا و سمی بشرط التقیید لانه یقید احکام العقد (محمصانی، ۱۹۷۲، ج۲، ص. ۶۴۰). عبارت از شروطی است که متعاقدین بدون استعمال اداة شرط برای تعیین رابطه آنها و تعیین تعهدات آنها و تغیر احکام عادی در حال زیادت و نقصان، به آن اتفاق نموده است. و بنام شرط تقیید یاد شده چون احکام عقد را مقید می‌سازد.

۱. اقسام شروط: شروط به صورت عام بدو دسته تقسیم می‌شود:

۱.۱. شروط شرعی: هی شروط التی وضعها الشارع و الزمنا مراعاتها و اوجب علینا احترامها فاذا خالفها المتعاقدان فسدالعقد و حرم‌الانتفاع. (حسین، ۲۰۰۵، ص. ۱۴۷). عبارت از شروطی بوده

که شـارع به خاطر ملزم ساختن ما ، مراعات آن و احترام به آن وضـع نموده اسـت، پس اگر متعاقدین مخالف آن عقدی را انجام دهد عقد فاسد و انتفاع از آن حرام است.

۲.۱. شـروط جعلی: هی ما کانت بتصرف المتعاقدان او احدهما و قد یکون القصد منها تحقیق مصالح خاصه و قد تکون مقترنة بالعقد او معلقة علیه (حسین، ۲۰۰۵م، ص. ۱۴۷). عبارت از شروطی است که به تصرف متعاقدین و یا یکی از آنها بوده و گاهی قصد از تحقق آنها مصالح خاص بوده، و گاهی مقترن و گاهی هم معلق بر عقد می‌باشد.

محور بحث بنده در این مقاله شروط شرعی نبوده؛ بلکه شروط جعلی، ودر بین آن شروط مقترن بالعقد می‌باشد.

ج) تعریف عقد: در لغت به معنی ربط و توثیق احکام و جمع بین دوچیز است. در اصطلاح فقها: بانه الربط بین کلامین "او ما یقوم مقامهما" صادرین من شخصین، علی وجه یترتب علیه اثره الشرعی (خفیف، ۲۰۰۸م، ص.۱۸۵). عقد در حقیقت ربط بین دو کلام و یا هم قایم مقام آن بوده، از جانبین بنابر وجه که اثر شرعی بر آن مرتب میشود صادر شده باشد.

۱. شروط مقترن عقد

در باب شروط مقترن بالعقد فقها اختلاف نظر دارند، اصل در شروط منع و حظر است، تقیید در شروط تا زمانیکه شریعت اجازه نداده باشد جایز نیست. بنابه مقتضی عقد در عرصه شروط مقترن در عقد نظر مذاهب قرار ذیل است:

۱.۱. شروط مقترن عقد نزد اهل ظواهر: یری اهل‌الظاهر ان‌الاصل فی الشروط الحظر فلا یجوز تقیید العقود بالشروط الا اذا انصف الشارع علی جوازه فلم یصححوا عقدا و لا شرطا الا مایثبت جوازه بنص او اجماع (موسی، ۱۹۵۸، ص. ۴۱۵). دیدگاه اهل ظواهر براین است که اصل در شروط منع است پس مقید ساختن عقود به شرط‌ها جایز نیست، مگر آن مواردیکه در شریعت جواز آن تصنیف شده باشد، پس صحیح نمی‌دانند عقدی را و نه هم شروطی را مگر آن عقود و شروط را جواز می‌دانند، که دلیلی در نص و اجماع برای جوازش وجود داشته باشد.

ابن تیمیه رحمه الله از این گروه نقل میکند: انهم لایصححوا شروطا وردت بها السنة بناء علی انها منسوخة او غیر ثابتة (خفیف، ۲۰۰۸، ص. ۲۲۹). آنها بعضی شروطیکه در سنت وارد شده را هم صحیح نمی‌پندارند، می‌گویند ممکن منسوخ شده باشد و یا هم ثبوتش یقینی نباشد.

دلیل این گروه آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الاسلام دينا﴾ (سورۀ مائده، آیه۳) ترجمه: امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم برای شما احسان خودر را و پسندیدم برای شما اسلام را دین (دیوبندی، ۱۳۲۲هـ ج۱، ص. ۶۱۳).

اهل ظاهر استدلال می‌کنند که خداوند متعال با نزول این آیه، دین را کامل اعلام کرده است؛ بنابراین همه احکام، عقود و شروط مشروع در شریعت بیان شده‌اند. از این‌رو، هر شرطی که نصی از قرآن، سنت یا اجماع بر مشروعیت آن وارد نشده باشد، داخل در دین نیست و افزودن آن به عقود، نوعی تشریع بدون اذن الهی و دخالت در دین کامل محسوب می‌شود. پس اصل در شروط، منع است و تنها شروطی صحیح‌اند که شارع به طور خاص آنها را تجویز کرده باشد (الزرقاء، ۱۹۶۸، ج۱، ص. ۴۹۱).

همچنین، آیۀ ﴿وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (سورۀ بقره، آیه۲۲۹). ترجمه: و هرکه تجاوز می‌کند از احکام الله پس آن گروه ایشانند ستمگاران (دیوبندی، ۱۳۲۲ق، ج۱، ص۲۰۹).

اهل ظاهر معتقدند که احکام و حدود الهی در باب معاملات، عقود و شروط توسط شارع تعیین شده است. هر شرطی که شارع آن را مقرر نکرده باشد، تجاوز از حدود الهی به شمار می‌آید؛ زیرا متعاقدین با افزودن شرطی که دلیل شرعی بر مشروعیت آن وجود ندارد، از حدودی که خداوند تعیین کرده فراتر رفته‌اند. بنابراین، چنین شرطی باطل است و الزام‌آور نخواهد بود.

هم چنان حدیث رسو ل الله صلی الله علیه و سلم (مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ) (البخاری، «شروط»، ۱۹(۲۷۲۹). ترجمه: چه شده قومی را، شروطی را که در قرآن وجود ندارد بین هم شرط میگذارند. طبق حدیث دیگر، (وَمَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ) (النیشابوری، «الاقضیه»، ۸(۱۷۱۸)). ترجمه: و کسی که خلاف امر ما عملی را انجام بدهد آن مردود می‌باشد.

با در نظر داشت آیات و احادیث فوق هر شرطی که مخالف کتاب الله، سنت صحیح یا مقتضای عقد باشد، باطل است. چنانچه امام کاسانی رحمه الله در بحث شروط بیع بیان می‌کند که شرط مخالف مقتضای‌عقد یا مخالف شرع، شرطی فاسد و غیر معتبر است (کاسانی، ۱۹۸۲، ج۵، ص.۱۶۹).

۲.۱. شـروط مقترن عقد نزد مذهب حنفی: احناف رحمهم الله شـروط مقترن ضـمن عقد را به سـه دسـته تقسـیم نموده اند: وأما الشـروط فی‌البیع فمنها صـحیح، ومنها فاسـد، ومنها باطل (کاسانی، ۱۹۸۲، ج۵، ص. ۱۶۸).

۱.۲.۱. شـرط صـحیح: الشرط الصـحیح عند الحنفیة هو الشرط الذي یقتضـیه العقد، أو یلائمه، أو ورد الشـرع بجوازه، أو جری به العرف الصـحیح، فلا یفسـد العقد (ابن نجیم، ۱۴۱۲ق، ج۶، ص. ۹۱). شـرط صـحیح نزد فقهای حنفی، شـرطی اسـت که مقتضـای عقد باشـد، یا با مقتضـای عقد سازگار و متناسب باشد، یا شرع به جواز آن تصریح کرده باشد، و یا عرف صحیح آن را پذیرفته باشد. بنابراین، چنین شرطی موجب فساد عقد نمی‌شود.

شـروطی که عقد مقتضـی آن بوده و عقد همراه باآن صـحیح می‌شـود، هیچ مخالفی بجز اهل ظواهر وجود ندارد چون معیار قبولیت شـروط نزد اهل ظواهراینسـت که هر شـرط باید مطابق نصوص شرعی بوده باشد.

این نوع شروط در هر حالت برای صحت عقد واجب می‌باشد، مانند: شرط رد المبیع بر بایع در موجودیت عیب، و اشـتراط تسلیم ثمن قبل از تسلیم مبیع ، و شرط انفاق زوج برای زوجه و احسان معاشرت و دیگر شروط مانند این‌ها است (الخفیف، ۱۳۶۸ق، ص۸۹.).

۲.۲.۱. شروطی که به‌آن شرع وارد شده: مانند خیار شرط در مدت معلوم و اشتراط تاجیل ثمن و تقسـیط آن در عقد بیع، این ها شـروط صـحیح در عقد بوده به سـبب اینکه دلیل شـرعی در انجام آن ها وجود دارد ، باوجودیکه خلاف مقتضـی عقد اسـت، درسـت می‌باشـد چون مقتضـی عقد اینسـت که به مجرد تمام شـدن لزوم پیدا نموده و ثمن را باید فی الحال پرداخت کرده شود. شروطی که در آن عرف جاری است مانند شرط گذاشتن مشتری برای اصلاح چیزی که از بایع خریده است، چون جریان عرف بر آن جاری است، از نزاع و فریب متوجه عقد دور است (الخفیف، ۱۳۶۸، ص. ۹۰).

فالشـرط المتعارف کالشـرط الثابت شرعا و هذا الاقرار بالشـرط المتعارف فتح الباب واسـعا لتصـحیح الشـروط فی کل زمان و مکان مادامت لا تتعارض مع الشـریعة و تحقق منافع للناس (شـبیر، ۲۰۰۴م، ص. ۷۱). پس شـرط متعارف مانند شـرط ثابت در شـرع اسـت، این سـخن باب وسعت را برای تصحیح شروط در هر زمان و مکان باز مینماید، مادامیکه با شریعت در تعارض واقع نشده بر منفعت مردم بوده باشد.

در نتیجه قواعد اساسی در شروط صحیح نزد احناف رحمهم الله سه مورد است: الف: موافق مقتضی عقد باشد. ب: دلیل شرعی در آن وجود داشته باشد. و ج: عرف برآن جاری باشد (الزحیلی، ۱۴۱۸، ج۵، ص. ۳۶۴۸).

۳.۲.۱. شرط فاسد: لا یقتضیه العقد ولا یلائمه وفیه نفع لأحدهما ... ولم یجر العرف به ولم یرد الشرع بجوازه (ابن عابدین، ۱۴۱۲، ج۵، صص.۸۴-۸۵). به شرطی که نه مقتضای عقد باشد و نه با مقتضای آن سازگاری و تناسب داشته باشد، و در عین حال متضمن منفعتی برای یکی از دو طرف قرارداد باشد، و عرف صحیح نیز آن را نپذیرفته باشد و شرع نیز به جواز آن حکم نکرده باشد، گفته می‌شود.

صاحب کنز الدقائق بر این نکته تصریح کرده است که هرگاه در عقد بیع شرطی گنجانده شود که نه مقتضای عقد باشد، نه با مقتضای آن سازگاری داشته باشد، و در عین حال متضمن منفعتی برای یکی از دو طرف معامله یا برای مورد معامله باشد، مشروط بر آنکه صاحب منفعت استحقاق آن را داشته باشد، و نیز نه عرف صحیح آن را پذیرفته باشد و نه شرع بر جواز آن دلالت کرده باشد، چنین شرطی موجب فساد عقد بیع خواهد بود. ازاین‌رو، تحقق فساد ناشی از شرط، منوط به اجتماع این پنج وصف است. بنابراین، اگر شرط از مقتضیات عقد باشد، هرگز سبب فساد عقد نخواهد شد؛ همچنین اگر هرچند از مقتضای عقد نباشد، ولی مشروعیت آن به دلیل شرعی ثابت شده باشد، یا عرف صحیح آن را پذیرفته باشد، و یا با مقتضای عقد هماهنگ و متناسب باشد، در هیچ‌یک از این موارد، شرط موجب فساد عقد نخواهد گردید (ابن نجیم، بی‌تا، ج۶، ص. ۹۲-۹۳).

امام کاسانی رحمه الله می‌فرماید: اما الشروط الفاسده فهی ما لم تکن ضمن ضوابط الشروط الصحیحة و انما فیها منفعة زائدة لاحد العاقدین کشراء حنطة علی ان یطحنها البائع فالبیع فیه شبهة و مفسدة فهو شرط لا یقتضیه العقد ولا یلئمه فالمشروط لا یکون محظورا و منه منفعة (الکاسانی، ۱۹۸۲م، ج۲، ص.۲۲). اما شروط فاسد، آن دسته از شروطی هستند که در چارچوب ضوابط شروط صحیح قرار نمی‌گیرند، بلکه در آن‌ها منفعت اضافی برای یکی از دو طرف عقد وجود دارد؛ مانند اینکه گندمی خریداری شود به شرط آنکه فروشنده آن را آسیاب کند. پس این بیع دارای شائبه و مفسده است؛ زیرا شرطی است که مقتضای عقد نیست و با آن سازگار هم نمی‌باشد. در عین حال، خودِ موردِ شرط (مشروطٌعلیه) امرِ حرامی نیست و دارای منفعت است.

شرط فاسد یعنی شرطی که نه جزء ذات و مقتضای طبیعی عقد است و نه با آن تناسب دارد، مشکل آن این است که نفع اضافی و یک‌طرفه ایجاد می‌کند. مثلاً خرید گندم با شرط

اینکه فروشنده آن را آسیاب کند. این کار خارج از تعهد اصلی بیع (انتقال کالا در برابر ثمن) است. بنابراین این شرط، عقد را دچار شبهه و مفسده می‌کند، هرچند خودِ عملِ شرط‌شده (آسیاب کردن) ذاتاً حرام نیست و منفعت هم دارد (الزحیلی، ۱۴۱۸، ج۵، ص. ۳۶۵۱). یعنی فسادِ شرط به خاطر عدم تناسب با ماهیت عقد است، نه به خاطر حرام بودنِ خودِ عمل.

شرو ط فاسد اگر در عقود معاوضی مالی مقترن شود: افسده و فسد معه. هم عقد و هم شرط را فاسد میگرداند. اگر در عقود غیر معاوضی مقترن شود: لم یوثر فی العقد، فیصح العقد و یلغو الشرط (الخفیف، ۱۳۶۸، ص.۹۱). تاثیر در عقد نداشته عقد صحیح و شرط لغو می‌شود.

۴.۲.۱. شرط باطل: شروطی را گویند که خودش باطل است و باعث بطلان عقد نیز میشود، شرایطی که مخالف مقتضی ذات عقد باشد هم باطل است و هم باعث بطلان عقد می‌گردد.

دکتور وهبةالزحیلی شروط باطل در نزد احناف را این گونه بیان می‌کند: أن الشرط الباطل عند الحنفية هو الشرط الذي لا يترتب عليه أثر شرعي، ولا يحقق منفعة معتبرة، ويعد لغواً، فلا يؤثر في العقد، بخلاف الشرط الفاسد الذي يشتمل على منفعة لأحد العاقدين (الزحیلی، ۱۴۱۸، ج۵، ص.۳۶۵۰). شرط باطل نزد فقهای حنفی، شرطی است که هیچ اثر شرعی بر آن مترتب نباشد، منفعت معتبر و قابل اعتنایی را تأمین نکند و از نظر شرع، شرطی لغو و بی‌اثر محسوب شود؛ ازاین‌رو، چنین شرطی بر عقد تأثیری نمی‌گذارد. این برخلاف شرط فاسد است که مشتمل بر منفعتی برای یکی از دو طرف قرارداد است.

شرط باطل شرطی است که نه مقتضی عقد بوده، نه دلیل شرعی در آن وجود داشته و متعارف در عرف باشد، در عین حال منفعتی هم به کسی نرساند و شرط قرار گرفتن آن مانند عدم وجود آن است.

۳.۱. شروط مقترن عقد نزد مذهب شافعی رحمه الله: در اصل موافق مذهب ظاهری است اما در توسیع دائره شروط صحیحه با آن مخالف است. مذهب امام شافعی رحمة الله علیه دو قاعده را جهت قبول شروط در عقود بیان می‌کند:

۱. مخالف مقتضی عقد نباشد. پس در نتیجه باید گفت که اگر شرط مخالف مقتضای عقد باشد شرط باطل (و گاهی مبطل عقد) اگر مخالف نباشد امکان صحت دارد.

۲. اینکه متضمن معنی از معانی بر خیر در آن وجود داشته باشد. در مذهب شافعی شرط باید دارای فایده مشروع و عقلایی باشد.

بنابراین شروطی که: الف: بی‌فایده باشند، و ب: یا فاقد نفع معتبر شرعی باشند؛ صحیح شمرده نمی‌شوند، چون شرط باید متضمن مصلحت یا خیری باشد (شافعی، ۱۴۱۰. ج۳، صص.۷۵-۸۰).

۴.۱. شروط مقترن عقد نزد مذهب مالکیه و حنابله رحمهم الله: در جواز شروط این دو مذهب وسعت زیادی را اختیار نموده است یعنی شروطی را اجازه دادند که دیگر مذاهب آن شروط را اجازه ندادند. چناچه ابن قدامه رحمه الله در کتاب خویش المغنی میفرماید: **کل شرط فیه منفعة لأحد المتعاقدین، ولا یخالف مقتضی العقد، ولا کتابًا ولا سنة، فهو شرط صحیح یجب الوفاء به** (ابن قدامه، ۱۴۱۷ق، ج۶، ص.۱۸۸). هر شرطی که دربردارنده منفعتی برای یکی از دو طرف قرارداد باشد و با مقتضای عقد، و نیز با کتاب (قرآن‌کریم) و سنت‌نبوی مخالفت نداشته باشد، شرط صحیح است که وفای به آن واجب می‌باشد. فروش خانه با شرط سکونت فروشنده برای مدت معین، فروش شتر با شرط حمل کالا تا محل معین، فروش پارچه با شرط دوختن آن و شرط زن بر شوهر که او را از شهر خود خارج نکند یا با او ازدواج مجدد نکند (در بحث نکاح)؛ مثالهایی است که ایشان به آنها اشاره کرده اند.

همچنین شرط کردن منفعتی از سوی یکی از دو طرف عقد را نیز صحیح می‌دانند؛ مانند اینکه فروشنده حملِ کالای فروخته‌شده را تا مکان معینی بر عهده بگیرد، یا لباس را برای خریدار بدوزد. و نیز صحیح می‌دانند که زن در ضمن عقد نکاح بر شوهر خود شرط کند که او را به سفر نبرد.

مذهب حنابله فقط شروط آتی را قبول ندارند:

۱. شرطی که در عقد موجب انشاء عقد اخر باشد مثلا شخصی خانه را به شخص دیگر به شرط اینکه به فلان شخص دیگر اجاره دهد بفروشد، یا قرض را به شرط اینکه کتابی برایش هبه کند بدهد، اینها شروطی است که انسان را به نزاع میکشاند و از جمله شروط فاسد است پیامبر صلی الله علیه و سلم از آن منع نموده است.(نَهَى عَنْ صَفْقَتَيْنِ فِي صَفْقَةٍ.) (ابن حنبل، ۱۴۲۰ق. ج۶، ص. ۳۲۴). حکم: صحیح لغیره. ترجمه: از انجام دو معامله در یک معامله نهی فرموده‌اند.

۲. اینکه در عقد شرطی گذاشته شود که منافی مقتضی شرع باشد مانند اینکه بایع بر مشتری شرط بگذارد چیزی را که خریده به دیگری نفروشد، یا برشخص معین وقف نکند، یا اینکه

قیمت کمتر از خرید بفروشد . این ها همه از جمله شروط فاسد است ، عقد بوسیله اینها فاسد نمی‌شود (ابن قدامه، ۱۴۱۷ق، ج۶، ص. ۳۲۴-۳۲۵).

با درنظرداشت اقوال فقهای مذاهب اسلامی و بررسی ادله شرعی و قواعد فقهی مربوط به شروط مقترن به عقد، می‌توان گفت که دیدگاه مذهب حنفی در این زمینه بر تفکیک شروط صحیح، فاسد و باطل استوار است چنانچه امام کاسانی رحمه الله می فرمایند: وأما الشروط فی البیع فمنها صحیح، ومنها فاسد، ومنها باطل (کاسانی، ۱۹۸۲، ج۵، ص. ۱۶۸).

بر اساس این قاعده، هر شرطی که مقتضای عقد باشد، یا با مقتضای آن سازگاری و تناسب داشته باشد، یا جواز آن به دلیل شرعی ثابت شده باشد، و یا عرف صحیح بر آن جریان داشته باشد، شرط صحیح محسوب می‌شود و موجب فساد عقد نمی‌گردد.

چنانچه ابن نجیم رحمه‌الله می‌نویسد: الشرط الصحیح عند الحنفیۀ هو الشرط الذی یقتضیه العقد، أو یلائمه، أو ورد الشرع بجوازه، أو جری به العرف الصحیح، فلا یفسد العقد (ابن نجیم، ۱۴۱۲ق، ج۶، ص. ۹۱).

همچنین، شرط فاسد عبارت از شرطی است که مقتضای عقد نبوده و با آن نیز سازگاری نداشته باشد، ولی متضمن منفعتی برای یکی از طرفین عقد باشد و جواز آن نه از طریق شرع ثابت شده باشد و نه عرف صحیح بر آن جریان داشته باشد .چنین شرطی در عقود معاوضی مالی موجب فساد عقد نیز می‌گردد؛ درحالی‌که شرط باطل، شرطی لغو و فاقد منفعت معتبر است و تأثیری در صحت عقد ندارد.

بنابراین، از دیدگاه مذهب حنفی، نمی‌توان تمام شروطی را که نص خاصی بر جواز آن‌ها وارد نشده است، به‌صورت مطلق باطل دانست؛ بلکه عرف صحیح و سازگاری شرط با مقتضای عقد نیز از معیارهای معتبر در تصحیح شروط به شمار می‌روند. این امر نشان‌دهنده آن است که فقه حنفی در کنار رعایت نصوص شرعی، مصالح مردم و عرف صحیح را نیز در معاملات مورد توجه قرار داده است.

ابن قدامه رحمه الله از این حدیث استنباط نموده میفرمایند: الاصل فی الشروط الصحۀ واللزوم (ابن قدامه، ۱۴۱۷، ج۶، ص. ۱۸۸). یعنی اصل در شروط، صحت و لزوم (وفای به آن‌ها) است. یعنی هر قراردادی که بین مسلمانان بسته می‌شود لازم‌الوفاست، به شرط آنکه مفاد آن مخالف احکام شرعی نباشد. اگر شرطی برخلاف شریعت باشد (مثلاً چیزی را که خدا حرام کرده حلال بداند یا برعکس)، آن شرط معتبر نیست.

نتیجه‌گیری

شـــروط مقترن در ضـــمن عقد یکی از مباحث بنیادین فقه معاملات به‌شـــمار می‌رود که نقش مهمی در تنظیم دقیق حقوق و تعهدات متعاقدین ایفا می‌کند. بررســـی آیات قرآن کریم، احادیث نبوی و آرای فقهای مذاهب اسلامی نشان می‌دهد که اصل التزام به شروط، مبتنی بر قاعده وفای به عهد و احترام به تعهدات قراردادی اســـت؛ با این حال، در خصـــوص دامنه مشروعیت این شروط، میان مذاهب فقهی اختلاف نظر وجود دارد.

اهل ظواهر اصل را بر منع شروط قرار داده و تنها شروط منصوص را معتبر می‌داند. احناف شروط را به سه دسته صحیح، فاسد و باطل تقسیم نموده و صحت شرط را مشروط به موافقت با مقتضـای عقد، وجود دلیل شـرعی یا جریان عرف می‌دانند. شـافعیان ضـمن تأکید بر عدم مخالفت شرط با مقتضای عقد، وجود منفعت مشروع را نیز شرط می‌شمارند. در مقابل، مالکیه و حنابله دایره وسـیع‌تری برای پذیرش شـروط قائل شـده‌اند و هر شـرطی را که مشـتمل بر مصلحت بوده و مخالف نص یا مقاصد شریعت نباشد، صحیح می‌دانند.

بررسی تطبیقی این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که مذهب حنفی با اتخاذ رویکردی متوازن در زمینه شروط مقترن به عقد، ضمن پایبندی به نصوص شرعی، به مقتضای عقد، عرف صحیح و مصالح طرفین معامله نیز توجه ویژه نموده است. بر اساس این دیدگاه، اصل اعتبار شروط بر مبنای ضوابط شرعی استوار بوده و هر شرطی که مقتضای عقد باشد، با آن سازگاری داشته باشد، جواز آن به دلیل شرعی ثابت شده باشد یا عرف صحیح بر آن جریان داشته باشد، صحیح و لازم‌الوفا محسوب می‌شود. این رویکرد از یکسو مانع پذیرش شروط مخالف شریعت می‌گردد و از سـوی دیگر، با به‌رسـمیت شـناختن عرف صـحیح، زمینه پاسـخ‌گویی به نیازهای متحول معاملات را در زمان‌ها و مکان‌های مختلف فراهم می‌سازد.

در نهایت می‌توان گفت که تنظیم مشروع شروط مقترن در ضمن عقد، مستلزم رعایت سه معیار اساسی است: عدم مخالفت با نصوص قطعی شرعی، عدم تعارض با مقتضای ذات عقد و تأمین مصـلحت مشـروع طرفین. التزام به این ضـوابط می‌تواند زمینه تحقق عدالت قراردادی، کاهش نزاعات حقوقی و انطباق فقه اسلامی با نیازهای معاملاتی معاصر را فراهم سازد.

پیشنهادات

۱. تدوین ضوابط جامع فقهی برای شروط ضمن عقد

پیشنهاد می‌شود کمیته‌های علمی در پوهنحی‌های شرعیات و مراکز فقهی، مجموعه‌ای مدون از معیارهای صحت شروط (مانند عدم مخالفت با نص، عدم تعارض با مقاصد شریعت و عدم ایجاد ضرر) تهیه و منتشر نمایند تا به‌عنوان مرجع عملی برای قضات و حقوق‌دانان مورد استفاده قرار گیرد.

۲. تطبیق شروط قراردادی با مقاصد شریعت

در تنظیم هر شرط ضمن عقد، بررسی سه معیار اساسی پیشنهاد می‌شود: ۱. عدم مخالفت با نص قطعی شرعی؛ ۲. عدم ایجاد ضرر و غرر؛ و ۳. تأمین مصلحت مشروع طرفین. این سه شاخص می‌تواند به‌عنوان «چک‌لیست ارزیابی شرط» در قراردادها مورد استفاده قرار گیرد.

۳. آموزش تخصصی برای قضات و وکلاء

برگزاری حداقل ۲ دوره آموزشی سالانه در زمینه فقه معاملات و شروط ضمن عقد، می‌تواند در کاهش اختلافات قضایی و صدور احکام منسجم مؤثر باشد.

۴. تفکیک دقیق میان شرط فاسد و شرط باطل در درس‌های پوهنتون‌ها

پیشنهاد می‌شود در نصاب درسی فقه معاملات، تفاوت آثار «فساد شرط» و «بطلان شرط» به‌صورت تطبیقی میان مذاهب توضیح داده شود؛ زیرا این تفکیک در عمل قضایی تأثیر مستقیم دارد.

منابع و مآخذ

قرآن کریم

ابن حنبل، احمد، (۱۴۲۰ق)، مسند امام احمد، بی جا: موسسه الرساله

ابن عابدین، محمد أمین .(۱۴۱۲). رد المحتار علی الدر *المختار*. *دار الفکر*. بیروت، ط۲.

ابن قدامه، موفق الدین عبدالله بن احمد. (۱۴۱۷). *المغنی*. دار عالم الکتب، الریاض.

ابن منظور، جمال‌الدین ابی الفضل محمد بن مکرم. (بی‌تا). *لسان العرب*. بیروت.

ابن نجیم، زین للدین بن إبراهیم. (بی‌تا). *البحر الرائق شرح کنز الدقائق*. دار الکتاب الإسلامی، القاهرة، ط۲.

احمد فراج حسین. (۲۰۰۵). *الملکیة و نظریة العقد فی الشریعة الاسلامیة*. دارالجامعة الجدیده.

البخاری، الامام محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن بردزبه. (۲۰۰۳). *الصحیح البخاری*، کتاب الشروط. باب یجوز من الاشتراط، مکتبة الایمان المنصور.

الخفیف، علی. (۱۳۶۸). *مختصر احکام المعاملات الشرعیة*. مطبعة السنة المحمدیه، القاهره.

الزحیلی، وهبة. (۱۴۱۸). *الفقه الاسلامی و ادلته*. دارالفکر، دمشق، ط ۴.

الزرقا، مصطفی أحمد. (۱۹۶۸). *المدخل الفقهی العام*. دار القلم، دمشق.

الکاسانی، علاء الدین ابی بکر بن مسعود. (۱۹۸۲). *بدایع الصنایع*. دار الکتاب عربی، بیروت، لبنان.

خفیف، شیخ علی. (۲۰۰۸). *احکام المعاملات الشرعیة*. دارالفکر، القاهره.

خلیلی، جلیل احمد. (۱۴۰۳). شروط ضمن عقد ازدواج در فقه حنفی و قانون مدنی افغانستان. *غالب (فصلنامه علمی- پژوهشی علوم اجتماعی پوهنتون غالب)*، ۱۳(۲)، ۲۹- ۴۶. https://doi.org/10.58342/ghalibqj.V.13.I.2.2

دیوبندی ، محمود الحسن. (۱۳۲۲ش)،. تفسیرکابلی. تهران: احسان.

سجستانی، سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد. (۱۴۲۰ هـ ۱۹۹۹م). *سنن ابی‌داود*. کتاب الأقضیة، باب الصلح، موسسه الرساله، بیروت.

شافعی، محمد بن ادریس. (۱۴۱۰). *الام*. باب شروط فی البیع، دارالمعرفه، بیروت.

شبیر، محمد عثمان. (۲۰۰۴). *الشروط المقترنة بالعقد و اثرها فی الفقه الاسلامی مجلة کلیة الشرعیة والدراسات الاسلامیه*، جامعه قطر، عدد ۲۲.

فرهمند، فراح للدین. (۱۴۰۲). بررسی شروط مقترن به عقد بیع در فقه حنفی و قانون مدنی افغانستان. *نشریه علمی فقه، حقوق و علوم جزا*، ۷(۳۰)، ۷۱-۸۶. magiran.com/p2737579

محمصانی، صبحی‌رجب. (۱۹۷۲). *النظریة العامة للموجبات والعقود فی الشریعة الاسلامیة*، ج۲، بیروت.

موسی، محمد یوسف. (۱۹۵۸). *الفقه الاسلامی*. دارالکتب عربی، مصر.

نیشابوری، مسلم ابن الحجاج ابوالحسن القشیری،(بی‌تا)، صحیح المسلم. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

مجله علمی- تحقیقی جوزجانان

دوره ۱۹؛ شماره ۱ (مسلسل ۴۸)؛ بهار و تابستان ۱۴۰۵؛ صفحات ۱۱۵-۱۳۲

شاپا چاپی: ۳۰۸۰-۱۰۶۰- شاپا الکترونیکی: ۳۰۸۰-۱۰۷۹

تحلیل و گونه‌شناسی تلمیحات قرآنی به قصص پیامبران در غزلیات حیدری وجودی

سمیع الله ابراهیمی[۱*]، تاج محمد محمدی[۲]، محمد رومل صدیق[۳]

۱*. نامزدپوهنیار، دیپارتمنت فارسی دری، پوهنځی تعلیم و تربیه، پوهنتون نورستان، پارون، افغانستان (نویسندهٔ مسئول).
https://orcid.org/0009-0002-9068-4671 - samiullahibrahimi362@gmail.com

۲. پوهنیار، دیپارتمنت فارسی دری، پوهنځی تعلیم و تربیه، پوهنتون نیمروز، زرنج، افغانستان.
https://orcid.org/0009-0007-1136-0238 - tajmohammadm33@gmail.com

۳. ماستر، دیپارتمنت فارسی دری، پوهنځی ادبیات، پوهنتون کابل، کابل، افغانستان.
https://orcid.org/0009-0005-7310-3697 - Mohmmadromal70@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۵/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۷/۷)

چکیده

آرایهٔ هنری تلمیح از گذشته‌های دور تا امروز زیور شعر فارسی دری بوده و شاعران این زبان از آن بهرهٔ زیاد برده‌اند. از این میان حیدری وجودی از این صنعت به‌ویژه از تلمیحات پیامبران در سخن خویش استفادهٔ بهینه و موثر نموده است. هدف از انجام این تحقیق دریافت چگونگی کاربرد تلمیحات به داستان‌های پیامبران الهی و چگونگی تأثیر آن در زیبایی و رسایی شعر او است. این تحقیق به اساس روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتاب‌خانه‌ای انجام شده است. اهمّیت این تحقیق در آن است که گوشهٔ از شعر یکی از شاعران عارف‌مشرب و معاصر افغانستان را به بررسی گرفته است که با بررسی آن، گوشه‌ای از زیبایی‌های شعر معاصر کشور ما برجسته خواهد شد. یافته‌ها نشان می‌دهند که در شعر حیدری وجودی، اشاره به داستان‌های پیامبرانی مانند حضرت آدم علیه السلام، حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت اسماعیل علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام، حضرت یوسف علیه السلام، حضرت یعقوب علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام شده است. نتایج تحقیق حاکی از آن است که تلمیح در شعر حیدری از نگاه‌های متفاوت اثر گذاشته است: تقویت جنبه‌های عرفانی شعر، انتقال آموزه‌های اخلاقی و تربیتی، افزایش غنای معنایی و هنری اشعار و پیوند شعر با فرهنگ و معارف اسلامی. کاربرد این آرایهٔ ادبی باعث زیبایی شعر حیدری وجودی شده و آن‌را پیوند استوار با فرهنگ و معارف اسلامی داده است.

کلمات کلیدی: *تلمیح، داستان‌های پیامبران، حیدری وجودی، شعر معاصر افغانستان.*

---

*. **ارجاع:** ابراهیمی، سمیع الله؛ محمدی، تاج محمد و صدیق، محمد رومل. (۱۴۰۵). تحلیل و گونه‌شناسی تلمیحات قرآنی به قصص پیامبران در غزلیات حیدری وجودی. *مجله علمی-تحقیقی جوزجانان*، ۱۹(۱)، ۱۱۵-۱۳۲. https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.108

Scientific-Research Journal of Jawzjanan
Volume 19; Issue 1 (Serial No. 48); Spring & Summer 2026; Pages 115–132
P-ISSN: 3080-1060– E-ISSN: 3080-1079

Analysis and Typology of Quranic Allusions to the Stories the Prophets in Haidari Wujudis Ghazals

Sami Ullah Ibrahimi [*1], Taj Mohammad Mohammadi[2], Mohmmad Romal Sidiq[3]

1*. Instructor, Teaching Assistant, Department of Persian Dari Language and Literature, Faculty of Education, Nuristan University, Parun, Afghanistan (Corresponding Auther).
samiullahibrahimi362@gmail.com - https://orcid.org/0009-0002-9068-4671
2. Teaching Assistant, Department of Persian Dari Language and Literature, Faculty of Education, Nimruz University, Zaranj, Afghanistan.
https://orcid.org//0009-0007-1136-0238 - tajmohammadm33@gmail.com
3. MA. IN, Department of Persian Dari Language and Literature, Faculty of Persian Dari Language and Literature, Kabul University, Kabul, Afghanistan.
Mohmmadromal70@gmail.com - https://orcid.org//0009-0005-7310-3697

(Received: 16/07/2026 - Accepted: 29/09/2026)

Abstract

Allusion has long been an adornment of Persian Dari poetry, from ancient times to the present, and poets writing in this language have made extensive use of this literary device. Among them, Haidari Wujudi has made particularly effective and meaningful use of allusions to the prophets in his poetry. This study aims to examine how allusions to the stories of the divine prophets are employed in Wujudi's poetry and how they contribute to its beauty and eloquence. The research adopts a descriptive-analytical approach and is based on library sources. The significance of this study lies in examining an aspect of the poetry of one of Afghanistan's contemporary mystically inclined poets; through such an examination, some of the aesthetic dimensions of contemporary poetry of Afghanistan can be brought to light. The findings indicate that Wujudi's poetry contains allusions to the stories of such prophets as Adam (PBUH), Noah (PBUH), Abraham (PBUH), Ishmael (PBUH), Moses (PBUH), Joseph (PBUH), Jacob (PBUH), and Jesus (PBUH). The results demonstrate that allusion serves several functions in Wujudi's poetry, including strengthening its mystical dimensions, conveying moral and educational teachings, enriching its semantic and artistic qualities, and connecting poetry with Islamic culture and religious teachings. The use of this literary device enhances the aesthetic quality of Wujudi's poetry and establishes a strong connection between his poetic expression and Islamic culture and learning.

***Keywords**: Allusion, Stories of the Prophets, Haidari Wujudi, Contemporary Poetry of Afghanistan.*

*. **Citation:** Ibrahimi, S.; Mohammadi, T. & Sidiq, R. (2026). Analysis and Typology of Quranic Allusions to the Stories the Prophets in Haidari Wujudis Ghazals. *Scientific-Research Journal of Jawzjanan, 19*(1), 115–132. https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.108

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَىٰ آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

از بدو تکوین و بالندگی ادبیات فارسی تا کنون، قرآن کریم همواره یکی از ژرف‌ترین و پای‌دارترین سرچشمه‌های الهام شاعران فارسی‌زبان به شمار آمده است. شمار بسیاری از سخنوران این دیار، برای تبیین و ترویج معارف دینی، آموزه‌های اخلاقی و مفاهیم عرفانی خویش، از آیات و قصص قرآنی و احادیث نبوی بهره جسته‌اند و مضامین وحیانی را دست‌مایهٔ آفرینش‌های ادبی خود ساخته‌اند. گستردگی و ژرفای این پیوند به‌اندازهٔ است که تحقیق در آن، خود به عرصه‌ای مستقل در مطالعات ادبی بدل شده و آثار تحقیقی متعددی را پدید آورده است؛ از آن جمله می‌توان به کتاب «*تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی*» نوشتهٔ علی‌اصغر حلبی اشاره کرد که در سال ۱۳۷۱ خورشیدی در تهران به چاپ رسید.

تلمیح، که از جمله آرایه‌های بدیعی به شمار می‌رود (همایی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۶)، در شعر و نثر فارسی دری کارکردی گسترده و جایگاهی والا دارد. این صنعت ادبی چنان مقبول طبع سخنوران افتاده است که به دشواری می‌توان شاعری را یافت که در سروده‌های خویش از آن بهره نجسته باشد.

حیدری وجودی (۱۳۱۸ــ۱۳۹۹)، شاعر و عارف معاصر افغانستان، از جمله سخنورانی است که با به‌کارگیری هنرمندانهٔ تلمیحات قرآنی در اشعار خود، توانسته است مفاهیم ژرف عرفانی و اخلاقی را در کالبدی هنرمندانه و اثرگذار عرضه کند.

حیدری وجودی (۱۳۱۸-۱۳۹۹) شاعر و عارف معاصر افغانستان است که در اشعار خویش با بهره‌گیری از تلمیحات قرآنی توانسته است مفاهیم عمیق عرفانی و اخلاقی را در قالب هنری ارائه کند.

این تحقیق در پی پاسخ‌گویی به این پرسش بنیادین است که حیدری وجودی در سروده‌های خویش چگونه از تلمیحات ناظر به داستان‌های پیامبران الهی بهره جسته و کاربرد این آرایهٔ ادبی چه تأثیری بر زیبایی و رسایی سخن او نهاده است. بر این اساس، هدف تحقیق حاضر، تبیین چگونگی کاربست تلمیحات مربوط به قصص انبیا و واکاوی نقش آن در ژرفابخشی، زیباشناختی و بلاغی شعر حیدری وجودی است.

این جستار به شیوهٔ توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتاب‌خانه‌ای سامان یافته است. در این راستا، کتاب‌ها و مقاله‌های مرتبط با مبانی نظری به‌مثابه منابع یاور، و «*دیوان حیدری وجودی*» (چاپ انتشارات خیام، کابل، ۱۳۹۴) به‌عنوان منبع اصلی تحقیق به کار رفته است. همچنین از مجموعه‌های شعری «*سایه‌ی معرفت*» (انتشارات میوند، ۱۳۹۱) و «*لحظه‌ها در آتش و آب*» (انتشارات میوند، ۱۳۸۳) از همین شاعر، بیت‌هایی به‌عنوان شاهد شعری نقل شده است.

اهمّیت این تحقیق در آن است که گوشهٔ از سروده‌های یکی از شاعران توان‌مند معاصر کشور را به بوت بررسی می‌نهد؛ کاری که می‌تواند در شناخت ژرف‌تر شعر معاصر ما نقشی بسزا ایفا کند. از سوی دیگر، شعر حیدری وجودی سرشار از اندیشه‌های دینی و پیوندی استوار با روایت‌های اسلامی دارد؛ از این رو، توجه به تلمیحات برگرفته از قصص قرآنی در شعر او از اهمیتی دوچندان برخوردار است.

در بارهٔ کاربست تلمیحات برگرفته از داستان‌های پیامبران در ادبیات فارسی تا کنون تحقیقاتی انجام شده است که هر یک در جای خود از ارزش و اهمیت درخور توجهی برخوردارند. در این‌جا به‌عنوان نمونه به شماری از آن‌ها اشاره می‌شود:

از جملهٔ این آثار، کتاب «*فرهنگ تلمیحات*» نوشتهٔ سیروس شمیسا (چاپ ۱۳۷۵) است. نویسنده در این اثر نخست به تعریف تلمیح، تبیین انواع، خاستگاه تاریخی و سیر تحول آن در ادبیات فارسی و شیوهٔ بهره‌گیری شاعران از آن پرداخته و سپس به شیوهٔ فرهنگ‌نامهٔ، تلمیحات اساطیری، داستانی، تاریخی و مذهبی را در شعر فارسی بررسی کرده است (شمیسا، ۱۳۷۵). از دیگر آثار همین نویسنده، «*فرهنگ اشارات*» (۱۳۸۷) در دو مجلد است که در آن نیز به موضوع تلمیح در ادبیات فارسی توجه شده است (شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۱). همچنین، حسین محمدی در کتاب «*فرهنگ تلمیحات شعر معاصر*» (۱۳۷۴)، به شیوهٔ فرهنگ‌نامه‌ای، اشاره‌های اساطیری، داستانی، تاریخی، مذهبی و جغرافیایی را در شعر معاصر ایران کاویده است (محمدی، ۱۳۷۴).

دربارهٔ شعر حیدری وجودی نیز تا کنون تحقیقات متعددی صورت گرفته است که سروده‌های این شاعر را از منظرهای گوناگون کاویده‌اند؛ از آن جمله می‌توان به تحقیق «*نگاهی به اندیشهٔ عرفانی حیدری وجودی*» (۱۴۰۲) از فدامحمد رادپور و محمود بشیری و مقالهٔ «*تقابل عقل و عشق در شعر حیدری وجودی (با نظر به آرا و آثار مولانا)*» (۱۴۰۲) از فدامحمد رادپور و همکاران اشاره کرد. نویسندگان در تحقیق نخست به این نتیجه رسیده‌اند که حیدری

وجودی نه‌تنها عارفی وارسته، بلکه انسانی اجتماعی و دردآشنا نیز بوده است (رادپور و بشیری، ۱۴۰۲، ص چکیده).

با این همه، دربارهٔ کاربست تلمیحات ناظر به داستان‌های پیامبران الهی در شعر حیدری وجودی تا کنون تحقیقی مستقل انجام نشده است، یا دست‌کم نگارندهٔ این سطور به تحقیقی در این زمینه دست نیافته است؛ از این رو، تحقیق حاضر برای پر کردن همین خلای تحقیقی سامان یافته است.

یافته‌ها

به‌منظور انسجام و نظام‌مندی بحث، یافته‌های این تحقیق ذیل سه محور اصلی سامان یافته است: شناخت تلمیح، نمونه‌هایی از تلمیحات ناظر به داستان‌های پیامبران الهی، و تأثیر کاربست تلمیح در زیبایی و رسایی شعر حیدری وجودی.

الف) در شناخت تلمیح

تلمیح مصدر باب تفعیل از ریشهٔ ثلاثی مجرد «لَمَحَ، یَلمَحُ، لَمحاً» به معنای به گوشهٔ چشم به چیزی نگریستن (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۷)، آشکار کردن و اشاره به چیزی (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۶۹۴۷) و نگاه گذرا افکندن به سویی (عمید، ۱۳۸۹، ص ۳۶۲) است. در اصطلاح بلاغت، تلمیح آن است که شاعر یا نویسنده در ضمن سخن خویش به داستان، آیه، حدیث یا مثل مشهوری اشاره کند (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۷). شمس قیس رازی در «*المعجم فی معاییر اشعار العجم*» تلمیح را اشاره‌ای کوتاه به داستان یا مطلبی مشهور می‌داند که مایهٔ غنای معنایی سخن می‌شود (شمس قیس رازی، ۱۳۸۸، ص ۳۷۱). مازندرانی در «*انوارالبلاغه*» می‌گوید تلمیح آن است که از فحوای کلام به شعر، قصه یا مثل مشهوری اشاره شود، بی‌آن‌که آن شعر یا قصه به‌صراحت ذکر گردد (مازندرانی، ۱۳۷۶، ص ۳۹۸). در «*مدارج‌البلاغه*» آمده است که تلمیح، «نمکین‌کردن کلام» به برخی اشارات و حکایات است؛ یعنی اشاره به وقایعی که در میان مردم و در کتب سیر و اخبار معروف و مشهور باشد و مایهٔ لطف سخن گردد (هدایت، ۱۳۸۳، ص ۵۸) و می‌تواند هم در نثر و هم در نظم به کار رود (انوری، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۸۸۰).

نسرین فلاح به نقل از «*دانش‌نامهٔ بزرگ علایی*»، زرین‌کوب و شمیسا، تلمیح را از نظر موضوعی به انواعی چون تلمیح به آیه، حکایت مشهور مانند قصص قرآنی، اساطیر، حدیث و ارسال‌المثل تقسیم می‌کند؛ بر این اساس، می‌توان اقسامی همچون قرآنی، اساطیری، دینی،

تاریخی، داستانی و فرهنگ عامه را برشمرد، و حتی در شعر نو پا را از این فراتر نهاد و انواع حماسی، مکانی، اعلام، سیاسی، خانوادگی و جهانی را نیز افزود (فلاح، ۱۳۹۳، ص. ۲۰۸ـ۲۰۹).

تلمیح با اهدافی گوناگون به کار می‌رود؛ از جمله: معناآفرینی، پنهان‌کاری و ابهام هنری، ایجاز، خیال‌انگیزی، تشبیه و همانندسازی، استحکام و استواری کلام، حسی و تصویری کردن شعر، تأثیرگذاری بر مخاطب و زیباآفرینی در سخن (دوستی، ۱۳۹۵، ص. ۹ـ۱۲).

تلمیح به‌عنوان یکی از آرایه‌های ادبی، نقش مهمی در پیوند میان متون ادبی و منابع دینی ایفا می‌کند؛ از این رو، بررسی این تلمیحات می‌تواند میزان تأثیرپذیری شاعر از فرهنگ قرآنی و جایگاه قرآن در اندیشهٔ او را آشکار سازد.

ب) نمونه‌های تلمیح به داستان‌های پیامبران الهی

در شعر حیدری وجودی، به داستان‌های بسیاری از پیامبران الهی تلمیح شده است؛ از جمله حضرت آدم علیه السلام، حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت اسماعیل علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام، حضرت یوسف علیه السلام، حضرت یعقوب علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام. در ادامه، نمونه‌هایی از این تلمیح‌ها را بررسی می‌کنیم:

۱. سجده نکردن ابلیس به حضرت آدم علیه السلام

آدم علیه السلام نخستین انسان، نخستین پدر و نخستین پیامبر است که خداوند جل جلاله وی را از گِل آفرید (شمیسا، ۱۳۷۵، ص. ۶۵)، آن‌گونه که در آیت چهاردهم سورهٔ «الرحمن» آمده است: «خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ»؛ «آفرید انسان را از گِل خشک صدادهنده مانند سفال» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۶، ص. ۲۱۰).

هنگامی‌که خداوند جل جلاله، آدم علیه السلام را آفرید به فرشتگان دستور داد تا به او سجده کنند، پس همهٔ فرشتگان سجده کردند؛ مگر ابلیس (شمیسا، ۱۳۷۵، ص. ۶۷). به این واقعه، در شعر بسیاری از شاعران زبان فارسی اشاره شده است؛ مانند بیت زیر از حیدری وجودی:

آن ابلیس شوم، از آدم رمید　　صورتش را دید، معنی‌اش ندید
(حیدری وجودی، ۱۳۹۴، ص. ۶۰۵)

درمورد علّت سجده نکردن ابلیس به حضرت آدم علیه السّلام، در قرآن کریم آمده است که ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.﴾ (سورهٔ البقرهٔ، آیت ۳۴).

ترجمه: «و چون گفتیم به فرشتگان که سجده کنید به آدم؛ پس همه سجده کردند مگر ابلیس؛ نپذیرفت و سرباز زد و بود از کافران» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۱، ص. ۳۱). حیدری وجودی هم در شعر خود دلیل این کار را «عداوت»، «کبر» و «حسد» ذکر کرده است:

ابلیس را عداوت و کبر و حسد بود　　نور حضور آدم و حوا محبت است
(حیدری وجودی، ۱۳۹۴، ص. ۸۱)

حیدری وجودی با تلمیح به داستان سجده‌نکردن ابلیس بر آدم علیه السلام، به سخن خویش زیبایی و رسایی بخشیده است؛ او با یادآوری دشمنی، حسادت و تکبّر ابلیس و سرانجامی‌که بدان دچار شد، می‌کوشد مخاطب را پند دهد که تکبّر، حسد و دشمنی، آدمی را به انزوا می‌کشاند و از شناخت راستین همنوعان و قرب به پروردگار بازمی‌دارد؛ در برابر، فضیلت‌های متضاد آن‌ها ـــ دوستی، فروتنی، محبت و ایمان ـــ انسان را به شناخت حقیقت رهنمون می‌سازد.

۲. طوفان نوح علیه السلام

نوح علیه السلام از جملهٔ پیامبران بنی اسراییل و صاحب ۹۵۰ سال عمر بود (شمیسا، ۱۳۷۵، ص. ۵۸۱). داستان طوفان نوح علیه السلام، در آیات متعددی از قرآن کریم آمده است. خداوند جل جلاله، نوح علیه السلام را برای هدایت قومش فرستاد؛ امّا آنان پس از سال‌ها دعوت، ایمان نیاوردند و او را تکذیب کردند. آن‌گاه خداوند جل جلاله به حضرت نوح علیه السلام وحی کرد که کشتی بسازد، زیرا عذاب الهی به صورت طوفانی بزرگ فرا خواهد رسید. حضرت نوح علیه السلام، مؤمنان و جفتی از هر نوع حیوانات را در کشتی جای داد و هنگامی که آب از زمین جوشید و باران شدیدی بارید، سراسر زمین را آب فراگرفت و کافران غرق شدند، سپس خداوند جل جلاله فرمان داد که آب فرو نشیند و کشتی بر کوه کوه جودی قرار گرفت. آن‌گونه که در قرآن کریم آمده است: «وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ» (سورهٔ هود، آیت ۳۷)؛ ترجمه: «و بساز کشتی را به حضور ما و به فرمان ما و سخن مگو با من در باب آنانی‌که ستم کردند؛ هر آیینه ایشان غرق‌شدگان اند» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۳، ص. ۱۵۴). و نیز سورهٔ هود، آیات ۴۰ تا ۴۴: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ ۚ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ * وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا ۚ إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ * وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ الْكَافِرِينَ * قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ ۚ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَ ۚ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ * وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ ۖ وَقِيلَ بُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ ترجمه: «تا وقتی که آمد حکم (عذاب) ما و جوشید تنور؛ گفتیم: بار کن در کشتی از هر جنس (نر و ماده) دو تن و برادر کسانی خود را، مگر آن‌که

سبقت کرده است بر وی قول ما؛ و (برادر) مسلمان را؛ و ایمان نیاورده بودند با او مگر اندکی * و گفت: سوار شوید در کشتی؛ به نام خداست روان شدن وی و ایستاده کردن وی؛ هر آیینه پروردگار من آمرزنده، مهربان است * و آن کشتی می‌برد ایشان را در موج مانند کوه‌ها و آواز داد نوح پسر خود را و بود در کرانه: ای پسر من، سوار شو با ما و مباش با کافران! * گفت: زود باشد که باز گردم بسوی کوهی که نگهدارد ما را از آب؛ گفت نوح: هیچ نگهدارنده نیست امروز از حکم (عذاب) خدا؛ مگر کسی که بخشد خدا! و حائل شد میان ایشان موج؛ پس گشت از غرق شدگان * و گفته شد: از زمین، فرو بر آب خود را و ای آسمان، بازدار! و کم کرده شد آب؛ و سرانجام نموده شد کار؛ و قرار گرفت بر کوه جودی و گفته شد: (هلاک باد) دوری باد قوم ستم‌کاران را» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۳، ص. ۱۵۵-۱۵۹).

۳. شکستن بت‌ها از سوی حضرت ابراهیم علیه السلام

در شعر حیدری وجودی اشاره‌های متعددی به داستان شکستن بت‌ها و به آتش‌افگندن حضرت ابراهیم پیامبر دیده می‌شود؛ مانند:

خلیل اگر بت نمرود روزگار شکست تو نفس خود شکستی به زور ایمانی
(حیدری وجودی، ۱۳۹۱، ص. ۶۳)

ابراهیم پیامبر فرزند آزر بتتراش و پدر حضرت اسماعیل[علیه السلام] و حضرت اسحق علیه السلام است. او در عصر نمرود، در شهر تیپپور ــ در بینالنهرین ــ ولادت یافت. این پیامبر الهی به بتشکن معروف است؛ زیرا، روزی که مردم بت‌پرست، به بیرون از شهر رفته بودند، همه بتها را در بتخانه شکست و تبر را در دست بت بزرگ قرار داد، مردم پس از مراجعت به او بدگمان شدند. ابراهیم علیه السلام گفت: من بیگناهم و ماجرا را از بت بپرسید و چون مردم گفتند بت سخن نمیگوید، پاسخ داد: «آن چگونه خدایی است که به تکلم قادر نیست.» پدر و مادر ابراهیم علیه السلام هم بتپرست بودند و ابراهیم علیه السلام ایشان را از این عمل منع می‌کرد (شمیسا، ۱۳۷۵، ص. ۷۹-۸۰).

درمورد این داستان سورۀ «الشعراء» در آیات ۷۱ و ۷۲ آمده است: «قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ * قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ»؛ ترجمه: «گفتند: می‌پرستیم بتان را؛ پس می‌باشیم برای آنها نشستگان. گفت: آیا می‌شنوند سخن شما را چون می‌خوانید؟» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۴، ص. ۴۵۰).

حیدری وجودی با اشاره به داستان حضرت ابراهیم پیامبر و شکستن بت‌ها، از پیام **عرفانی** بهره می‌گیرد. مقصود حیدری این است که: همان‌گونه که حضرت ابراهیم علیه السلام

بت‌های ظاهری را شکست، انسان نیز باید بت نفس، خودخواهی، غرور و خواهش‌های نفسانی را در وجود خود بشکند. از نگاه شاعر، شکستن «بت نفس» با نیروی ایمان، از شکستن بت‌های سنگی ارزش‌مندتر و دشوارتر است و پیروزی بر نفس و خواسته‌های نادرست، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین جهاد انسان است.

خلیلی که آتش به او شد گلستان　　به تورات و به انجیل و زبور و فرقان
حیدری وجودی، ۱۳۹۱، ص. ۲۳)

حضرت ابراهیم علیه السلام نمرود را از بت‌پرستی نهی می‌کرد، از این‌رو نمرود خواست تا او را در آتش بسوزاند. آن‌گاه به دستور نمرود آتشی عظیم افروختند. گرما و شدت آتش به حدی بود که هیچ‌کس نتوانست جلو رود و ابراهیم پیامبر را در آتش اندازد. ابلیس به نمرودیان منجنیق ساختن را بیاموخت و به آن وسیله ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند؛ امّا آتش به امر خداوند بزرگ بر پیامبرش تبدیل به گلستان شد (شمیسا، ۱۳۸۹، ص. ۸۰-۸۱).

این ماجرا را خداوند جل جلاله در قران‌کریم در سورۀ «انبیاء» آیت ۶۹ چنین بیان کرده است: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»؛ ترجمه: «گفتیم: ای آتش، شو سرد، و (موجب) سلامت باش بر ابراهیم» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۴، ص. ۱۸۱).

ایمان خلیل و آتش نمرودی　　موسی و عصا و نغمۀ داوودی
(حیدری وجودی، ۱۳۹۴، ص. ۴۵۹)

هدف شاعر از اشاره به این داستان، تنها نقل یک روی‌داد تاریخی نیست؛ بلکه پیام اصلی حیدری و جودی در اشاره کردن به این داستان، قدرت و حمایت خداوند بزرگ از بندگان مؤمن و راستین؛ ایستادگی در راه حق و قدرت خداوند جل جلاله در تغییر قوانین عادی طبیعت است.

۴. ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام

اسماعیل علیه السلام پسر ابراهیم و هاجر، پدرش ابراهیم علیه السلام او را به فرمان خدای تعالی و خوابی که دیده بود به قربانگاه برد تا ذبح کند و چون کارد بر گلوی فرزند خویش نهاد، آوازی شنید که ای ابراهیم به درستی که راست گردانیدی خواب خود را و چون باز پس نگریست، گوسفندی به نظرش آمد. در این زمان اسماعیل علیه السلام ۹ سال داشت (شمیسا، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۱-۱۲۲).

داستان ذبح حضـــرت اسماعیل ذبیح‌الله، از برجسته‌ترین جلوه‌های تسلیم و بندگی در برابر فرمان الهی است. حضـــرت ابراهیم علیه السلام هنگامی که این فرمان را با فرزندش در میان گذاشـت، اسـماعیل علیه السـلام با نهایت ایمان و اطاعت گفت:«فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ ۚ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ ۖ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» (سـورۀ صـافات، آیت ۱۰۲)؛ ترجمه: «پس چون برســید آن طفل به عمری که ســعی تولند کرد با پدر خود، گفت (ابراهیم): ای پســـــرک من، (به تحقیق) من می‌بینم در خواب، که من ذبح می‌کنم ترا؛ پس ببین چه رای داری؟ گفت: ای پدر من، بکن آن‌چه به تو امر می‌شـــود؛ خواهی یافت مرا- اگر خواهد الله- از صـابران» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۵، ص. ۳۲۳). زمانی که هر دو تسـلیم فرمان خدا شدند و ابراهیم علیه السلام آمادۀ اجرای آن گردید، خداوند متعال این آزمون بزرگ را پذیرفت و به جای اسـماعیل پیامبر، قوچی را برای قربانی فرسـتاد. این ماجرا نماد کمال ایمان، اخلاص، تسلیم در برابر ارادۀ الهی و آمادگی برای فدا کردن عزیزترین داشته‌ها در راه خدا است.

۵. غرق شدن فرعون در رود نیل و معجزۀ عصای حضرت موسی علیه السلام

داسـتان غرق‌شـدن فرعون در رود نیل و معجزۀ عصـای حضـــــرت موسـی علیه السـلام از مشهورترین روایت‌های قرآن کریم است که در شعر حیدری به صورت **تلمیح** به آن اشاره شده است.

صـــبر کن ای دل کـه بر درت دوایی می‌رســـد — نـالـۀ زار تو در شـــبهـا بـه جـایی می‌رســـد
دل قوی می‌کُن کـه در نشـــیـب و فراز زنـدگی — مشـــکلت آســـان کند مشـــکلگشـــایی می‌رســـد
می‌شـــود فرعون در نیـل جفـای خویش غرق — از فراســـوی نظر صـــاحب‌عصـــایی می‌رســـد
(حیدری وجودی، ۱۳۹۱، ص. ۱۷۸)

فرعون لقب سلاطین مصـــــر بود. نام فرعونی که حضـــرت موسی علیه السلام در زمان او می‌زیست در متون تاریخی «رامسس سوم» است که در حدود دوازده قرن و نیم پیش از میلاد می‌زیسـته اسـت و دعوای خدایی داشـت (شـمیسـا، ۱۳۷۵، ص. ۴۳۷-۴۳۸)، چنان‌که در سـورۀ «النازعات» آیت ۲۴ آمده اســـت: «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ»؛ «پس گفت: منم پروردگار بلندتر شـــما» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۶، ص. ۵۷۸). از ایمان آوردن به خداوند جل جلاله سـرباز زد، موسـی علیه السلام بنی اسرائیل را به فرمان خداوند بزرگ از مصـر بیرون برد. هنگامی که سپاه فرعون آنان را تا کنار دریا تعقیب کرد، خداوند متعال به حضـرت موسی علیه السلام فرمان داد عصای خود را بر دریا بزند؛ دریا شکافته شد و بنی اسرائیل از مسیر خشک عبور کردند؛ امّا زمانی که فرعون و سـپاهیانش وارد همان راه شـدند، آب‌ها به هم بازگشـت و همگی غرق شـدند (النیسـابوری، ۱۳۸۹، ص. ۱۷۹). در این‌باره در قرآن کریم آمده اسـت: «فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ ۖ فَانفَلَقَ

فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ» (سورۀ الشعراء، آیت ۶۳)؛ «پس حکم فرستادیم به موسی که بزن به عصای خود دریا را! (پس زد) پس، شق (پاره پاره) شد؛ پس بود هر باره مانند کوه بزرگ!» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۴، ص. ۴۴۸).

این تلمیح آن‌گونه که از ابیات پیش از آن در شعر حیدری دیده می‌شود، به هدف امید داشتن و انگیزه‌دهی به خود به کار رفته است. حیدری وجودی با استفاده از این تلمیح و با استفاده از نماد، فرعون را که سمبل ستم و جفا است را مختوم به نابودی می‌داند و صاحب عصا را که مراد از حضرت موسی علیه السلام است، همچون نجات‌دهندۀ می‌داند که ستم‌دیدگان را از زیر بار ستم رهایی بخشید.

۶. همراهی حضرت خضر و حضرت موسی علیه السلام

خضر را فرمود حی ذوالجلال که برس بر حال آن فرخنده‌فال
حیدری وجودی، ۱۳۹۴، ص. ۶۰۶)

«خضر» نام پیامبر یا ولی‌ای از اولیای الهی است که در سورۀ «الکهف» از او یاد شده است و نماد دلنای باطن و حکمت پنهان است. در آیت‌های ۶۰ تا ۸۲ سورۀ «الکهف» داستان همراهی‌اش با حضرت موسی علیه السلام آمده است. مطابق این آیات مبارک، خداوند متعال، حضرت خضر را که از سوی او علم لدنّی دارد، مأمور همراهی با حضرت موسی علیه السلام می‌کند؛ تا موسی علیه السلام با حکمت‌هایی فراتر از ظاهر امور آشنا شود.

در بیتی که از حیدری وجودی نقل شد، «فرخنده‌فال» مراد از حضرت موسی پیامبر است. آیات مرتبط با این بیت: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا». (سورۀ الکهف، آیت ۶۵)؛ «پس یافتند بندهای از بندگان ما، که دادیم او را رحمتی از نزد خود و آموختیم او را از نزد خود علمی» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۳، ص. ۶۶۶). حضرت خضر به عنوان ولیّ و عالم ربانی، مورد عنایت و مأموریت خداوند (حی ذوالجلال) است؛ همان‌طور که در بیت نیز آمده: «خضر را فرمود حی ذوالجلال». «قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا» (سورۀ الکهف، آیت ۶۶)؛ گفت او را موسی: آیا پیروی تو کنم به شرط آنکه بیاموزانی مرا از آنچه آموخته شدهیی از راهیابی؟» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۳، ص. ۶۶۷).

این آیت روشن می‌کند که انسان‌های بزرگ و فرخنده‌فال، برای تکامل و رشد، به همراهی اولیایی چون خضر نیاز دارند.

۷. به چاه و به زندان انداخته شدن یوسف علیه السلام

داستان حضـــرت یوسف علیه السلام از زیباترین و آموزنده‌ترین روایت‌های قرآن کریم است که در سورهٔ «یوسف» آمده است. برادران حضـرت یوسف علیه السلام از روی حسادت، او را در چاه انداختند، تا از پدرش دور شـــود؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ ۚ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْـعُرُونَ»؛ (ســورهٔ یوســف، آیت ۱۵)؛ «پس چون بردند یوسـف را، و اتفاق کردند که بیافگنندش در قعر چاهی؛ و اشـاره کردیم (و وحی فرسـتادیم) به یوسف که تو البته آگاه گردانی ایشان را به این کارشان؛ و آن‌ها نشناسند!» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۳، ص. ۲۲۳). یوسف علیه السلام سپس به مصـــر برده شد، امّا پس از آن‌که در برابر وسوسهٔ «زلیخا» پاک‌دامنی پیشـه کرد، به ناحق زندانی گردید و خود گفت: «رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»؛ (سورهٔ یوسف، آیت ۳۳)؛ «گفت (یوسف): ای پروردگار من، زندان دوست‌تر است به من از آن‌چه می خوانند مرا به سوی آن» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۳، ص. ۲۴۰). سرانجام خداوند متعال او را از زندان رهایی بخشید و به مقام عزت و فرمان‌روایی رساند. این داسـتان در ادبیات فارسی نماد صبر، پاک‌دامنی، تحمل رنج و پیروزی نهایی حق بر سختی‌ها و نیرنگ‌ها است.

در شـــهی و چاه و زندان، از صـــداقت کار گیر — یوســـف من! کافر عشـــقت مســـلمان می‌شـــود
(حـیـدری وجـودی، ۱۳۹۴، ص. ۲۱۷)

گـر زه چـاه تـن بـرآیـی، یـوســـفـی — روز و شـــب در بـنـد زنـدانـی چـرا؟
(حیدری وجودی، ۱۳۹۴، ص. ۳۵)

۸. نابینایی، شکیبایی و بیت‌الحزن حضرت یعقوب علیه السلام

یـعـقـوب بـاصـــفـا و زلـیـخـای بـاوفـا — نی‌خـانـهٔ اســـیری و بـیـت‌للحزن چـه شـــد؟
(حیدری وجودی، ۱۳۹۴، ص. ۱۸۰)

بیت‌الحزن نام خانه‌ای اسـت که حضـــــرت یعقوب علیه السـلام آن‌را در جدایی از فرزند محبوبش، حضـــــرت یوسف علیه السلام ساخت. از این خانهٔ اندوه در اشعار عرفانی و تاریخی بسیار یاد شده است. خداوند جل جلاله می‌فرماید: «وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَـٰأَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ ۖ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ» (سورهٔ یوسف، آیت ۸۴)؛ و روی بگردانید از ایشان؛ و گفت: ای دریغ بر یوسف! و سـفید شـد هر دو چشـم او به سـبب اندوه؛ پس او غم خود را فرو می‌خورد (پُر شـد از غم) (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۳، ص. ۲۸۰-۲۸۱). همچنان الله متعال درمورد صبر و شکیبایی حضـــرت یعقوب پیامبر فرموده اسـت: «قالَ بَل سَوَّلَت لَكُم أَنفُسُكُم أَمرًا ۖ فَصَبرٌ جَميلٌ ۖ وَاللَّهُ المُستَعانُ عَلىٰ ما تَصِفونَ» (سورهٔ یوسف، آیت ۱۸)؛ گفت: نی؛ بلکه آراسته است برای شما نفس‌های شما تدبیری را؛ پس کاری ما صبری است نیکو؛ و خدا (یاری خواسته شده از وی) یاری می‌خواهیم از وی بر آنچه شما بیان می‌کنید (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۳، ص. ۲۲۵-۲۲۶).

۹. معجزهٔ زنده‌کردن مردگان و حضرت عیسی علیه السلام

از نسیم جان‌فزایش زنده می‌گردد نبات　　چون دم عیسای پیغمبر اثر دارد بهار
(حیدری وجودی، ۱۳۹۴، ص. ۲۲۵)

در این بیت به معجزهٔ حضرت عیسی پیامبر اشاره شده است؛ معجزه‌ای که به اذن خداوند متعال مردگان زنده می‌شدند. از این معجزه، در قرآن کریم ذکر شده است: «وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ» (سورهٔ آل عمران، آیت ۴۹)؛ « و زنده می‌سازم مردگان را، به حکم الله!» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۱، ص. ۳۱۲). و سورهٔ «المائده» آیت ۱۱۰: «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي»؛ و چون برون می‌آوردی مردگان را به حکم من» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۲، ص. ۱۷۱). همچنان در بیت زیر:

به آن آنی که دید آدم، به سر اسما بگشت محرم　　به جیب و دامان پاک مریم، به معجزات دم مسیحا
(حیدری وجودی، ۱۳۹۴، ص. ۷۲)

۱۰. حضرت موسی علیه السلام و کوه طور

داستان حضرت موسی علیه السلام و کوه «طور» در قرآن کریم در ماجرای دیدار او با خداوند متعال و درخواست دیدن پروردگار، بیان شده است. حضرت موسی علیه السلام برای مناجات به کوه طور رفت. در آن‌جا از خداوند بزرگ خواست که خود را به او نشان دهد. خداوند جل جلاله پاسخ داد که دیدنش در دنیا ممکن نیست، امّا برای نشان‌دادن عظمتش، کوه را دچار تجلی کرد. خداوند جل جلاله در قرآن کریم می‌فرماید: **«فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا»** (سورهٔ الاعراف، آیت ۱۴۳)؛ «پس وقتی که تجلی کرد پرودگار او بسوی کوه گردانید او را ریزه ریزه (به زمین هموار) و افتاد موسی بی‌هوش» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۲، ص. ۴۱۳). سپس وقتی به هوش آمد، گفت: «سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» **(**سورهٔ الاعراف، آیت ۱۴۳)؛ « به پاکی یاد می‌کنم ترا؛ بازگشتم بسوی تو؛ و من اوّل ایمان آورندگانم» (دیوبندی، ۱۳۸۹، ج۲، ص. ۴۱۳).

چراغ نور که شد جلوه‌گر به سینهٔ طور　　فتیله‌اش دل موسی و عشق روغن بود
(حیدری وجودی، ۱۳۹۴، ص. ۲۰۶)

این داستان نشان می‌دهد که درک ذات الهی برای انسان در دنیا محدود است و تنها جلوه‌ای از عظمت خدا کافی است تا انسان را متوجه ناتوانی خود کند.

ج) تأثیر کاربرد تلمیح در زیبایی و رسایی شعر حیدری وجودی

کاربرد تلمیح در شعر حیدری وجودی اثرگذاری‌های زیر را دارد:

۱. تقویت جنبه‌های عرفانی شعر

یعقوب با صفا و زلیخای با وفا　　نی‌خانهٔ اسیری و بیت‌الحزن چه شد؟

حیدری وجودی با بهره‌گیری از نمادهای قرآنی و عرفانی، داستان یعقوب و زلیخا را از سطح یک روایت تاریخی به ساحت تجربهٔ باطنی سالک ارتقا می‌دهد. «نی‌خانهٔ اسیری» استعاره‌ای از جهان مادّی و قفس تن است که روح مشتاق در آن گرفتار شده و از وصال محبوب حقیقی محروم مانده است؛ در حالی که «بیت‌الحزن» یادآور مقام اندوه قدسی و فراق عارف از معشوق الهی است؛ اندوهی که نه نشانهٔ یأس؛ بلکه مرحلهٔ از سلوک و زمینه‌ساز کشف و وصال به شمار می‌رود. شاعر با پرسش «چه شد؟» به زوال یا غیبت این مراتب معنوی در روزگار معاصر اشاره می‌کند و حسرت فقدان عشق، صبر، وفاداری و اشتیاق عرفانی را بازمی‌نماید. از این منظر، شعر نقدی بر فاصله گرفتن انسان از حقیقت معنوی و دعوتی به احیای تجربهٔ عشق الهی و سیر و سلوک عرفانی است.

یا:

به آن آنی که دید آدم، به سر اسما بگشت　　به جیب و دامان پاک مریم، به مجعزات دم مسیحا

حیدری وجودی با تلمیح قرآنی، مراتب سلوک عرفانی را به تصویر می‌کشد. «تعلیم اسماء به آدم» نماد معرفت الهی، «پاکی مریم» نشانهٔ طهارت باطن و «دم مسیحا» رمز احیای روحانی و بیداری دل‌هاست. بدین‌سان، شاعر با پیوند این نمادها، مسیر سالک را از معرفت تا کمال معنوی و قرب الهی ترسیم می‌کند.

۲. انتقال آموزه‌های اخلاقی و تربیتی

حیدری وجودی با بهرهگیری از داستانهای پیامبران الهی در قرآن کریم در شعر خود پیامهای عمیق تربیتی و اخلاقی را به مخاطب منتقل کند؛ از جمله پرداختن به داستان شکستن بتها به دست ابراهیم علیه السلام.

خلیل اگر بت نمرود روزگار شکست محرم　　تو نفس خود شکستی به زور ایمانی

در حقیقت حیدری وجودی با اشاره به این داستان از مخاطب می‌خواهد که شکستن بتهای بیرونی، مانند کاری که ابراهیم علیه السلام انجام داد، با ارزش است؛ اما شکستن «بت نفس» و غلبه بر خواهشات نفسانی دشوارتر و با ارزشتر از آن است و همچنان می‌گوید که انسان با ایمان راستین «زور ایمانی» میتواند بر خواهشات نفسانی و دیگر رذایل اخلاقی غلبه کند.

در شهی و چاه و زندان، از صداقت کار گیر　　یوسف من! کافر عشقت مسلمان می‌شود

حیدری وجودی با اشاره به داستان یوسف علیه السلام به سه اصل مهم اشاره دارد: نخست، با اشاره به سه مرحلهٔ مهم زندگی حضرت یوسف علیه السلام، یعنی «چاه، زندان و شهی»،

این پیام را منتقل می‌کند که ارزش‌های اخلاقی باید در همه شرایط ثابت بمانند. حضرت یوسف علیه السلام در چاه، قربانی حسادت شد؛ در زندان، بی‌گناه رنج کشید؛ و در مقام حکومت، به قدرت و منزلت رسید؛ اما در هیچ‌یک از این موقعیت‌ها از صداقت، پاک‌دامنی و امانت‌داری دست نکشید. این نگاه بر پایدار بودن ارزش‌های اخلاقی، مستقل از شرایط بیرونی، تأکید می‌کند. دوم، عبارت «از صداقت کار گیر» بیانگر آن است که صداقت صرفاً یک فضیلت فردی نیست، بلکه راهبردی عملی برای زندگی است. در رویکردهای نوین تعلیم و تربیت، ارزش‌های اخلاقی زمانی درونی می‌شوند که به صورت رفتار و عمل درآیند. از این منظر، شاعر مخاطب را به تمرین عملی صداقت در همه موقعیت‌های زندگی دعوت می‌کند، نه صرفاً پذیرش نظری آن. سوم، مصرع «کافر عشقت مسلمان می‌شود» بر قدرت و تأثیر اخلاق دلالت دارد. مقصود حیدری وجودی آن است که صداقت، محبت و خوشخُلقی چنان تأثیرگذارند که حتی مخالفان یا کسانی که حتی از جملهٔ دشمنان است نیز در برابر این کار دگرگون می‌شوند. یعنی رفتار نیک، بدون اجبار می‌تواند فکر و رفتار دیگران را تغییر دهد.

۳. افزایش غنای معنایی و هنری اشعار

از نسیم جان‌فزایش زنده می‌گردد نبات　　چون دم عیسای پیغمبر اثر دارد بهار

حیدری وجودی در بیت بالا با بهره‌گیری از تلمیح به داستان حضرت عیسی علیه السلام، بر غنای معنایی و هنری شعر خود افزوده است. بر اساس باورهای قرآنی و اسلامی، حضرت عیسی علیه السلام به اذن الهی توانایی زنده کردن مردگان را داشت و «دم عیسی» نماد نیروی حیات‌بخش و احیاکننده به شمار می‌رود. شاعر با تشبیه نسیم بهار به دم عیسی، تأثیر شگفت‌انگیز و زندگی‌بخش بهار را به‌گونه‌ای هنرمندانه و ملموس تصویر می‌کند؛ چنان‌که گیاهان خشکیده با وزش نسیم بهاری همانند مردگانی که با دم مسیح جان می‌گیرند، دوباره زنده و سرسبز می‌شوند. این تلمیح افزون بر ایجاد پیوند میان طبیعت و مفاهیم دینی، موجب تعمیق لایه‌های معنایی شعر، تقویت خیال‌انگیزی تصویر و افزایش تأثیر عاطفی کلام شده است؛ ازاین‌رو، شاعر با بهره‌گیری از یک روایت آشنا و مقدس، مفهوم احیا و تجدید حیات طبیعت را به شکلی بدیع و ماندگار در ذهن مخاطب القا می‌کند.

یا:

گر ز چاه تن برآیی یوسفی　　چو روز و شب در بند زندانی چرا

اشاره به داستان حضرت یوسف علیه السلام، به شعر خود ژرفای معنایی و عرفانی بخشیده است. اشاره شاعر به ماجرای افکنده شدن یوسف در چاه و سپس رهایی، عزت یافتن و رسیدن

به مقام فرمانروایی، نمادی از رهایی انسان از اسارت نفس و تعلقات مادی است. در این بیت، «چاه تن» استعاره‌ای از زندان جسم، خواهش‌های نفسانی و دلبستگی‌های دنیوی است و «یوسفی» کنایه از روح پاک و استعدادهای والای انسانی که در بند این تعلقات گرفتار مانده است. حیدری وجودی با الهام از سرگذشت یوسف، مخاطب را به رهایی از قید نفس و حرکت به سوی کمال معنوی دعوت می‌کند و بدین‌سان، روایت قرآنی را از سطح یک داستان تاریخی به مفهومی عرفانی و اخلاقی ارتقا می‌دهد. این تلمیح، ضمن ایجاد پیوند میان آموزه‌های دینی و اندیشه عرفانی، بر قدرت تصویرپردازی، تأثیر عاطفی و چندلایگی معنایی شعر حیدری وجودی افزوده و پیام خودشناسی، رهایی و تعالی روح را به شیوهٔ هنرمندانه به مخاطب منتقل کرده است.

۴. پیوند شعر حیدری وجودی با فرهنگ و معارف اسلامی

خضر را فرمود حی ذوالجلال که برس بر حال آن فرخنده‌فال

حیدری وجودی با استفاده از شخصیت حضرت خضر[علیه السلام]، از مفاهیم فرهنگ و معارف اسلامی بهره گرفته است. حضرت خضر در قرآن نماد هدایت الهی، علم ربانی و دستگیری از بندگان شایسته است. شاعر با اشاره به فرمان خداوند به خضر، لطف و عنایت الهی نسبت به انسان‌های نیک‌سرشت را به تصویر می‌کشد. این تلمیح، ضمن تقویت جنبهٔ عرفانی شعر، موجب غنای معنایی، تأثیر عاطفی و پیوند عمیق شعر با تعالیم اسلامی شده است.

یا:

می‌شود فرعون در نیل جفای خویش غرق از فراسوی نظر صاحب عصایی می‌رسد

حیدری وجودی با تلمیح به داستان حضرت موسی علیه السلام و غرق شدن فرعون در رود نیل، از فرهنگ و معارف اسلامی بهره گرفته است. «صاحب عصا» کنایه از حضرت موسی علیه السلام است که به فرمان الهی بر فرعون پیروز شد. حیدری وجودی با این اشاره، نابودی ظلم و ستم و پیروزی حق بر باطل را یادآور می‌شود و از این روایت قرآنی برای تقویت پیام امید، عدالت‌خواهی و نصرت الهی بهره می‌گیرد؛ امری که بر غنای معنایی و تأثیر هنری شعر افزوده است.

نتیجه‌گیری

نتایج تحقیق انجام شـده بیان‌گر این اسـت که تلمیح از آرایه‌های پرکاربرد و رنگین در شـعر حیدری وجودی اسـت. این شـاعر توانای معاصـر زبان فارسـی دری از این آرایهٔ ادبی در موارد زیادی کار گرفته است. سجده نکردن ابلیس به حضـرت آدم علیه السلام، طوفان حضـرت نوح[علیه السلام]، بت‌شکستاندن حضـرت ابراهیم علیه السلام، ذبح حضـرت اسماعیل علیه السلام، همراهی حضـرت موسی علیه السلام با خضـر، رفتن حضـرت موسی علیه السلام به کوه طور، به چاه و به زندان انداخته شدن حضـرت یوسف علیه السلام، نابینایی، شکیبایی و بیت‌الحزن حضـرت یعقوب علیه السلام و معجزهٔ زنده کردن مردگان از طرف حضـرت عیسی علیه السلام از جملهٔ این موردهای تلمیحی است.

حیدری وجودی تلمیحات مرتبط به داسـتان‌های پیامبران الهی را در شـعر خود به اهداف متفاوت به کار گرفته اسـت؛ مانند تقویت جنبه‌های عرفانی شـعر، انتقال آموزه‌های اخلاقی و تربیتی و افزایش غنای معنایی. این تلمیحات باعث شـده‌اند که شـعر حیدری وجودی از زیبایی و رسایی زیادی برخوردار شود و پیوند عمیق با فرهنگ و معارف اسلامی یابد.

منابع و مآخذ

قرآن الکریم

النیسـابوری، ابواسـحق ابرهیم بن منصـور. (۱۳۸۲). *قصـص الانبیاء*. با اهتمام حبیب یغمایی، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

انوری، حسن. (۱۳۸۲). *فرهنگ بزرگ سخن*. چاپ دوم، تهران: سخن.

حلبی، علی‌اصغر. (۱۳۷۱). *تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی*. چاپ اول، تهران: اساطیر.

حیدری وجودی، غلام حیدر. (۱۳۸۳). *لحظه‌هایی در آتش و آب*. چاپ اول، کابل: میوند.

حیدری وجودی، غلام حیدر. (۱۳۹۱). *سایهٔ معرفت*. چاپ هفتم، کابل: قرطبه.

حیدری وجودی، غلام حیدر. (۱۳۹۴). *دیوان حیدری وجودی*. چاپ اول، کابل: خیام.

دوسـتی، لیلا. (۱۳۹۵). «*بررسـی تلمیحات در مثنوی‌های سـنایی*». تیزس ماسـتری، به رهنمایی حسـن سـلطانی کوهبنانی، رشـتهٔ زبان و ادبیات فارسـی، دانشـکدهٔ ادبیات و علوم انسـانی، ایلام: دانشگاه ایلام.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغتنامهٔ دهخدا*. چاپ دوم از دورهٔ جدید، تهران: موسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

دیوبندی، محمود حسـن. (۱۳۸۹). *تفسـیر کابلی*. ترجمه از اردو به دری تحت نظر هیأتی از علمای افغانستان، تهران: احسان.

رادپور، فدا محمد و بشیری، محمود. (۱۴۰۲). نگاهی به اندیشهٔ عرفانی حیدری وجودی. مجلهٔ غالب

(مجلۀ بین‌المللی مطالعات حقوقی، سیاسی و روابط بین‌الملل)، ۱۲(۳)، ۱۰۱-۱۲۲. https://doi.org/10.58342/ghalibqj.V.12.I.3.7

شمس‌الدین، محمد بن قیس رازی. (۱۳۸۸). *المعجم فی معاییر اشعار العجم*. به تصحیح محمد قزوینی. تهران: اساطیر.

شمیسا، سیروس. (۱۳۷۵). *فرهنگ تلمیحات*. چاپ پنجم، تهران: فردوسی.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷). *فرهنگ اشارات*. چاپ اول، تهران: میترا.

عمید، حسن. (۱۳۸۹). *فرهنگ فارسی عمید*. چاپ اول، تهران: راه رشد.

فلاح، نسرین. (۱۳۹۳). تلمیح اشخاص در دیوان مخفی. *فصل‌نامۀ تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی*، ۷(۴)، ۲۲۴-۲۰۷. https://ecc.isc.ac/showJournal/21958/58790/765797

مازندرانی، محمد هادی بن صالح. (۱۳۷۶). *انوارالبلاغه*. به کوشش محمد علی غلامی‌نژاد. تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله.

محمدی، محمد محسن. (۱۳۷۴). *فرهنگ تلمیحات شعر نو*. تهران: میترا.

هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۸۳). *مدارج البلاغه در علم بدیع*. به اهتمام و تصحیح حمید حسنی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

همایی، جلال‌الدین. (۱۳۸۹). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. چاپ اول، تهران: اهور.

مجله علمی- تحقیقی جوزجانان

دوره ۱۹؛ شماره ۱ (مسلسل ۴۸)؛ بهار و تابستان ۱۴۰۵؛ صفحات ۱۳۳-۱۵۴

شاپا چاپی: ۳۰۸۰-۱۰۶۰- شاپا الکترونیکی: ۳۰۸۰-۱۰۷۹

شکنندگی مرزهای حریم خصوصی مهاجران: تحلیل نشانه‌شناختی تصاویر مهاجران افغان در اردوگاه‌های اسکان موقت و دائمی

سید نبی سجادی[۱*]، محمد عارف انوری[۲]

۱*. دکترای تخصصی ارتباطات، دیپارتمنت ارتباطات علوم اجتماعی، پوهنځی علوم اجتماعی، پوهنتون تهران، تهران، ایران (نویسندهٔ مسئول). s.nabi.sajadi@gmail.com - https://orcid.org/0009-0002-1741-5723

۲. پوهندوی، دیپارتمنت ژورنالیزم، پوهنځی علوم اجتماعی، پوهنتون جوزجان، شبرغان، افغانستان. https://orcid.org/0009-0003-0622-5577 - arif.anwari2017@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۳/۱۹ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۷/۲۵)

چکیده

این مقاله به بررسی شکنندگی مرزهای حریم خصوصی و پیامدهای روانی، اجتماعی و فرهنگی آن برای مهاجران افغان پرداخته است. رویکرد اصلی تحقیق، تحلیل نشانه‌شناختی تصاویر منتخب است که بر رمزگشایی جنبه‌های معنایی و نمادین عناصر بصری تمرکز دارد تا لایه‌های پنهان معنا را در رابطه با مفاهیم آوارگی، بیگانگی و سلب کرامت انسانی کشف کند. یافته‌های توصیفی تحلیل نشان می‌دهد که در فضاهای اسکان موقت و دائمی، نشانه‌های بصری متعددی دال بر فروپاشی مرزهای حریم خصوصی وجود دارد؛ از جمله قرار گرفتن فضاهای شخصی در معرض دید عمومی، نظم تحمیلی و غیرشخصی در چیدمان فضاها، تراکم بالای جمعیت، کمبود یا فقدان امکانات بهداشتی خصوصی و فقدان نشانه‌های هویتی و شخصی‌سازی فضا. بر پایه چارچوب‌های نظری مقاله، از جمله نظریه حریم خصوصی، اصول روان‌شناسی محیطی و مفهوم «نظم نمادین» لاکانی، استنباط شده است که این شرایط ممکن است بر هویت، سلامت روان و سازگاری مهاجران تأثیر بگذارد؛ با این حال، اثبات قطعی این پیامدها نیازمند تحقیقات تجربی تکمیلی است. همچنین، برجسته بودن زنان و کودکان در یکی از تصاویر، با ادبیات مربوط به آسیب‌پذیری مضاعف گروه‌های خاص همخوانی داشت، هرچند این ارتباط نیز یک استنباط نظری است و نه یافته تجربی مستقیم. نهایتاً، مقاله با تکیه بر چارچوب‌های نظری فوق استدلال می‌کند که از دست دادن خانه می‌تواند به معنای از دست دادن بخشی از هویت و حس تعلق تلقی شود و مهاجران را در معرض نوعی «برهنگی روانی» قرار دهد.

کلمات کلیدی: آسیب‌پذیری، افغانستان، حریم خصوصی، مهاجران افغانستان، نشانه‌شناختی.

---

*. ارجاع: سجادی، سید نبی و انوری، محمد عارف. (۱۴۰۵). شکنندگی مرزهای حریم خصوصی مهاجران: تحلیل نشانه‌شناختی تصاویر مهاجران افغان در اردوگاه‌های اسکان موقت و دائمی. *مجله علمی- تحقیقی جوزجانان*، ۱۹ (۱)، ۱۳۳- ۱۵۴. https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.110

Scientific-Research Journal of Jawzjanan
Volume 19; Issue 1 (Serial No. 48); Spring & Summer 2026; Pages 133–154
P-ISSN: 3080-1060– E-ISSN: 3080-1079

The Fragility of Immigrants' Privacy Boundaries: A Semiotic Analysis of Images of Afghan Immigrants in Temporary and Permanent Settlement Camps

Sayed Nabi Sajjadi[1*], Mohammad Arif Anwari[2]

1*. Ph.D. Department of Communication Sciences, Faculti of Social Science, Tehran University, Tehran, Iran (Corresponding Author).
s.nabi.sajadi@gmail.com - https://orcid.org/0009-0002-1741-5723

2. Assistant Prof. Department of Journalism, Faculti of Social Science, Jawzjan University, Sheberghan. Afghanistan.
arif.anwari2017@gmail.com – https://orcid.org/0009-0003-0622-5577

(Received: 09/06/2026 - Accepted: 17/10/2026)

Abstract

This article examined the fragility of privacy boundaries and their psychological, social, and cultural consequences for Afghan immigrants. The main research approach was a semiotic analysis of selected images, focusing on decoding the semantic and symbolic aspects of visual elements in order to uncover hidden layers of meaning in relation to the concepts of displacement, alienation, and the deprivation of human dignity. The descriptive findings of the analysis indicated that, in temporary and permanent settlement spaces, numerous visual signs signify the collapse of privacy boundaries; these include the exposure of personal spaces to public view, an imposed and impersonal order in the arrangement of spaces, high population density, the scarcity or absence of private sanitary facilities, and the lack of identity markers and personalization of space. Drawing on the article's theoretical frameworks—including privacy theory, the principles of environmental psychology, and the Lacanian concept of the "symbolic order"—it was inferred that these conditions may affect the identity, mental health, and adaptation of immigrants; however, definitive confirmation of these consequences requires further empirical research. Moreover, the prominence of women and children in one of the images was consistent with the literature on the double vulnerability of specific groups, although this connection also constituted a theoretical inference rather than a direct empirical finding. Finally, drawing on the aforementioned theoretical frameworks, the article argued that the loss of home can be interpreted as the loss of a part of one's identity and sense of belonging, potentially exposing immigrants to a form of "psychic nakedness."

Keywords: *Privacy, Afghan Immigrants, Semiotics, Vulnerability, Afghanistan.*

*. **Citation**: Sajjadi, S. & Anwari, M. (2026). The Fragility of Immigrants' Privacy Boundaries: A Semiotic Analysis of Images of Afghan Immigrants in Temporary and Permanent Settlement Camps. *Scientific-Research Journal of Jawzjanan, 19*(1), 133-154. https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.110

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَىٰ آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

مهاجرت، به‌ویژه در شکل اجباری و بحرانی آن، تنها جابه‌جایی جغرافیایی میان دو مکان نیست؛ بلکه تجربه‌ای عمیقاً زیسته‌شده است که ساختارهای هویتی، روانی و اجتماعی فرد را از بنیاد متحول می‌کند. در این میان، «خانه» به‌عنوان یک مفهوم چندوجهی، صرفاً یک سرپناه فزیکی نیست؛ بلکه فضایی است که در آن «خود» شکل می‌گیرد، مرزهای حریم خصوصی تعریف می‌شود و حس تعلق و امنیت ریشه می‌دواند؛ اما زمانی‌که فرد به‌واسطه آوارگی، خانه را ترک می‌گوید و در اردوگاه‌ها یا محل‌های اسکان موقت و دائمی سکنی می‌گزیند، این مرزها فرو می‌ریزند و پناهنده با پدیدهٔ مواجه می‌شود که می‌توان آن را «برهنگی روانی» نامید: قرار گرفتن مداوم در معرض دید عمومی، از دست دادن کنترول بر فضای شخصی و در نهایت، سلب کرامت انسانی.

مهاجران افغانستان، به‌دلیل دهه‌ها درگیری، بی‌ثباتی سیاسی و بحران‌های اقتصادی، یکی از بزرگ‌ترین و آسیب‌پذیرترین گروه‌های مهاجر در جهان را تشکیل می‌دهند. تجربه آن‌ها از زندگی در اردوگاه‌ها و فضاهای اسکان موقت، نه‌تنها با کمبود امکانات مادی همراه است؛ بلکه با فرسایش تدریجی مرزهای حریم خصوصی و پیامدهای روانی، اجتماعی و فرهنگی آن نیز دست‌وپنجه نرم می‌کند. این در حالی است که تحقیقات نشانه‌شناختی، به‌ویژه در حوزه تصاویر و بازنمایی‌های بصری، می‌تواند لایه‌های پنهان این تجربه را آشکار سازد و ابعادی از آسیب‌پذیری را نمایان کند که در تحلیل‌های صرفاً کلامی یا آماری کمتر به چشم می‌آید (IOM Afghanistan, 2026; UNHCR, 2026).

مقاله حاضر، با اتکا به رویکرد نشانه‌شناختی و با تمرکز بر تصاویر منتخب از مهاجران افغانستانی در اردوگاه‌ها و محل‌های اسکان موقت و دائمی، درصدد است؛ تا فرسایش مرزهای حریم خصوصی و پیامدهای چندوجهی آن را رمزگشایی کند. این تحلیل، با بهره‌گیری از مفاهیم نظری همچون «نظم نمادین» لاکان، «اصول روان‌شناسی محیطی» و «نظریه‌های حریم خصوصی»، نه‌تنها به بررسی نشانه‌های بصری موجود در تصاویر می‌پردازد؛ بلکه می‌کوشد تا ارتباط میان این نشانه‌ها و مفاهیمی چون آوارگی، بیگانگی و سلب کرامت انسانی را تبیین نماید. آنچه در ادامه می‌آید، نخست به بیان مسأله و ضرورت این تحقیق اختصاص دارد و

سپس با طرح پرسش‌ها و چارچوب‌های تحلیلی، به تحلیل نشانه‌شناختی تصاویر و استخراج دلالت‌های آن‌ها می‌پردازد.

حریم خصوصی‌که از جمله حقوق اساسی بشر شناخته می‌شود، نقش‌محوری در حفاظت از کرامت فردی، استقلال و رفاه روانی و اجتماعی ایفا می‌کند. در قلب این تعریف که «هر فرد حق دارد، تصمیم بگیرد چه کسی وارد زندگی و اطلاعات شخصی او شود»، مفهوم «خانه» نیز به‌عنوان یک مکان ایده‌آل که در آن حریم خصوصی افراد حفظ می‌شود، مطرح می‌گردد (Altman, 1975; Westin, 1967).

خانه به‌عنوان یک فضای خصوصی، با دیوارها و سقف فزیکی‌اش، جایی است که ساکنان عموماً فعالیت‌های متعددی را دور از دید عموم در آنجا انجام می‌دهند. به‌صورت اساسی، خانه نه‌تنها به‌عنوان یک سرپناه فزیکی؛ بلکه به‌عنوان یک پناهگاه عمل می‌کند. افراد انتظار دارند نیازهای اساسی و کارهای روزمره خود، از جمله غذا خوردن، خوابیدن، خواندن، نوشتن، آشپزی، حمام کردن و سایر امور شخصی را بدون نظارت عمومی، در این مکان انجام دهند. در واقع، چنین حس امنیت و کنترول بر فضای شخصی، پایه و اساس حریم خصوصی در حوزه داخلی را تشکیل می‌دهد (Chapman & Robertson, 1999).

با این اساس، پدیده مهاجرت از نوعی اجباری آن، به‌ویژه در شرایط بحران و بی‌ثباتی، ذاتاً این مرزها را به چالش می‌کشد و اغلب منجر به نقض آن‌ها می‌شود. مهاجران، به‌ویژه آن‌هایی که در اردوگاه‌ها، خوابگاه‌ها یا سکونتگاه‌های موقت ساکن هستند، به‌طور مکرر با فقدان حریم خصوصی مواجه می‌شوند. قبل از مهاجرت آنها فضاهای کاملاً شخصی در قالب خانه برای خویش تعریف و فراهم می کردند؛ اما در هنگام مهاجرت، آنها ممکن است مجبور به اشتراک‌گذاری فضاهای زندگی از جمله: آشپزخانه‌ها، حمام‌ها و حتی محل خواب خود با افرادی ناآشنا (بیگانه) شوند که به معنای قرار گرفتن مداوم در معرض «دید عمومی» است. لذا این وضعیت به‌طور چشمگیری با تجربه زندگی در یک خانه خصوصی در تضاد است (Tomah, Ismail, & Abed, 2016) و می‌تواند به احساس ناامنی، اضطراب و از دست دادن کنترول شخصی انسان مهاجر منجر شود. مهم است که توجه داشته باشیم تفسیر و اهمیت حریم خصوصی در بافت داخلی می‌تواند در فرهنگ‌های مختلف متفاوت باشد (Al-Homoud, 2009)؛ با این حال، مظاهر حریم خصوصی مورد بحث در اینجا مربوط به مهاجران افغانستانی است.

از این جهت، تجربه‌های مهاجران افغان که دهه‌هاست با ناآرامی‌های سیاسی، درگیری‌های مسلحانه و بحران‌های اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کنند، مثالی از این چالش است. فشارهای

ناشی از آوارگی، زندگی در شرایط نامناسب، لزومِ به اشتراک‌گذاری فضا و اطلاعات و پیمایش فرآیندهای پیچیده اداری به‌طور جمعی و قابل توجهی مرزهای حریم خصوصی این مهاجران را به چالش می‌کشد.

با وجود تحقیقات گسترده در حوزه مهاجرت، با رویکرد نشانه شناختی تصاویر به «آسیب‌پذیری مرزهای حریم خصوصی مهاجران» و پیامدهای چندوجهی آن، با تمرکز ویژه بر وضعیت مهاجران افغان، کمتر پرداخته شده است. کمبود تحقیقات صریح در مورد چگونگی نقض این مرزها در چارچوب خاص افغانستان و تأثیرات بلندمدت آن بر سلامت روان، انسجام اجتماعی و هویت مهاجران افغان، به خودی خود ضرورت تحقیقات جامع در این حوزه را برجسته می‌کند.

بنابراین، استدلال این مقاله تلاش می کند با استفاده از تحلیل نشانه شناختی تصاویر مربوط به مهاجران افغانستانی لایه‌های پیدا و پنهان فقدان "خانه" برای مهاجر را برجسته کند.

در واقع، هدف اصلی این تحقیق، برجسته‌سازی مرزهای شکننده حریم خصوصی انسان مهاجر از طریق تحلیل نشانه‌شناختی تصاویری است که آنها را در اردوگاه‌ها و سایر مکان‌های اسکان موقت و دائمی به تصویر می‌کشد. علاوه بر این، این مطالعه با هدف دستیابی به درک عمیق‌تری از تأثیرات این وضعیت بر سلامت روان، روابط اجتماعی، حس هویت و فرآیندهای سازگاری مهاجران انجام پذیرفته است. در واقع، با ارزیابی پیامدهای ناشی از فقدان خانه، این مقاله تلاش می‌کند؛ تا تصویر روشنی از چالش‌های پیش روی مهاجران افغانستانی ارائه دهد و به درک بهتر نیازهای آنها پی ببرد.

سوال تحقیق: تصاویر مهاجران افغانستانی چگونه از شکنندگی مرزهای حریم خصوصی آنها حکایت می‌کند؟

چارچوب‌های تحلیلی

۱. حریم خصوصی مفهومی چندوجهی است که به توانایی فرد در کنترول دسترسی دیگران به اطلاعات شخصی، بدن و فضای خود اشاره می کند. وستین (۱۹۶۷) با یک دید کلاسیک، حریم خصوصی را به‌عنوان «ادعای افراد، گروه‌ها یا نهادها برای تعیین زمان، نحوه و میزان انتقال اطلاعات مربوط به خود به دیگران» تعریف کرد (Westin, 1967). این کنترول برای حفظ استقلال فردی، تقویت هویت شخصی و تنظیم تعاملات اجتماعی الزامی به نظر می رسد؛ زیرا نقض حریم خصوصی می‌تواند منجر به احساس ناامنی، اضطراب و از دست دادن کنترول بر زندگی شخصی شود (Nissenbaum, 2010).

تعیین مرز، فرآیندی است که از طریق آن افراد مرزهای فزیکی، اجتماعی و اطلاعاتی را برای حفظ حریم خصوصی خود تعریف و مدیریت می‌کنند. آلتمن (۱۹۷۵) این فرآیند را به‌عنوان «تنظیم کنترول بین فردی و درون فردی بر خود» توصیف می‌کند (Altman, 1975, p 6). قابل ذکر است که خانه، به‌عنوان یک فضای خصوصی، نقش مهمی در ایجاد و تقویت این مرزها ایفا می‌کند. طراحی معماری، دکوراسیون و حتی قوانین نانوشته خانواده، همگی در تعیین میزان حریم خصوصی و نحوه تعامل با دنیای بیرون نقش دارند. در موقعیت‌هایی که خانه، به‌عنوان یک پناهگاه خصوصی، به خطر می‌افتد، افراد ممکن است استراتژی‌های جایگزینی را برای حفظ حریم خصوصی خود اتخاذ کنند، از جمله ایجاد فاصله نمادین، پوشیدن لباس‌های محجب یا محدود کردن تعاملات اجتماعی (Proshansky, Ittelson & Rivlin, 1983).

نظریه‌های حریم خصوصی و شکل‌گیری مرزهای خصوصی و عمومی در راستای درک چالش‌هایی که مهاجران در حفظ حریم خصوصی خود با آن مواجه هستند، کمک می‌کند. مهاجران پس از ورود به محیط‌های ناآشنا، متوجه می‌شوند که مرزهای فزیکی و اجتماعی آنها، که حریم خصوصی آنها را تعریف می‌کند، از دست داده‌اند. آنها تراکم جمعیت و نبود فضاهای شخصی، کنترول فردی بر اطلاعات و تعاملات کاهش یافته را حس می‌کنند و این مسأله ممکن است منجر به استرس، انزوا و کاهش هویت شخصی آنها شود. تجزیه و تحلیل حریم خصوصی مهاجران از طریق این دیدگاه‌های نظری، نیازهای آنها را روشن‌تر می‌کند و استراتژی‌هایی را برای حمایت از حریم خصوصی و افزایش کیفیت زندگی پیشنهاد می‌دهد. طراحی فضاهای انعطاف‌پذیر و آموزش افراد در مورد حقوق حریم خصوصی می‌تواند مهاجران را قادر سازد؛ تا کنترول بیشتری بر زندگی خود اعمال کنند (Sommer, 1969).

۲. رویکرد روانشناسی محیطی

روانشناسی محیطی چارچوبی کلیدی برای درک چگونگی تأثیر محیط‌های فزیکی، اجتماعی و قانونی بر تجربیات زیسته مهاجران، به‌ویژه در زمینه شکنندگی حریم خصوصی آنها، ارائه می‌دهد. این دانش ارزیابی می‌کند که چگونه شرایط محیطی (مانند اردوگاه‌های پناهندگی، فضاهای شهری جدید یا نظارت‌های بدون کنترول) بر احساس امنیت، تعلق و درک فرد از محیط اطرافش تأثیر می‌گذارد (Gifford, 2014).

هنگامی‌که مرزهای حریم خصوصی مهاجران می شکند، محیط اطراف آنها از فضایی بالقوه برای بهبود زندگی به فضایی استرس‌زا و تهدیدآمیز تبدیل می‌شود. این نقض‌ها مستقیماً بر ظرفیت فرد برای ایجاد یک «فضای شخصی» و امن تأثیر می‌گذارند و منجر به اضطراب مزمن

و اختلال در حس تعلق او می‌شوند. از دیدگاه روانشناسی محیطی، این شرایط نامطلوب ممکن است منجر به پیامدهای منفی رفتاری و روانی، از جمله انزوای اجتماعی، بی‌اعتمادی به نهادها و در نهایت، بروز علائم افسردگی و اضطراب شوند (Berry, 1997).

این تحلیل، با قابلیت تعمیم‌پذیری بالا، نه‌تنها در مورد مهاجران در محیط‌های پذیرش رسمی؛ بلکه در مورد کسانی که در جوامع شهری زندگی می‌کنند، نیز صدق می‌کند. در محیط‌های شهری، نقض حریم خصوصی می‌تواند از طریق نظارت دیجیتال، دسترسی نهادی به اطلاعات شخصی یا فشارهای اجتماعی برای افشای داده‌ها رخ دهد. در نهایت، درک این تأثیرات زیست‌محیطی بر سلامت روان مهاجران می‌تواند به طراحی مؤثرتر سیاست‌ها و فضاهایی منجر شود که حریم خصوصی و نیازهای روانی را در اولویت قرار می‌دهند.

۳. نظریه لاکان

در نظریه ژاک لاکان، مفهوم «خلنه» همواره جایگاه مهمی در مطالعات مهاجرت و دیاسپورا داشته است. خانه به‌عنوان یک مفهوم چندوجهی، نه‌تنها به یک فضای فیزیکی اشاره دارد؛ بلکه بار معنایی عمیقی مرتبط با هویت، تعلق و امنیت را نیز به همراه دارد (Westin, 1967). در این زمینه، دیدگاه‌های روانکاوانه، به ویژه نظریه‌های ژاک لاکان، رویکردی منحصر به فرد برای درک تجربه دیاسپورایی و از دست دادن «خانه» ارائه می‌دهند.

لاکان، با تأکید بر مفهوم «کمبود»، استدلال می‌کند که «خلنه» در دیاسپورا به یک «کمبود اساسی» تبدیل می‌شود. این بدان معناست که «خانه» دیگر صرفاً یک مکان گمشده نیست؛ بلکه یک غیبت اساسی است که ساختار میل و هویت فرد دیاسپورایی را شکل می‌دهد (Nawaz, & Aziz, 2022). به عبارت دیگر، تجربه دیاسپورایی همواره با احساس ناتمامی و از دست دادن چیزی ضروری همراه است که فرد تلاش می‌کند از طریق جایگزین‌های مختلفی مانند فرهنگ، زبان یا خاطرات آن را جبران کند.

این دیدگاهِ لاکانی با درک متعارفِ از دست دادن «خانه» به عنوان یک تروما یا آسیب‌شناسی روانی متفاوت است. در عوض، لاکان معتقد است که این «کمبود» می‌تواند منبع خلاقیت و نوآوری‌باشد. فرد دیاسپورایی با مواجهه با این کمبود، مجبور می‌شود اشکال جدیدی از هویت و تعلق را ایجاد کند و در فرآیند انطباق با جامعه میزبان، فرهنگ و سنت‌های خود را دوباره تعریف نماید (Berry, 1997). گرچه فرد مهاجر ممکن با باز تعریف فرهنگ و سنت‌های خود بتولند خود را در موقعیت فرهنگی میزبان قرار دهد؛ اما فقدان خانه به عنوان یک مکان امن که در آن حریم خصوصی دوباره احیا می‌شود، همواره بر روان و رفتارهای اجتماعی او فشار وارد می‌کند.

در نتیجه، اضطراب‌های دیاسپورایی نباید صرفاً به‌عنوان شاخص‌های بیماری روانی تلقی شوند؛ بلکه به‌عنوان تظاهرات یک «خلأ هستی‌شناختی» در نظر گرفته می‌شوند که اگرچه درمان قطعی ندارد، اما قابل مدیریت است. در اصل، فرد دیاسپورایی دائماً با احساس ناراحتی و بی‌قراری دست و پنجه نرم می‌کند. با این حال، این احساس می‌تواند باعث رشد، خلاقیت و شکل‌گیری ارتباطات جدید در وی گردد (Nawaz, & Aziz, 2022).

در همین راستا، خوانش دیاسپورایی لاکان، با عنوان «فقدان خانه»، با ارائه یک تحلیل روانکاوانه از تجربه دیاسپورایی، دیدگاه جدیدی را برای درک پیچیدگی‌های هویت، تعلق و فقدان در جوامع مهاجر باز می‌کند. این دیدگاه ما را نه‌تنها قادر می‌سازد، تا با چالش‌های روانی و اجتماعی پیش روی مهاجران با آنها همدلی و همذات‌پنداری نماییم؛ بلکه پتانسیل‌های خلاقانه و نوآورانه‌ای را که در خود تجربه دیاسپورایی نهفته است، نیز شناسایی کنیم.

۴. رویکرد نشانه‌شناسی

این رویکرد به‌عنوان یک شاخه مستقل از مطالعات فرهنگی و زبانی، در اواسط قرن بیستم شکل گرفت. یکی از بنیان‌گذاران اصلی این حوزه، فردینان دو سوسور، زبان‌شناس سویسی بود که مفهوم نظام‌های نشانه و رابطه بین دال (شکل فزیکی یا نشانه) و مدلول (معنا یا مفهوم) را معرفی کرد (Saussure, 1916).

سوسور اعتقاد داشت که زبان و نظام‌های نشانه، دارای ساختار هستند و معنا در روابط بین این نشانه‌ها ساخته می‌شود. بعدها، اندیشمندان دیگری مانند کلود لوی استروس و رولان بارت نظریه‌ها و ابزارهایی را برای تحلیل نمادها، تصاویر و فرهنگ به این حوزه افزودند و آن را بیشتر توسعه دادند (Levi-Strauss, 1963).

هدف غایی نشانه‌شناسی درک چگونگی تولید و انتقال معنا در درون نظام‌های مختلف است. این دانش به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه نمادها، تصاویر، واژه‌ها و سایر نشانه‌ها در فرهنگ‌ها و جوامع متعدد، معنا کسب می‌کنند و چگونه بر رفتار، باورها و هویت افراد تأثیر می‌گذارند (Pelc et al, 1984). نشانه‌شناسی همچنین، به تحلیل پویایی‌های قدرت، سلطه و تولید کلیشه‌ها در رسانه‌ها و فرهنگ‌ها می‌پردازد. بارت (۱۹۶۷) با توجه به عناصر نشانه‌شناسی، درک عمیق‌تری از روابط اجتماعی و فرهنگی ارائه می‌دهد (Barthes, 1967). به طور کلی، هدف گسترده و کلی آن کشف سازوکارهای فرهنگی و روانی است که به تفسیر و درک سطوح مختلف معنا در جامعه کمک می‌کنند (Lévi-Strauss, 1963).

با این همه، باید فهمید نشـانه‌شـناسـی در این تحلیل چه کاربردی دارد. در واقع، رویکرد نشـانه‌شـناسـی با ارائه ابزارهای متعدد تحلیلی دقیق کمک می‌کند؛ تا لایه‌های پنهان معنا در تصاویر و نمادهای مربوط به آسیب‌پذیری مرزهای حریم خصوصی انسان‌های آواره و مهاجر را رمزگشایی کنیم. این رویکرد ما را قادر می‌سازد؛ تا درک عمیق‌تری از تجربیات، احساسات و پیامدهای ناشی از این پدیده به دست آوریم و راه‌حل‌های موثرتری برای حفظ حقوق و کرامت مهاجران و پناهجویان ارائه دهیم (Berger, 2022).

همانطورکه قبلاً ذکر شـد، هدف اصـلی، درک چگونگی تولید، انتقال و دریافت معنا اسـت. برای دستیابی به این امر، رابطه بین دال (شکل فزیکی نشانه) و مدلول (مفهوم یا ایده) بررسی می‌شود، به طوری‌که نشانه ترکیبی از این دو است. تصاویر مربوط به مهاجران (مانند اردوگاه‌ها، چادرها، چهره‌ها و وسایل شخصی) به عنوان مجموعه‌ای از نشانه‌ها در نظر گرفته می‌شوند. هر یک از این عناصـر بصـری به‌عنوان دال‌هایی عمل می‌کنند که به مفاهیم و مدلول‌های خاصـی اشاره دارند.

پیشینهٔ تحقیق

مطالعات پیشین نشان می‌دهند که موضوع مهاجرت و وضعیت مهاجران افغان از زوایای مختلف مورد بررسـی قرار گرفته اسـت. الهام کیشـاوری و همکاران (۲۰۲۵) مطالعهٔ با عنوان «نشـانه شـناسـی فرهنگی جایگاه مهاجران افغان بر اساس فلم‌های برادران محمودی» انجام داده‌اند که به بررسـی جایگاه فرهنگی مهاجران افغان در ایران با اسـتفاده از نظریه «مرکز-حاشـیه» در نشانه‌شناسی فرهنگی می‌پردازد.

این تحقیق نشـان می‌دهد که مهاجران افغان با گذشـت زمان از حاشـیه به مرکز حرکت کرده‌اند و با افزایش تعاملات با جامعه ایران، فضاهای فرهنگی مختلفی را اشغال کرده‌اند. با این حال، آنها هنوز به طور کامل وارد فضـای فرهنگی مرکزی نشـده‌اند. این فرآیند را می‌توان از طریق نشـانه‌های فضـایی (مانند تغییر محل سـکونت) و نشـانه‌های غیرفضـایی (مانند گفتار و اعمال) تحلیل کرد (Keshavari, Rayani Makhsous, & Aref, 2025).

در مقاله «حریم خصوصی در زمینه‌های فروپاشیده آوارگی» به واسطه ویته بورن (۲۰۲۳)، توجه به بحران‌ها و فروپاشـی مرزهای حریم خصـوصـی معطوف شـده اسـت. این تحقیق نشـان می‌دهد که در شرایط اضطراری و بحرانی، مرزهای حریم خصوصی به شدت به خطر می‌افتند و افراد با تهدیدهای فزاینده‌ای مانند نظارت بی‌رویه، سـوء اسـتفاده‌های قانونی و ناامنی روانی

مواجه می‌شوند. نویسنده بر ضرورت اتخاذ سیاست‌ها و راهبردهای حمایتی در این فضاهای شکننده برای حفظ حقوق فردی و کرامت انسانی تأکید می‌کند (Witteborn, 2023).

مروری بر منابع علمی در مورد حریم خصوصی در زمینه مهاجرت و آوارگی نشان می‌دهد که این موضوع از دیدگاه‌های مختلف مورد بحث قرار گرفته است. در مقاله «حریم خصوصی داده و آوارگی: یک رویکرد فرهنگی» ویته بورن (۲۰۲۰)، متمرکز بر چالش‌های فرهنگی و اجتماعی ناشی از نقض حریم خصوصی در شرایط آوارگی و مهاجرت است. نویسنده بر نقش محوری حریم خصوصی در شکل دادن به هویت فردی و ایجاد حس امنیت در مواجهه با شرایط بحرانی تأکید می‌کند و بر اهمیت حفاظت از اطلاعات شخصی، هم در زمینه خانوادگی و هم در سطح ملی، تأکید می‌کند (Witteborn, 2020).

در کتاب «خطرات: از حریم خصوصی و دستکاری تا سوگیری و جابجایی» هیرش (۲۰۲۳)، به خطرات ناشی از فن‌آوری‌های نوظهور و کلان داده‌ها برای حریم خصوصی مهاجران و جمعیت‌های آسیب‌پذیر در فرآیندهای تصمیم‌گیری می‌پردازند. او بر خطر دستکاری، تبعیض و سوء استفاده از داده‌های شخصی تأکید می‌کند و راه‌حل‌های اخلاقی و قانونی برای مدیریت این خطرات ارائه می‌دهند. این تحلیل بر اهمیت احترام به حقوق بشر و حریم خصوصی در حوزه دیجیتال، به ویژه در محیط‌های افراد آواره و مهاجر، تأکید می‌کند (Hirsch, 2023).

در کتاب «مهاجرت و حریم خصوصی در حقوق اتحادیه اروپا» نوشته نیووی واوولا، چالش‌های قانونی و نظارتی مربوط به حفظ حریم خصوصی در زمینه مهاجرت در چارچوب نظام حقوقی اتحادیه اروپا بررسی شده است. نویسنده بر مسائلی مانند ذخیره و استفاده از داده‌های حساس، از جمله بیومتریک و سیستم‌های اطلاعاتی گسترده، تمرکز می‌کند و پیشنهاد می‌دهد که مقررات دقیق و ممنوعیت‌های علیه سوء استفاده از داده‌ها برای حمایت از حقوق مهاجران و پناهندگان ضروری است. این تحلیل نشان می‌دهد که قوانین پیشرفته و سیاست‌های شفاف کلید حفظ حریم خصوصی در دنیای در حال تحول تکنولوژی و مهاجرت هستند (Vavoula, 2022).

مرور مطالعات پیشین نشان می‌دهد که این تحقیقات عمدتاً بر تحلیل کلامی، حقوقی یا داده‌محور استوارند و حریم خصوصی داده‌ای و دیجیتال را در مرکز توجه قرار می‌دهند. همچنین، این ادبیات یا به لایه توصیفی بسنده می‌کند یا پیامدهای روانی و اجتماعی را به‌صورت نظری مفروض می‌گیرد و کمتر میان «فقدان خانه» به‌عنوان مقوله هویتی و «فروپاشی مرزهای حریم خصوصی» به‌عنوان مقوله فضایی-بصری پیوند برقرار می‌کند. ازاین جهت، مقاله

حاضر در پاسخ به همین خلاها، با پیوند دادن نظریه حریم خصوصی، روان‌شناسی محیطی و مفهوم «نظم نمادین» لاکان با ابزارهای نشانه‌شناختی سوسور و بارت، به خوانش حریم خصوصی به‌عنوان پدیده‌ای بصری-فضایی در تصاویر مهاجران افغان می‌پردازد.

روش تحقیق

این تحقیق به روش کیفی و با استفاده از رویکرد نشانه‌شناسی انجام شده است. چارچوب تحلیلی این تحقیق بر دو ستون نظری اصلی استوار است: نخست، مدل دوگانه «دال و مدلول» فردینان دو سوسور که نشانه را به صورت فزیکی (دال) و مفهوم یا معنای ذهنی (مدلول) تقسیم می‌کند و امکان شناسایی نظام‌مند عناصر بصری و مفاهیم ارجاعی آن‌ها را فراهم می‌سازد. دوم، مفاهیم «استدیوم» (Studium) و«پونکتوم» (Punctum) رولان بارت که لایه‌های معنایی تصویر را از سطح خوانش فرهنگی و قابل کدگذاری (استدیوم) به سطح جزئیات نافذ، شخصی و احساسی (پونکتوم) گسترش می‌دهد.

در این تحلیل، عناصر بصری تصاویر (مانند چادرها، تخت‌های نظامی، زمین خشک، نگاه افراد به کمره (دوربین) و فقدان مرزهای فزیکی) به‌عنوان دال‌هایی در نظر گرفته می‌شوند که به مدلول‌های خاصی همچون شکنندگی حریم خصوصی، آوارگی، بیگانگی و سلب کرامت انسانی ارجاع می‌دهند. همزمان، لایه استدیوم برای خوانش فرهنگی و زمینهٔ تصاویر و لایه پونتکوم برای شناسایی جزئیات نافذی که واکنش اخلاقی و احساسی در بیننده برمی‌انگیزند (مانند نگاه مستقیم زنان و کودکان به دوربین) به کار گرفته می‌شود. هدف اصلی، رمزگشایی نشانه‌های بصری دالّ بر شکنندگی مرزهای حریم خصوصی و استخراج دلالت‌های فرهنگی، اجتماعی و روانی آن است. مراحل انجام تحلیل به‌شرح زیر است:

در مرحله گردآوری داده‌ها، با جستجو در وب‌سایت‌های خبری و پایگاه‌های انترنتی مرتبط با مهاجرت و پناهندگی، تصاویری که مهاجران افغانستانی را در فضاهای اسکان موقت و دائمی به تصویر می‌کشیدند، گردآوری شد. معیارهای ورود برای جست‌وجو عبارت بودند از: تصاویری که مهاجران افغانستانی را در اردوگاه‌ها، پارک‌ها، چادرها یا مکان‌های اسکان موقت و دائمی نشان می‌دهند؛ تصاویری که عناصر بصری مرتبط با فضای شخصی، حریم خصوصی، تراکم جمعیت، امکانات بهداشتی یا نظم فضایی را در بر می‌گیرند؛ تصاویری که در منابع خبری یا سازمان‌های معتبر منتشر شده‌اند. در مجموع، ۱۶ تصویر مرتبط با موضوع تحقیق گردآوری شد. این تصاویر از نظر منبع، مکان جغرافیایی و ترکیب‌بندی بصری تنوع نسبی داشتند.

پس از گردآوری ۱۶ تصویر، در مرحله غربالگری، هر تصویر به‌صورت جداگانه بررسی شد و عناصر بصری آن (افراد، اشیا، نمادها، رنگ، ترکیب‌بندی و فضای پیرامون) شناسایی گردید. در این بررسی مشخص شد که ۱۳ تصویر از میان ۱۶ تصویر، از نظر نشانه‌های بصری و نمادهای دالّ بر شکنندگی حریم خصوصی، مشابه و تکراری هستند. به عبارت دیگر، این تصاویر همان نشانه‌های اصلی (مانند چادرهای پراکنده، تراکم جمعیت، فقدان مرز فزیکی، نظم تحمیلی و فقدان امکانات خصوصی) را با تغییرات جزئی تکرار می‌کردند. بنابراین، ۱۳ تصویر به دلیل مشابهت نشانهٔ حذف شد و تنها ۳ تصویر که از نظر تنوع نشانه‌ها و ترکیب‌بندی بصری، تفاوت‌های معناداری با یکدیگر داشتند، برای تحلیل نهایی انتخاب گردید. این سه تصویر عبارت بودند از: ۱. تصویری از اسکان موقت مهاجران در یک پارک عمومی در اسلام‌آباد پاکستان؛ ۲. تصویری از اردوگاه مرزی تورخم میان پاکستان و افغانستان؛ و ۳. تصویری از محل اسکان مهاجران افغان در فرانسه.

معیارهای انتخاب نمونه نهایی عبارت بودند از: تنوع در نوع فضا (اسکان در پارک عمومی، اردوگاه مرزی و محل اسکان سرپوشیده)؛ تنوع در نوع نشانه‌ها (حضور برجسته زنان و کودکان، نظم تحمیلی چادرها، تخت‌های نظامی و فقدان شخصی‌سازی فضا)؛ و توان تحلیلی (هر تصویر مجموعهٔ متمایز از نشانه‌های بصری را ارائه می‌داد که امکان رمزگشایی لایه‌های متفاوتی از معنا را فراهم می‌کرد). در مرحله توصیف تصاویر، هر تصویر بدون تفسیر عمیق توصیف گردید. تمام افراد، نمادها، نشانه‌ها، اشیا، رنگ‌ها و ترکیب‌بندی‌های تصویر به‌صورت دقیق شناسایی و ثبت شدند. هدف از این مرحله، ایجاد یک مبنای توصیفی شفاف بود؛ تا تفسیرهای بعدی بر پایه آن استوار شوند. در مرحله تحلیل نشانه‌شناختی، عناصر تصویری و ترکیب‌بندی آنها با پایبندی به نظریه‌های نشانه‌شناسی (رابطه دال و مدلول سوسور، مفهوم «پونکتوم» بارت و نظام نشانهٔ) بررسی گردید. حالت افراد، فضای اطراف و عناصر داخل قاب به دقت ارزیابی و در راستای آشکارسازی معانی فرهنگی، اجتماعی و روانی آنها تبیین شد.

در مرحله تفسیر نظری، بر اساس شناخت از ساختارهای فرهنگی، وضعیت هویتی و مسائل روانی مهاجران، نمادهای دیداری در تصاویر و ارتباط آن‌ها با مفاهیم نظری مقاله (نظریه حریم خصوصی، روان‌شناسی محیطی و نظم نمادین لاکانی) تبیین گردید. هدف از این مرحله، درک عمیق‌تر و تحلیل مفهومی پیام‌های تصاویر درباره وضعیت مهاجران، احساس ناامنی، فشارهای روانی و وضعیت «خلنه» و «بی‌خانگی» آن‌ها بود. همچنین، به‌منظور افزایش اعتبار یافته‌ها، تحلیل‌ها به‌صورت مداوم با نظریه‌های موجود و منتخب در این تحقیق تطبیق داده شد.

همچنین، نظرات کارشناسان حوزه مهاجرت و فرهنگ‌پژوهی برای تأیید برداشت‌های تحلیلی درخواست گردید.

از محدودیت‌های این روش می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: اگرچه ۱۶ تصویر گردآوری شد؛ اما به دلیل مشابهت نشانه‌ای، تنها ۳ تصویر برای تحلیل نهایی انتخاب گردید. این تعداد محدود، تعمیم‌پذیری یافته‌ها را محدود می‌کند. تحلیل نشانه‌شناختی ماهیتی تفسیری دارد و ممکن است برداشت‌های تحلیل‌گر بر لایه‌های معنایی تصاویر تأثیر بگذارد. تصاویر به‌تنهایی نمی‌توانند تجربه زیسته مهاجران را به‌طور کامل بازنمایی کنند و اثبات قطعی پیامدهای روانی و اجتماعی نیازمند تحقیقات تجربی تکمیلی (مانند مصاحبه، پرسش‌نامه یا مطالعات طولی) است.

یافته‌ها

در این مقاله، تحلیل نشانه‌شناسی به‌عنوان رویکرد اصلی برای بررسی و تفسیر تصاویر جمع‌آوری‌شده به کار گرفته شد. این رویکرد بر درک جنبه‌های معنایی و نمادین عناصر بصری، بررسی چگونگی تولید معنا توسط اجزای بصری و رابطه آنها با مفاهیم اجتماعی، فرهنگی و روانی مرتبط با مهاجران تمرکز دارد. هدف از این تحلیل، کشف لایه‌های پنهان معنا در تصاویر و کسب درک عمیق‌تری از پیام‌ها و نمادهای مربوط به آسیب‌پذیری مرزهای حریم خصوصی و پیامدهای روانی، اجتماعی و فرهنگی آن برای مهاجران افغان بود.

تصویر ۱. پارکی به نام پارک کودک در اسلام آباد پاکستان را نشان می‌دهد که مهاجران و پناهندگان افغانستانی از روی ناگزیری و برای اقامت موقت از آن استفاده می‌کنند. این مکان، روبه‌روی دفتر سازمان ملل متحد در این شهر موقعیت یافته است. این تصویر از وب‌سایت انفومگرنتز (InfoMigrants) گرفته شده است (مهاجرنیوز، ۲۰۲۲).

تصویر (۱) روایتی بصری از مهاجران افغان ارائه می‌دهد و واقعیت‌های تلخ آوارگی آنها را در یک پارک عمومی که نمادی بارز از آسیب‌پذیری و بی‌ثباتی است، به نمایش می‌گذارد.

این محیط، به دور از ارائه پناهگاه، به‌عنوان یک عرصه عمومی فوق‌العاده قابل مشاهده عمل می‌کند و فروپاشی مرزهای سنتی حریم خصوصی را تشدید می‌نماید. چادرها و رختخواب‌های پراکنده صرفاً نشانه‌هایی از تلاش برای پناه گرفتن نیستند؛ بلکه به‌عنوان استعاره‌های بصری تامل‌برانگیزی برای تلاش مهاجران برای بازیابی ظاهری از فضای شخصی و خانوادگی در محیطی هستند که اساساً ضد هر دو است. این سازه‌های عجولانه برپا شده، ناکافی و به ظاهر ناامن، بر ناپایداری وجود آنها تأکید می‌کنند تصویر (۱) را ببینید.

زنان و کودکان، که در مرکز بصری تصویر قرار گرفته‌اند، به عنوان نشانه‌های قدرتمندی از آسیب‌پذیری و ضرورت حفاظت عمل می‌کنند. برجسته‌بودن آنها توجه را به تأثیر نامتناسب از دست دادن حریم خصوصی بر این گروه‌های جمعیتی جلب می‌کند. معماری مرتفع در پس زمینه تضاد قابل توجهی ایجاد می‌کند. این ساختمان‌ها که نمادی از خانه‌های پایدار و فضاهای خصوصی امن هستند، به طور بصری محرومیت مهاجران و دست نیافتنی بودن این حقوق اساسی را برجسته می‌کنند. این تضاد صرفاً فضایی نیست؛ بلکه نمادین نیز هست و شکاف بین واقعیت کنونی مهاجران و زندگی پایدار و امنی که مجبور به ترک آن شده‌لند را برجسته می‌کند تصویر (۱) را ببینید.

نگاه‌های افراد به سمت دوربین، نشانه‌های نشانه‌شناختی پیچیده‌ای هستند. آنها طیف وسیعی از احساسات را منتقل می‌کنند. ناامنی، نگرانی و تنش محسوس بین تمایل به نامرئی بودن و نیاز به ابراز وجود. این نگاه‌ها به عنوان شاخص‌های قوی استرس و اضطراب ناشی از نظارت مداوم و فرسایش استقلال شخصی عمل می‌کنند. با تکیه بر مفهوم "پونکتوم" بارت، می‌توان این نگاه‌ها را به‌عنوان جزئیات نافذی در نظر گرفت که رضایت تماشاگر را مختل می‌کند و تأمل در ابعاد اخلاقی مهاجرت و آوارگی را برمی‌انگیزد تصویر (۱) را ببینید.

به طور کلی، این تصویر پیامدهای عمیق فروپاشی مرزهای فزیکی و اجتماعی بین حوزه‌های خصوصی و عمومی را آشکار می‌کند. عدم کنترول بر محیط اطراف، ترس فراگیر از قضاوت و آزار و اذیت، و ناتوانی در انجام امور شخصی، نقض جدی حقوق اساسی بشر را تشکیل می‌دهد. چادرها، به‌عنوان "خانه‌های شکست‌خورده"، یادآورهای تلخی از محرومیت مهاجران هستند. این وضعیت ما را دعوت می‌کند؛ تا در چارچوب‌هایی که از طریق آن نیازهای جمعیت‌های آواره را درک و به آن رسیدگی می‌کنیم، تجدید نظر کنیم و از راه حل‌هایی حمایت کنیم که نه‌تنها بقای اساسی؛ بلکه احیای کرامت، حریم خصوصی و حس تعلق را نیز در اولویت قرار می‌دهند. با اذعان به تعامل پیچیدهٔ نشانه‌ها و نمادها در این تصویر، می‌توانیم به رویکردی همدلانه‌تر و مؤثرتر برای حمایت از مهاجران در این شرایط چالش‌برانگیز حرکت کنیم.

تصویر ۲. اردوگاه مهاجران افغانستانی در منطقه تورخم، مرز پاکستان و افغانستان. نهاد رسانهٔ تابناک، گزارش تصویری از این اردوگاه تهیه کرده است و تصویر ذکر شده از وب‌سایت این نهاد دریافت شده است (تابناک، ۱۴۰۲).

چادرها که به دقت ردیف شده‌اند، در ابتدا به نظر می‌رسد نمادی از تلاشی سازمان‌یافته برای احیای حس حریم خصوصی شخصی برای مهاجران آواره در اثر بحران است.

با این حال، این نظم بصری واقعیت عمیق‌تری را پنهان می‌کند: منظره خشک و بی‌روح اردوگاه نه تنها نشان‌دهنده شرایط سخت محیطی، مانند تهدید گرمازدگی و ناامنی فزیکی؛ بلکه نشان‌دهنده حس عمیق بیگانگی و محرومیت است. این فضای متروک، عاری از منابع طبیعی و جذابیت زیبایی‌شناختی، به‌عنوان نمادی قوی از قطع ارتباط مهاجران از سرزمین خود و ارتباطات حیاتی که ارائه می‌کرد، عمل می‌کند.

موترهای باربری (کامیون‌های) انباشته از بار و در صف تخلیه، به‌عنوان شاخص‌های بصری یک بحران مهاجرتی مداوم و رو به تشدید عمل می‌کنند. آن‌ها هم حجم زیاد افراد آواره و هم منابع ناکافی موجود برای اسکان آن‌ها را نشان می‌دهند. کامیون‌ها نه تنها نماد چالش‌های تدارکاتی هستند؛ بلکه نمادی از توان اختلال بیشتر و تعمیق حس فشردگی فضایی در داخل اردوگاه نیز هستند که تنش‌های موجود را تشدید کرده و انسجام اجتماعی را تضعیف می‌کنند.

وجود امکانات همانند بیت الخلاء (تشناب‌های) سیار و محدود، که ظاهراً فاقد بهداشت کافی هستند، فراتر از صرفاً نگرانی‌های بهداشتی است. این فضاهای مشترک به نمادهای قدرتمندی از نقض حریم خصوصی و به خطر افتادن کرامت مهاجران تبدیل می‌شوند. واقعیت تلخ تطهیر مشترک، نقض اساسی مرزهای شخصی را آشکار می‌کند و از دست دادن کنترول مهاجران بر بدن و فضاهای شخصی آنها را برجسته می‌کند. در بسیاری از فرهنگ‌ها، حریم خصوصی در طول این فعالیت‌های صمیمی، عمیقاً ارزشمند است و فقدان آن نشان‌دهنده حمله عمیق به استقلال شخصی است.

در حالی‌که برپایی چادرها نشان‌دهنده تلاشی نمادین برای بازسازی «خانه» است، تصویر محدودیت‌های ذاتی این تلاش را نشان می‌دهد. چادرها، که به‌عنوان نشانه‌های فضای شخصی عمل می‌کنند، نمی‌توانند امنیت، آسایش و تغذیه روانی مرتبط با یک خلنه واقعی را فراهم کنند. همانطورکه لاکان ممکن است استدلال کند، نظم نمادین مختل شده است. چادرها فاقد تاریخچه، خاطرات و وابستگی‌های خانوادگی هستند که به یک مسکن معنا و هویت می‌بخشند. آن‌ها فقط یک سپر سطحی در برابر دید عموم ارائه می‌دهند و نمی‌توانند نیازهای پیچیده عاطفی و روانی مهاجران را برآورده کنند. بنابراین، مهاجران حالتی از "برهنگی روانی" را تجربه می‌کنند و نه‌تنها در معرض بررسی فزیکی؛ بلکه در معرض پاک شدن هویت شخصی و میراث فرهنگی خود قرار می‌گیرند.

شـرایط اردوگاه در نهایت بر نیاز فوری به حفظ و احترام به حریم خصـوصـی شـخصـی در محیط‌های مهاجرتی تأکید می‌کند. بدون آن، سـلامت روانی و جسـمی مهاجران به شـدت به خطر می‌افتد و منجر به افزایش اضطراب، ناامنی و احساس فراگیر سلب کرامت انسانی می‌شود.

تصویر ۳. براساس گزارش یورونیوز، این تصویر محل اسکان مهاجران افغان مقیم فرانسه را نشان می‌دهد و از پایگاه اینترنتی یورونیوز گرفته شده است (یورونیوز، ۲۰۲۱).

تصویر شماره ۳ یک نمایش بصری واضح از محل اقامت مهاجران افغانستانی در فرانسه را ارائه می‌دهد که تحت سلطه حضور تخت‌های نظامی است که به عنوان نمادهای قدرتمندی از یک وجود موقت و غیرشـخصـی عمل می‌کنند. خود تخت‌ها که در ردیف‌های منظم چیده شده‌اند، نشان‌دهنده تحمیل یک نظم عمومی است که حریم خصوصی و استقلال فردی را نفی می‌کند. خود طرح‌بندی، حس کنترول سـازمانی را تداعی می‌کند و هرگونه ظاهری از آسـایش شخصی یا خانگی را از بین می‌برد.

تراکم بالای افرادی که در یک فضای محدود فشرده شده‌اند، کمبود شدید فضای شخصی و از بین رفتن مرزهای حریم خصوصی را بیشتر نشان می‌دهد. این فشردگی فضایی صرفاً یک مسأله لجستیکی نیست؛ بلکه نمادی از نقض عمیق فضای شخصی و ناتوانی در حفظ و کنترول بر محیط فوری آنها است. وسایل شخصی محدود در اطراف تخت‌های خواب از یک سو بیانگر نیازهای اساسی افراد است که به حد اقل رسیده‌اند، از سوی دیگر، به‌عنوان نشانگرهای بصری هویت از دسـت رفته و وابسـتگی‌های قطع شـده عمل می‌کنند. مهاجران مجبور می‌شـوند دارایی‌های گرامی خود را که نمادی از زندگی گذشـته آنها اسـت، رها کرده و با وجود محدودیت‌های آوارگی، با یک زندگی مینیمالیستی* سازگار شوند.

وجود چادرها در پس‌زمینه، در حالی‌که شـاید به‌عنوان تلاشـی برای ایجاد خلوتگاه‌های خصوصی در نظر گرفته شده باشد، در نهایت بر ناپایداری وضعیت تأکید می‌کند. این چادرها، که در یک فضای عمومی بزرگتر قرار دارند، فقط یک توهم سطحی از حریم خصوصی را ارائه می‌دهند و مبارزه مداوم برای بازپس‌گیری فضای شخصی در محیطی که برای گذرا بودن و کنترول طراحی شده است را برجسته می‌کنند.

* مینیمالیسم سبکی در هنر، طراحی و شیوه زندگی است که بر سادگی، حذف عناصر زائد و تمرکز بر ضروریات تأکید دارد. این رویکرد می‌کوشـد با به‌کارگیری کمترین عناصـر ممکن، وضـوح، آرامش و زیبایی را ایجاد کند (Frompton, 2001).

تار کردن عمدی چهره‌ها در برخی از عکس‌ها به عنوان یک حرکت نشانه‌شناختی قدرتمند عمل می‌کند. این مورد، بیانگر از دست دادن هویت و گمنامی اجباری است که مهاجران در این شرایط تجربه می‌کنند. عمل پنهان کردن چهره‌ها را می‌توان به عنوان نوعی محافظت از خود، وسیلهٔ برای جلوگیری از قرار گرفتن در معرض عموم یا لنگ زدن (Stigma)* احتمالی تفسیر کرد. به این ترتیب، تمایل مهاجران به حفظ درجه‌ای از کنترول بر تصویر و روایت خود در مواجهه با آسیب‌پذیری طاقت‌فرسا را تأکید می‌کند.

فقدان آشپزخانه‌ها، حمام‌ها و توالت‌های خصوصی نشان‌دهنده نقض حقوق اساسی مهاجر و فروپاشی سیستماتیک مرزهای حریم خصوصی او است. این امکانات اولیه نه‌تنها برای رفاه جسمی؛ بلکه برای حفظ بهداشت، کرامت و سلامت روان ضروری هستند. فقدان آنها نمادی از کاهش به بقای صرف است و عناصری را که به ایجاد حس عادی بودن و عزت نفس کمک می‌کنند، از بین می‌برد تصویر (۳) را ببینید.

در نهایت، تصویر شماره ۳ راه‌های چندوجهی را نشان می‌دهد که در آن مهاجران از حقوق و امکانات اولیه خود محروم می‌شوند، که مستقیماً با فروپاشی حریم خصوصی مرتبط است. از دست دادن حریم خصوصی فقط یک ناراحتی فزیکی نیست؛ بلکه یک آسیب روانی و اجتماعی است که عمیقاً بر زندگی افراد تأثیر می‌گذارد. تلاش برای ایجاد فضاهای خصوصی، حتی در چنین محیط‌های محدودی، بر نیاز اساسی انسان به استقلال شخصی و تلاش برای حفظ هویت و کرامت خود در مواجهه با آوارگی تأکید می‌کند.

بحث و جمع‌بندی

تصویر نخست، فضای یک پارک عمومی را نشان می‌دهد که مهاجران و پناهندگان افغانستانی به‌طور موقت در آن اسکان یافته‌اند. این مکان در نزدیکی دفتر سازمان ملل متحد در اسلام‌آباد واقع شده است. در این تصویر، عناصر بصری زیر قابل شناسایی است: چادرها و رختخواب‌های پراکنده در فضای باز پارک، حضور برجسته زنان و کودکان در مرکز بصری تصویر، ساختمان‌های مرتفع و بادوام در پس‌زمینه، نگاه‌های برخی افراد به سمت دوربین و فقدان هرگونه حصار، دیوار یا مرز فزیکی میان فضای اسکان و فضای عمومی پارک. این عناصر، در

* انگ‌زدن به برچسب‌گذاری منفی و ننگ‌آورِ افراد یا گروه‌های اجتماعی گفته می‌شود که منجر به تبعیض و تمایز منفی در برابر آنان می‌گردد. این مفهوم در جامعه‌شناسی و روان‌شناسی برای تحلیل شیوه‌های مواجهه با ویژگی‌های نامطلوب یا کلیشه‌های منفی به‌کار می‌رود (Goffman, 1963).

سطح توصیفی، حاکی از آن است که فضای شخصی این افراد در معرض دید عموم قرار دارد و هیچ مرز فزیکی مشخصی میان حوزه خصوصی و عمومی وجود ندارد.

تصویر دوم، اردوگاهی در منطقه مرزی تورخم میان پاکستان و افغانستان را به نمایش می‌گذارد. عناصر بصری قابل مشاهده در این تصویر عبارت‌اند از: چادرهایی که در ردیف‌های منظم و فشرده چیده شده‌اند، زمین خشک، بی‌روح و فاقد پوشش گیاهی، کامیون‌های انباشته از بار که در صف تخلیه قرار دارند، توالت‌های سیار و محدود که ظاهراً فاقد بهداشت کافی هستند و فقدان فضای باز شخصی یا حریم مشخص میان چادرها این تصویر، در سطح توصیفی، نشان‌دهنده تراکم فضایی بالا، نظم تحمیلی و کمبود امکانات بهداشتی خصوصی است.

تصویر سوم، محل اسکان مهاجران افغانستانی در فرانسه را نشان می‌دهد. عناصر بصری این تصویر شامل موارد زیر است: تخت‌های نظامی که در ردیف‌های منظم و فشرده چیده شده‌اند، تراکم بالای افراد در یک فضای محدود و سرپوشیده، فقدان هرگونه نشانه شخصی‌سازی فضا (مانند وسایل شخصی، عکس یا تزئینات) و طراحی یکنواخت و غیرشخصی فضا. این تصویر نیز در سطح توصیفی، حاکی از آن است که فضای زندگی این افراد فاقد هرگونه مرز خصوصی و نشانه‌های هویتی است.

تحلیل سه تصویر فوق، مجموعه‌ای از نشانه‌های بصری مشترک را آشکار می‌کند که همگی دالِ بر فروپاشی مرزهای حریم خصوصی در فضاهای اسکان موقت و دائمی هستند: قرار گرفتن فضاهای شخصی در معرض دید عمومی، نظم تحمیلی و غیرشخصی در چیدمان فضاها، تراکم بالای جمعیت و فقدان فضای شخصی، کمبود یا فقدان امکانات بهداشتی خصوصی، فقدان نشانه‌های هویتی و شخصی‌سازی فضا.

تفسیر یافته‌ها

بر اساس تعریف وستین (۱۹۶۷)، حریم خصوصی به معنای توانایی فرد در کنترول دسترسی دیگران به اطلاعات شخصی، بدن و فضای خود است. یافته‌های تصویر (۱) نشان می‌دهد که چادرها و رختخواب‌ها در فضای باز پارک، بدون هیچ مرز فزیکی، در معرض دید عموم قرار دارند. این وضعیت را می‌توان به‌عنوان مصداقی از فروپاشی مرزهای حریم خصوصی تفسیر کرد. همچنین، مفهوم «تنظیم کنترول» آلتمن (۱۹۷۵) که بر توانایی فرد در مدیریت مرزهای بین‌فردی و درون‌فردی تأکید دارد، در این فضاها به‌شدت محدود می‌شود.

از دیدگاه روان‌شناسی محیطی گیفورد (۲۰۱۴)، شرایط محیطی نامناسب می‌تواند بر احساس امنیت، تعلق و درک فرد از محیط اطرافش تأثیر منفی بگذارد. یافته‌های تصویر (۲) (زمین خشک، تراکم بالا، توالت‌های مشترک و فاقد بهداشت) و تصویر (۳) (تخت‌های نظامی در ردیف‌های منظم و فاقد شخصی‌سازی) را می‌توان به‌عنوان عواملی تفسیر کرد که ممکن است، احساس امنیت و تعلق را در میان ساکنان تضعیف کنند.

در چارچوب نظریه لاکان، «خانه» بخشی از «نظم نمادین» است که هویت فرد در آن شکل می‌گیرد. یافته‌های تصویر (۳)، به‌ویژه فقدان هرگونه نشانه شخصی‌سازی و هویتی در فضای اسکان، را می‌توان به‌عنوان نشانهٔ از اختلال در این نظم نمادین تفسیر کرد. چادرها و تخت‌های نظامی، فاقد تاریخچه شخصی، خاطرات و وابستگی‌های خانوادگی هستند که به یک مسکن معنا و هویت می‌بخشند. این وضعیت را می‌توان با مفهوم «کمبود اساسی» لاکان مرتبط دانست، هرچند این ارتباط یک استنباط نظری است و نه یافته تجربی مستقیم. برجسته بودن زنان و کودکان در تصویر (۱) را می‌توان با ادبیات مربوط به آسیب‌پذیری مضاعف گروه‌های خاص در مطالعات مهاجرت مرتبط دانست. با این حال، باید توجه داشت که این استنباط از تصویر است و نه اثبات تجربی. برای تأیید آن، نیاز به داده‌های میدانی و مصاحبه با این گروه‌ها است.

نتیجه‌گیری

تحلیل نشانه‌شناختی سه تصویر منتخب از مهاجران افغانستانی در فضاهای اسکان موقت و دائمی نشان داد که در این فضاها مجموعه‌ای از نشانه‌های بصری مشترک دالّ بر فروپاشی مرزهای حریم خصوصی وجود دارد: قرار گرفتن فضاهای شخصی در معرض دید عمومی، نظم تحمیلی و غیرشخصی، تراکم بالای جمعیت، کمبود امکانات بهداشتی خصوصی، و فقدان نشانه‌های هویتی. این عناصر به‌عنوان دال‌هایی عمل می‌کنند که به مدلول‌هایی همچون آوارگی، بیگانگی، سلب کرامت انسانی و «برهنگی روانی» ارجاع می‌دهند.

تصاویر از طریق چهار سازوکار نشانه‌ای از شکنندگی حریم خصوصی حکایت می‌کنند: (۱) حذف مرزهای فزیکی که حوزه خصوصی و عمومی را در هم می‌آمیزد؛ (۲) تحمیل نظم غیرشخصی که استقلال فردی را نفی می‌کند؛ (۳) تراکم فضایی که مرزهای بین‌فردی را از بین می‌برد؛ و (۴) فقدان نشانه‌های هویتی که حس تعلق را تضعیف می‌کند. یافته‌ها با ویته بورن (۲۰۲۳) درباره فروپاشی حریم خصوصی در شرایط بحرانی همسو است و ادعای وی درباره نقش حریم خصوصی در شکل‌دهی هویت را به‌صورت بصری تأیید می‌کند. همچنین، یافته‌های

کیشاوری و همکاران (۲۰۲۵) درباره وضعیت «بینابینی» مهاجران را در بُعد فضایی بسط می‌دهد. در مقابل، این مقاله با تمرکز بر حریم خصوصی فضایی و کالبدی، مکمل مطالعات هیرش (۲۰۲۳) و واوولا (۲۰۲۲) است که بر حریم خصوصی داده‌ای و دیجیتال متمرکز بودند.

از سوی هم ترکیب مدل دال و مدلول سوسور با مفاهیم استدیوم و پونتکوم بارت، چارچوبی کارآمد برای تحلیل لایه‌های چندگلنه معنا فراهم کرد. همچنین، مفهوم «نظم نمادین» لاکان امکان تفسیر رابطه میان فقدان خانه و فروپاشی هویت را فراهم آورد.

پیشنهادات

حفظ حریم خصوصی، به‌ویژه برای مهاجران آسیب‌پذیر، یک چالش اساسی در دنیای امروز است. فقدان حریم خصوصی می‌تواند پیامدهای عمیقی بر سلامت روان و رفاه مهاجران داشته باشد. بنابراین، برای رسیدگی به این موضوع، یک رویکرد جامع و چندبعدی مورد نیاز است که شامل موارد زیر باشد:

- فراهم کردن امکانات کافی برای اسکان مهاجران: این امکانات باید شامل فضاهای خصوصی کافی، امکانات بهداشتی مناسب و دسترسی به خدمات بهداشتی و روانشناختی باشد؛
- احترام به حقوق مهاجران: دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی باید متعهد به رعایت حقوق مهاجران، از جمله حق حریم خصوصی، باشند؛
- حمایت از جوامع محلی: جوامع محلی میزبان مهاجران نیز برای مقابله با چالش‌های ناشی از ورود مهاجران به حمایت نیاز دارند؛
- انجام تحقیقات بیشتر: برای درک بهتر پیامدهای فقدان حریم خصوصی بر مهاجران و شناسایی استراتژی‌های مقابله موثر، به تحقیقات بیشتر در این زمینه نیاز است.

در نهایت، شایان ذکر است که حریم خصوصی نه‌تنها یک حق فردی؛ بلکه یک ضرورت اجتماعی است. جوامعی‌که به حریم خصوصی افراد احترام می‌گذارند، سالم‌تر، عادلانه‌تر و پایدارتر هستند.

منابع و مآخذ

تابناک. (۱۷ آبان ۱۴۰۲). *کمپ مهاجران افغانستانی در مرز پاکستان و افغانستان*. (آخرین بازدید: ۱۴۰۵/۶/۱۰)، قابل دسترس در: https://www.tabnak.ir/fa/news/1203490/

مهاجرنیوز، (۲۰۲۲/۰۷/۱۸). *پاکستان: یک پارک کودکان در اسلام آباد به اردوگاه مهاجران افغان تبدیل شد*. (آخرین بازدید: ۱۴۰۵/۶/۱۲). قابل دسترس در: https://www.infomigrants.net/prs/post/41986/

یورونیوز. (۲۴ اوت ۲۰۲۱). *دیدار نخست وزیر فرانسه با پناهجویان افغان در حومه پاریس*. (آخرین بازدید: ۱۴۰۵/۶/۱۵)، قابل دسترس در: https://parsi.euronews.com/2021/08/24/jean-castex-visite-afghan-migrant-came-to-france-last-ten-days

Al-Homoud, M. (2009). Privacy Control as a Function of Personal Space In Single-Family Homes in Jordan. Journal of Design and Built Environment. Retrieved from https://www.researchgate.net/publication/267841259_Privacy_Control_as_a_Function_of_Personal_Space_In_Single-Family_Homes_in_Jordan

Altman, I. (1975). The environment and social behavior: Privacy, personal space, territory, crowding. Brooks/Cole Publishing Company. Retrieved from https://archive.org/details/environmentsocia0000altm/page/262/mode/2up

Barthes, R. (1967). Elements of Semiology. (T. b. Smith, Trans.) Hill and Wang. Retrieved from https://monoskop.org/images/2/2c/Barthes_Roland_Elements_of_Semiology_1977.pdf

Berger, A. (2022). Semiotics and Society: SYMPOSIUM: SIGNS, SYMBOLS, AND SEMIOTICS. Broadcast and Electronic Communication Arts, San Francisco State University, 51, 22-26. https://doi.org/10.1007/s12115-013-9731-4

Berry, J. (1997). Immigration, acculturation, and adaptation. Applied Psychology: An International Review. 46(1), 5-34. Retrieved from https://doi.org/10.1111/j.1464-0597.1997.tb01087.x

Chapman, J., & Robertson, M. (1999). Home as a Private Space: Some Adolescent Constructs. Journal of Youth Studies, 2(1), 23-44. https://doi.org/10.1080/13676261.1999.10593022

Frampton, K. (2001). Modern Architecture: A Critical History. Thames & Hudson. Retrieved from https://www.google.com/url?sa=t&source=web&rct=j&opi=89978449&url=https://www.thamesandhudsonusa.com/books/modern-architecture-a-critical-history-softcover-fifth&ved=2ahUKEwih5abysrKOAxUTg_0HHcuUKXkQFnoECB8QAQ&usg=AOvVaw1sjg3KtYJF1Z8SVs0MfPjk

Gifford, R. (2014). Environmental psychology: Principles and practice. Optimal Books. Retrieved from https://www.amazon.com/Environmental-Psychology-Principles-Robert-Gifford/dp/0993771904

Goffman, E. (1963). Stigma: Notes on the Management of Spoiled Identity (2nd ed.). Prentice Hall.

Hirsch, D. (2023). Risks: From Privacy and Manipulation to Bias and Displacement. The Ohio State University. DOI:10.1007/978-3-031-21491-2_3

IOM Afghanistan (2026) IOM Report Highlights Reintegration Needs of Afghan Returnees and Host Communities. Available at: https://afghanistan.iom.int/news/iom-report-highlights-reintegration-needs-afghan-returnees-and-host-communities

Keshavari, E., Rayani Makhsous, M., & Aref, M. (2025). Cultural semiotics of the position of Afghan immigrants based on the films of the Mahmoudi brothers. Journal of Pazhuhesh-e Honar, 14(28), 77-94. Retrieved from https://www.magiran.com/paper/2862563/cultural-semiotics-of-the-position-of-afghan-immigrants-based-on-the-films-of-the-mahmoudi-brothers?lang=en

Lévi-Strauss, C. (1963). Structural Anthropology. (T. b. Schoepf, Trans.) New York: Basic Books.

Nawaz, M., & Aziz, A. (2022). Lacking Home: Lacan Reads Diaspora. Journal of Intercultural Studies, 43(5), 558-572. https://doi.org/10.1080/07256868.2022.2063823

Nissenbaum, H. (2010). Privacy in context: Technology, policy, and the integrity of social life. Stanford University Press. Retrieved from https://www.sup.org/books/law/privacy-context

Proshansky, H., Ittelson, W., & Rivlin, L. (1983). Environmental psychology: People and their physical settings (2nd ed.). Holt, Rinehart & Winston.

Pelc, J., Sebeok, T. A., Stankiewicz, E. and Winner, T. G. (eds.) (1984) Sign, System and Function: Papers of the First and Second Polish-American Semiotics Colloquia. Berlin: Walter de Gruyter. https://doi.org/10.1515/9783110824049

Saussure, F. (1916). Course in General Linguistics. (t.b. Edited by Charles Bally and Albert Sechehaye, Trans.) New York: McGraw-Hill Book Company, 1959.

Sommer, R. (1969). Personal space: The behavioral basis of design. Prentice-Hall. Retrieved from https://www.amazon.com/Personal-Space-Updated-Behavioral-Design/dp/0954723961

Tomah, A., Ismail, H., & Abed, A. (2016). The concept of privacy and its effects on residential layout and design: Amman as a case study residential layout and design: Amman as a case study. Habitat International, 53(2), 1-7. https://doi.org/10.1016/j.habitatint.2015.10.029

UNHCR (2026) Afghanistan Situation Regional Update April 2026. Available at: https://reliefweb.int/report/afghanistan/unhcr-afghanistan-situation-regional-update-april-2026

Vavoula, N. (2022). Immigration and Privacy in the Law of the European Union: The Case of Information Systems. Immigration and Asylum Law and Policy in Europe, 51. Retrieved from https://www.degruyterbrill.com/document/isbn/9789004356115/html?srsltid=AfmBOogmukAaGVwU6vAHLTWxv-91sksT0H2ErwMDQGlqFD--2icY20M

Westin, A. (1967). Privacy and freedom. Amazon Publication. Retrieved from https://www.amazon.com/Privacy-Freedom-Westin-Af/dp/0689102895

Witteborn, S. (2020). Data Privacy and Displacement: A Cultural Approach. Article history. Journal of Refugee Studies, 34(2), 2291–2307. https://doi.org/10.1093/jrs/feaa004

Witteborn, S. (2023). Privacy in collapsed contexts of displacement. Feminist Media Studies, 22(4), 883-897. https://doi.org/10.1080/14680777.2020.1841814